

نقد و مرز



فَتَى حَقَّ مَرَّةً



شماره هفتاد و يك

نمبر بزرگوار کوه سرآمدید

Serial Number 71

September 1968

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,

Ministry of Culture & Arts

182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A/C

No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.

Tehran, Iran.



اثری از محمود خان ملک الشعرا

هنرمردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

شهریورماه ۱۳۴۷

دوره جدید - شماره هفتادویک

در این شماره :

- پارسه گرد آرامگاه کوروش ۲
- جمال نقاش اصفهانی ۷
- هنرهای زیبا در ایران امروز ۱۴
- نگاهی به گنجینه های باستانی و هنری ایران ۲۱
- ایران در آینه جهان ۲۷
- تاریخچه کتاب و کتابخانه در ایران ۳۲
- فرهنگ و دانستیهای علمی و عملی برای نگاهداری و ترمیم آثار هنری . ۳۷
- اینچه برون ۴۳
- ما و خوانندگان ۵۶

مدیر : دکتر ا. خداپندهلو
سر دبیر : عنایت الله خجسته
طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۳

پارسه بزرگ آرامگاه کوروش بزرگ

عیسی بهنام
استاد دانشگاه تهران

کلمه پاسارگاد از واژه یونانی در زبان فرانسه گرفته شده . استاد بهرام فره‌وشی عقیده دارد که «گرد» به معنای شهر است و بنابراین ممکن است این شهر در قدیم «پارسه گرد» نام داشته است . امروز هم ما شهرهایی مانند اندوجرد در کرمان یا بروجرد و غیره در نقاط دیگر ایران داریم و آنطوری که استاد فره‌وشی شفاهاً به بنده گفتند واژه «گورود» در انتهای نام شهرهایی از روسیه مانند پتروگراد یا لنینگراد و غیره به همین معنی است . بنابراین اجازه فرمایید که ما در این مقاله نام این شهر را که تاکنون چندین بار عوض شده «پارسه گرد» بخوانیم .

وقتی از اصفهان بطرف شیراز می‌رویم پس از دهکده دهبید روستای زیبای قادرآباد به چشم می‌خورد و سپس بعد از طی مسافت ده کیلومتر از قادرآباد و پیش از رسیدن به دهکده سرسبز سعادت‌آباد در طرف راست به جاده‌ای بر می‌خوریم که بطرف دشت مرغاب می‌رود . در اینجا از میان زمین‌های زراعتی عبور می‌کنیم تا به آبادی مادر سلیمان میرسیم و بناهای تاریخی «پارسه گرد» از همین محل شروع می‌شوند .

آقای استروناخ دانشمند باستان‌شناس انگلیسی در مجلد دوم مجله‌ای که بنام «ایران» بزبان انگلیسی در لندن چاپ می‌شود توضیح بسیار دقیقی از بناهای تاریخی «پارسه گرد» داده است .

در این توضیح یادآوری می‌شود که برای رسیدن به آبادی مادر سلیمان باید از رودخانه پلوار عبور کنیم و آرامگاه کوروش بزرگ در مغرب آبادی مادر سلیمان قرار دارد .

راجع به آرامگاه کوروش بزرگ تاکنون مطالب زیاد گفته شده است و حتی بسیاری از دانشمندان منکر این شده‌اند که این بنا آرامگاه کوروش بوده باشد .

آندره گدار در کتاب هنر ایران صفحه ۱۳۹ ترجمه دکتر حبیبی مینویسد : «هنگامی که کوروش در لشکرکشی بر علیه «ماساژت‌ها» در دشت‌های واقع در مشرق دریای خزر در سال ۵۲۹ پیش از میلاد در گذشت جنازه‌اش به بازارگاد آورده شد و او را در آرامگاهی که برای خود ساخته بود قرار دادند» .

بدون شك آقای گدار این نظر را از نوشته‌های یونانیان نقل می‌کند (شاید از هرودوت) ولی باید متوجه بود که ماساژت‌ها در شمال قفقاز بودند نه در شمال شرق ایران و معلوم نیست چطور هرودوت این اشتباه را کرده و حتی رود «ارکس» را که این اقوام در شمال آن زندگی می‌کردند با رود «یاکسارت» یعنی آمودریا اشتباه کرده است . اصولاً بعضی از دانشمندان عقیده دارند که تمام کتاب هرودوت از خود هرودوت نیست و نویسندگان رومی در آن دخل و تصرفاتی کرده‌اند . آقای گدار باز از قول نویسندگان یونانی اضافه می‌کند : «این مقبره ساختمان کوچکی از سنگ است که قاعده آن تقریباً چهار گوش است و سقف آن بصورت خریشته است و روی سکوی هرمی شکلی ساخته شده است و بلندی سنگ چین‌های آن به نسبت بلندی قامت انسان است» .

مطلبی که بانو «بدا گدار» در ضمن يك سخنرانی در سال ۱۹۴۳ ذکر نموده جالب‌تر است . وی می‌گوید : «آریستو بول وقتی بنا بر دستور اسکندر وارد آرامگاه کوروش شد» (آریستو بولوس تاریخ‌نویس اسکندر بود که همراه وی در لشکرکشی‌هایش میرفت) . «این آرامگاه در باغ مشجری انبوه از درختان قرار داشت که مسافران در زیر سایه آن درختان استراحت می‌کردند و سپس برای ادای احترام به پادشاه در گذشته ، خود را مهیا می‌نمودند ، زیرا مردم ایران واقعاً بانی دودمان هخامنشی را از جان و دل می‌پرستیدند» و هنوز هم چوپانانی که گله‌های خود را در این ناحیه می‌چرانند هر وقت به این آرامگاه می‌رسند سه مرتبه گله خود را بدور آرامگاه می‌گردانند و شیر گوسفندشان را به دیوار آرامگاه می‌چاچند .

گفته آریستو بولوس هم مستقیماً بدست ما نرسیده است و بوسیله «آرین» و «استرابون» نقل شده و بصورت خلاصه‌ای درآمده است . بقیه ترجمه متن آن بقرار زیر است :

«... سپس اسکندر به شهر بازارگاد رسید که یکی از مکان‌های اقامت قدیمی شاهنشاهی بود . وی قبر کوروش را دیدن کرد . این آرامگاه عبارت بود از برج کوچکی که در میان باغ مشجری قرار داشت بطوری که تقریباً در میان درختان



بالا راست - قسمتی از ستونهای یکی از کاخهای پارسه گرد پائین - بخشی از نقوش برجسته دیوار غربی کاخ مزبور چپ - نقش فرشته بالدار در پارسه گرد که اشتباهاً به عنوان نقش کوروش بزرگ وانمود شده است

کرده‌اند. ولی بالاخره در این نمیتوان شکی داشت که اینها آن آرامگاه را دیده‌اند (و بدون تردید آنرا غارت کرده‌اند. چون این عادت یونانیان قدیم بود). استرابون از قول آریستو بولوس اضافه میکند: «در آنجا تختی وجود داشت» (از طلا که بدون شك سربازان اسکندر آنرا به چپاول برده‌اند) «ومیزی از طلا بود و روی میز جام‌هایی برای آشامیدن بود و یک تابوت زرین نیز قرار داشت». (این مطلب امکان دارد چون اگر تابوت از سنگ بود یا در محل باقی میماند یا اگر هم آنرا می‌شکستند لااقل قطعه‌های آنرا بیرون می‌انداختند و حال

مخفی شده بود. آرامگاه در قسمت پایین کاملاً از تخته سنگهای بزرگ بود و در قسمت بالا به خریشته‌ای منتهی میگردد و مدخل آن بسیار باریک بود. آریستو بولوس داخل آرامگاه شد» (بنابردستور اسکندر).

اینجا هم نقطه استفهامی هست. مگر اسکندر خودش میترسید داخل آرامگاه شود که به آریستو بولوس دستور داد وارد آرامگاه شود؟ شکی نیست که اگر آریستو بولوس خودش راست گفته باشد (چون نویسندگان قدیم یونان بسیار دروغ‌ها گفته‌اند) لااقل آریین یا استرابون هم دروغ‌هایی به آن اضافه



ساختمان معروف به برج پارسه گرد که شباهت زیاد به کعبه زردشت در نقش رستم دارد و بعضی‌ها تصور کرده‌اند که آتشگاهی بوده است

همان ۳۴۰ نفر که در برابر پنج میلیون «باربار» (مقصود ما هستیم) کشته شدند و از آن دفاع نمودند مدفون‌اند. خوب بود ماهم يك چنین پشته‌ای در تخت جمشید درست میکردیم و میگفتیم اینها همانهایی هستند که چند هفته خانه پدریشان را در برابر قشون اسکندر حفظ کردند و اسکندر پس از کشتن آنها پایتخت ایران ما را آتش زد... و غیره. ولی ما امروز مانند شاهنشاهمان بیشتر مایلیم که حتی با دشمنانمان مهربانی کنیم و عقده‌هایی برای بهم خوردن دوستی میان ما و ملل دیگر ایجاد ننماییم.

ملاحظه فرمایید که اسکندر که فقط برای کسب شهرت و طلا به ایران آمده بود از این محل عبور میکند و به این اشیاء قیمتی دست نمیزند ولی همینکه او میرود ایرانیان آنرا غارت میکنند در حالی که همین ایرانیان مدت دوست سال همین آرامگاه را حفظ کردند و حتی در موقع حمله اعراب به ایران

اینکه چنین قطعاتی اکنون در اطراف آرامگاه وجود ندارد. بنابراین باز هم باید بگوییم که سربازان اسکندر که تشنه طلا بودند و برای همین به ایران آمده بودند آنرا قطعه قطعه کردند و به غارت بردند. بقیه گفته آریستو بولوس بقرار زیر است: «و نیز تعدادی لباس و جواهرات با سنگ‌های قیمتی در آنجا وجود داشت». (آیا شما میتوانید تصور کنید که جناب آریستو بولوس و سربازان اسکندر به این جواهرات نگاه‌های حسرت‌آمیز کردند ولی به آنها دست نزدند).

«آرین» از قول آریستو بولوس يك دروغ شاخ‌دار نقل میکند: «تمام این اشیاء در ملاقات اول آریستو بولوس در اینجا وجود داشت ولی بعداً مفقود شد و فقط تخت و تابوت برجای مانده بود» (مقصود «آرین» این بود که اسکندر با لشکریانش پس از دیدن آرامگاه کوروش به افغانستان و هندوستان رفتند و وقتی از آنجا مراجعت میکردند تا به بابل بروند دیدند که این اشیاء غارت شده‌است). «ولی تخت و تابوت هردو را شکسته بودند و جسد را از تابوت زرین بیرون انداخته بودند». آریستو بولوس اضافه میکند: «این کار را نمیتوان به ساتراپ آن ناحیه نسبت داد بلکه کار دزدانی بود که آنچه را میتوانستند ربوده بودند ولی تخت و تابوت زرین را نتوانسته بودند ببرند و آنرا شکسته بودند. بهر حال این دزدی هنگامی انجام گرفته بود که يك دسته نگهبانان دائماً در آنجا حضور داشتند و این نگهبانان مع‌ها بودند که روزی يك گوسفند برای مصرفشان داده میشد و همراه نیز به آنها يك اسب میدادند». (مقصود جناب آریستو بولوس این است که این کار را همان ایرانیان با همدستی نگهبانان آرامگاه انجام داده‌اند و منطقاً ممکن نیست که ایرانیان آن زمان که هنوز یادگار خوبی‌های کوروش فراموششان نشده بود چنین کاری را انجام داده باشند). باز به گفته آریستو بولوس ادامه میدهم «ولی عزیمت اسکندر بطرف هند موجب اختلال و اغتشاش در این ناحیه شده بود و در ضمن بدبختی‌های دیگر که اتفاق افتاد این عمل زشت نیز انجام گرفت».

بعد آریستو بولوس اضافه میکند: «در آن آرامگاه کتیبه‌ای بود که در آن نوشته شده بود «ای عابر... من کوروش هستم... شاهنشاهی را به پارسی‌ها داده‌ام و بر آسیا حکومت کرده‌ام... پس به گور من چشم طمع نیانداز...» (نقل از استرابون ۱۵ - ۳ - ۲۷).

این فرمایشات جناب استرابون نقل از آریستو بولوس بسیار جالب است ولی در بعضی مطالب آن شك و تردید هم میتوان داشت زیرا اولاً تاریخ‌نویسان اسکندر همواره کوشش کرده‌اند ایرانیان را کوچک‌نشان دهند و هنوز وقتی شما بسپاحت به یونان می‌روید در جلگه مارائن محلی را می‌بینید که مانند تپه‌ای برآمده است و بدروغ یا راست می‌گویند در اینجا

برای حفظ احترام آن آرامگاه آنرا به عنوان قبر مادر سلیمان معرفی کردند .

اما چه نتیجه‌ای از این گفته استرابون میتوانیم بگیریم : اولین نتیجه این است که استرابون هم عقیده داشته است که این آرامگاه از کوروش بزرگ است . دوم اینکه اگر نقل قول از آریستوبولوس حقیقت داشته باشد بدون شك این آرامگاه از کوروش بوده است .

اما اینکه هرودوت میگوید کوروش بدست ماساژت‌ها در شمال شرقی ایران کشته شد قابل قبول نیست زیرا خود او در مکان دیگری ماساژت‌ها را در شمال قفقاز قرار میدهد . احتمالاً کوروش در جنگ با سکایی‌ها یا آنهایی که ما تورانیان میگوییم و فردوسی از آنها صحبت کرده است کشته شده است آنها ترك نبودند بلکه اقوامی هم‌نژاد با پارس‌ها بودند که آنها هم به دنبال مراتع برای گوسفندها و اسب‌هایشان میگشتند و کوروش برای اینکه از هجوم آنها به ایران جلوگیری کند به دنبال آنها در صحراهای مشرق دریای خزر کشیده شد و بدون اینکه شکست بخورد کشته شد زیرا آنها با روش جنگ و گریز مقابل کوروش آمده بودند و چون در خود قدرت مقاومت نمیدیدند به قسمت‌های شمال‌تر آن صحراها گریختند و در دوران‌های بعد تحت نام‌های دیگری (مثلاً شاید تحت نام پارت‌ها) بالاخره وارد سرزمین ایران شدند و حکومت را در دست گرفتند .

مطلب دیگر اینکه اگر کوروش در شمال شرق ایران کشته شد احتمالاً جسد او را مومیایی کردند و به «پارسه گرد» آوردند و نظیر این کار را ما در پازیریک مشاهده میکنیم زیرا جسد مومیایی شده صاحب آن آرامگاه اکنون در موزه لنینگراد است . پروفیسور گیرشمن در صفحه ۱۳۲ ترجمه کتاب هنر ایران که اخیراً از زیر چاپ بیرون آمده میگوید «هنر پاسارگاد

دنباله هنر مسجد سلیمان است ولی با این حال تفاوت زیاد میان دو برنامه ساختمانی در این دو اقامتگاه شاهی موجود است . فقط شهرت روزافزون کوروش بزرگ میتواند موجب این اختلاف باشد» .

«مجموع ساختمان پاسارگاد روی فضایی بطول دو کیلومتر و نیم برپا گردیده است . کاخ‌های واقعی که با سنگ‌های تراشیده و نقوش برجسته ساخته شده است از زمانی است که کوروش بزرگ مالك کشور ماد و پارس گردید (۵۵۰ پیش از میلاد) . در آن موقع پاسارگاد فقط دژ محکمی بود که پادشاه تابع ماده‌ها در آن سکونت میکرد ولی بعداً به پایتخت شاهنشاهی مبدل گردید» .

«اینطور بنظر میرسد که این کاخ‌های جدید که در دست ساخته شده‌اند و حصارهای اطراف آنها کشیده شده است بنابر برنامه معینی ساخته شده باشد» .

«دروازه اصلی کاخ کوروش در گوشه جنوب شرقی حصار پاسارگاد قرار داشته و عبارت بوده است از يك تالار که دو ردیف از چهارستون در زیر سقف آن پایدار بوده است . در طرفین دروازه‌های اصلی که در قسمت کم‌عرض حصار باز میشدند گاوهای بالدار عظیمی قرار داشتند . از دروازه‌های کم‌عرض تر که روی دیوارهای طویل قرار گرفته بودند فقط يك پایه سنگی باقی مانده و روی آن نقش برجسته فرشته بالدار را نشان داده‌اند که چهاربال دارد و لباس او از نوع لباس ایلامی‌هاست و تاج خاصی بر سر دارد که شبیه بتاج‌های رب النوع «هوروس» در مصر است . در ابتدای قرن نوزدهم هنوز کتیبه‌ای بالای این فرشته بالدار چنین خوانده میشد «من کوروش هخامنشی» .

این مطالبی بود که آقای گیرشمن در کتاب هنر ایران

آثار باقیمانده از آتشکده‌ای در پارسه گرد





آرامگاه کوروش درپارسه گرد

نپذیرفتند و جواب قانع کننده‌ای هم بمن ندادند و چون من برای ایشان احترام زیاد قائل هستم در این امر اصراری نورزیدم. بهمین طریق مطلب دیگری راجع به جسد کوروش گفته‌اند که بهر طریق خالی از صحت است از نظر علمی و منطقی است و آن این است که گفته شده است که جسد کوروش در زیر خرپشته بنا قرار داشته.

اصولاً این فرض برای شاهنشاهی مانند کوروش که پیشاپیش لشکریانش به جنگ میرفت توهین آمیز است که پس از مرگ از ترس اینکه جسدش را با اصطلاح گور بگور نکنند زیر خرپشته آرامگاه با همسرش مخفی شود. در حالی که همانطوری که در صفحات پیش گفتیم ملاحظه شد که یونانیان جسد کوروش را در محل خود دیده‌اند و حتی بقول خود آنها پس از مراجعتشان از هند استنباط کردند که جسد مفقود شده است و تابوت طلا شکسته شده است (جمله آخر را اینطور تعبیر کنید که سربازان اسکندر جسد را از بین بردند و تابوت طلا را قطعه قطعه کردند و میان خود قسمت کردند).

بعلاوه کدام يك از شاهنشاهان هخامنشی چنین کاری در مورد آرامگاهشان کرده‌اند که کوروش نخستین آنها باشد. ما آرامگاه تمام پادشاهان هخامنشی حتی آخرین آنها داریوش سوم را می‌شناسیم و می‌بینیم که تابوت‌های سنگی آنها هنوز برجاست و در بالای آرامگاه‌هایشان مخفی گاهی وجود ندارد. بنابراین باید این فرضیه را بکلی باطل تلقی کرد.

راجع به آرامگاه کوروش باز هم مطالبی هست که میتواند گفته شود ولی من ترجیح میدهم بجای آن تعدادی از عکس‌هایی را که در کتاب مجله «ایران» بوسیله دانشمند محترم آقای «استروناخ» تهیه شده به خوانندگان ایرانی این مجله نشان دهم و بنابراین مطلب را با همین مختصر پایان میدهم.

نوشته است ولی من شخصاً مدت يك هفته این سنگ را در محل خود بررسی نمودم و به این نتیجه رسیدم که امکان نداشته است که کتیبه‌ای بالای این سنگ وجود داشته باشد. بنظر من اینطور رسید که یکی از مسافران انگلیسی در قرن ۱۸ این محل را بازدید کرده است و کتیبه‌ای را که هنوز روی یکی از جرزه‌های سنگی در این محل بخط میخی موجود است در کتابی که منتشر نموده نقاشی کرده است و ضمناً فرشته بالدار را هم که روی جرزه دیگری بوده رسم نموده است. دانشمند دیگری که هیچ وقت به ایران مسافرت نکرده و «دوبو» نام دارد و فرانسوی است کتاب آن نویسنده انگلیسی را خوانده و معلوم نیست به چه علت در کتاب خود آن کتیبه را بالای آن فرشته بالدار قرار داده است. بعداً دیگران کتاب دوبو را خوانده‌اند و وقتی به پاسارگاد آمده‌اند دیده‌اند که آن کتیبه بالای آن فرشته نیست و بعضی بدخواهان گفتند که پروفیسور هر تسفلد که مدت بیست سال در این نواحی به تحقیق میپرداخت آنرا ربوده است. اکنون شما هم میتوانید به پاسارگاد مسافرت کنید و بالای این سنگ بروید و آنرا کاملاً بررسی کنید و استنباط خواهید کرد که امکان نداشته است قطعه سنگی از آنرا جدا کرده باشند.

بعلاوه دلایل منطقی نیز این مطلب را تأیید میکند: یکی اینکه با چه وسیله این قطعه سنگ را که قطر آن زیاد است شکسته‌اند. دیگر اینکه این کتیبه به چه درد هر تسفلد یا شخص دیگر میخورده است و بالاخره اگر خدای ناکرده پروفیسور هر تسفلد چنین قطعه سنگی را ربوده باشد و بوسیله‌ای به خارج ایران برده باشد اکنون که او به دنیای دیگر رفته باید آن قطعه سنگ را در گوشه‌ای از جهان بدست بیاوریم و بفرض اینکه آنرا پیدا کردیم چه ارزشی خواهد داشت. من این مطلب را به آقای گیرشمن گفتم ولی ایشان

جمال نقاش صفه

محمد حسن سمسار

موزه دار موزه‌ی هنرهای تریینی

تا زنده ایم بر من و تو گفتگو کنند
چون روزگار، کش همه کس ذم همی کند
از بعد ما حدیث من و تو نکو کنند
وانگه چو در گذشت همه یاد او کنند

چیره دست، و زرگری بسزا بود. اما شهرت شاعری او هنرهای دیگر وی را تحت الشعاع قرار داده است. تا جایی که کمتر کسی است که جمال الدین محمد را بعنوان يك نقاش، یا يك زرگر توانا و مشهور دوره سلجوقی بشناسد. اهمیت وی از نظر تاریخ هنر نقاشی این است که، وی نخستین نقاش بنام ایران پس از اسلام است که، از زندگی او دانستنی‌های کوتاه و مختصری در دست داریم.

در متون تاریخی ایران پس از اسلام، تنها بنام يك نقاش بر میخوریم که از نظر زمان مقدم بر جمال نقاش اصفهانی است. وی حکیم ابونصر عَراق است. ابونصر معاصر سلطان محمود غزنوی بوده است.

نوشته اند که سلطان محمود ابن سینا و ابوسهل مسیحی و ابوریحان و ابوالخیر را از خوارزمشاه خواست. دو نفر اول از رفتن به نزد سلطان اجتناب کرده و گریختند.

چون هدف سلطان محمود از این دعوت بیشتر آوردن ابوعلی سینا نزد خود بود، به ابونصر عَراق نقاش دستور داد، تا صورت ابوعلی را بر کاغذ کشیده و نقاشان دیگر را بفرمود تا چهل صورت از روی آن ساختند، و بامشور و فرمان باطراف فرستاد، و بعاملین خود دستور داد تا هر جا صاحب تصویر را که ابوعلی سینا نام دارد یافتند او را نزد وی فرستند^۱.

ابونصر عَراق بنا بر نوشته چهارمقاله «در علم ریاضی و انواع آن بطلمیوس بود»^۲.

جمال الدین محمد از راه شعرهای پرمغز خود، در زمان حیات باوج شهرت رسید. شعرای بنامی چون خاقانی شیروانی، ظهیرالدین فاریابی، مجیرالدین بیلقانی، رشید و طواط و دیگر شعرای معاصر او در وصفش قصاید شیوا سروده اند.

۱- در اینجا بایستی از دوست دانشمند آقای یحیی ذکاء که یادداشتهای خود را درباره ابونصر عَراق در اختیار بنده گذاشتند سپاسگزارم.

۲- نگاه کنید به چهارمقاله ولغت نامه دهخدا.

در تاریخ هنر ایران، بنام هنرمندانی که بگفته حافظ آسمانی «بچندین هنر آراسته اند» بسیار بر میخوریم. یکی از پرارج ترین آنها، جمال الدین محمد عبدالرزاق اصفهانی، مشهور «بجمال نقاش» است. جمال الدین محمد شاعری توانا، نقاشی بسزا، و زرگری چیره دست بود.

زندگی سراپا اندوه ورنج جمال الدین محمد را، هالهای از ابهام دربر گرفته است. از آغاز و انجام زندگی او، جز آنچه از اشعارش میتوان درك کرد اطلاعی نداریم. جای شگفتی هم نیست. چه ارج و ارزش او را نیز چون دیگر هنرمندان بزرگ جهان، تا زنده بود کسی نشناخت. این اندوه گران، و شیوه ناپسندیده مردمان را، جمال الدین در این دوییت بخوبی بیان کرده است.

تا زنده ایم بر من و تو گفتگو کنند
از بعد ما حدیث من و تو نکو کنند
چون روزگار، کش همه کس ذم همی کند
وانگه چو در گذشت همه یاد او کنند

محل تولدش اصفهان است. در گمنامی دیده بجهان گشود، با رنج و اندوه از نامردمیهای مردم روزگار خویش بسختی زندگی کرد، و سرانجام نیز با بارگران اندوه و درد خویش در اصفهان در گذشت. شگفتا که از این هنرمند گرانقدر، سنگ گوری نیز بجای نمانده است، تا بدانیم که دستها و دهان گهربار او را، خاك کدام گوشه اصفهان در کام خود اسیر کرده است.

اما چنانکه شیوه روزگار است، مرگ هنرمند همیشه آغاز شهرت اوست. چه بسا، قرنهای از مرگ هنرمندی سپری شده تا هنر او شکوفا گشته و ارزش واقعی او ظاهر گردیده است. جمال الدین نیز از این دسته هنرمندان بود. اگرچه در زمان حیات، در سراسر ایران شهرت داشت، ولی چنانکه باید و شاید قدر وی شناخته نبود.

چنانکه گفتیم جمال الدین محمد شاعری بزرگ، نقاشی

تذکره نویسان پس از او نیز ، همگی در بلندی مقام وی داد سخن داده اند . عوفی می نویسد : « در لطف طبع یگانه و در فضل و هنر نشانه ، زرگری که آفتاب در صنعت صیانت شاگرد خرد کاری او بودی و ماه فلک نور از پرتو ضمیر او ربودی ، چمن فضایل بر هرات مکارم اخلاق آراسته و از خاشاک رذایل پیراسته »^۳ .

آذر در آتشکده جمال الدین محمد را « از افاضل مشهور اصفهان ، بلکه افضل فصحای جهان میدانند »^۴ .

هدایت در ریاض العارفین می نویسد :
« در فضایل و کمالات یگانه آفاق ، جامع علوم معقول و منقول . والد کمال الدین اسمعیل اصفهانی است . از تصوف و حکمت بهره وافی و حاصل وافر دریافته ، و ایام عمر را بعزالت و مجاهدت میگذرانیده . فاضلی است تحریر و ادیبی است بی نظیر ، فرزانه ایست هوشیار و سخنوری است بزرگوار . در اغلب فنون اهل حرفت نهایت قدرت داشته ، و دیوانش قریب به بیست هزار بیت »^۵ .

در اینجا گفتگوی ما پیرامون زندگی ادبی جمال الدین محمد نیست . بلکه کوششیم تا وی را در چهره يك نقاش و يك زرگر بشناسیم .

اما مقام ادبی وی آنچنان است که بدین سادگی نیز نمیتوان از آن گذشت . زیرا جمال الدین محمد از نام آورترین شعرای تاریخ ادب ایران است .

مقام وی بسبب سادگی اشعار ، تنوع کلام ، و مهارت در ایجاد مضامین تازه بسیار بالاست . « خاصه در غزل که در این نوع بمرحله بلندی از کمال نزدیک شده ، و مقدمه ظهور غزلسرایان بزرگ قرن هفتم ، خاصه سعدی قرار گرفته است »^۶ .
قطعه زیر شاهدهی است گویا بر روانی کلام جمال الدین محمد .

یا ز چشمت جفا بیاموزم
یا دلت را وفا بیاموزم
پرده بردار تا خلاق را
معنی والضحی بیاموزم
تو زمن شرم و من ز تو شوخی
یا بیاموز یا بیاموزم
نشوی هیچگونه دست آموز
چکنم تا ترا بیاموزم ؟
بکدامین دعای خواهم یافت ؟
تا روم آن دعا بیاموزم .

شاید برای نشان دادن مقام ادبی جمال الدین محمد همین مختصر کافی باشد ،

اما شهرت جمال الدین محمد بعنوان يك نقاش کمتر از

شهرت وی در شاعری نبود . معاصرینش وی را بنام « جمال نقاش اصفهانی » می شناختند .

در کار زرگری نیز چنین بود تا جائی که جمال الدین محمد خود را « شاعر زرگر » می نامیده است .

چنانکه گفتیم در اصفهان دیده دنیا گشود . از تاریخ تولد وی اطلاعی در دست نیست ، و آنچه درباره کودکی و جوانی او میدانیم نیز بسیار ناچیز است .

آنچه مسلم است در آغاز جوانی و قبل از آنکه بکسب علم متداول زمان خود چون ادبیات ، عربی ، حکمت و فقه پردازد ، فنون نقاشی و زرگری آموخته و باین دوهنر اشتغال داشته است . پسرش کمال الدین در قصیده زیر که در مدح یکی از صدور زمان خود سروده است میگوید :

ای بزرگی که چومن راه مدیحت سپرم
همه بر شارع اقبال بود رهگذرم
نیست پوشیده که در عهد صدور ماضی
رخت زی مدرسه آورد ز دکان پدرم
از کرم عذر چه گوئی که در ایام تو من
از میان علما رخت بیزار برم
چه عاملی جمال الدین محمد را از دکان بمدرسه کشاند ، روشن نیست . اما زمان آنرا باید در آغاز جوانی وی دانست . جمال الدین محمد بزودی در کار کسب علوم بکمال رسید ، و از آن پس بکار شاعری پرداخت . خود وی در این باره گوید :
حرص ثنای تو کرد شاعرم ار نی
شرع بدی پیشتر ز شعر شاعرم^۷
در کار شعر و شاعری نیز ، بسرعت بمرحله عالی رسید . بدین سان هنوز بسیار جوان بود که توشه ای گران از علوم و هنرهای گوناگون چون ، شاعری و نقاشی و زرگری اندوخته داشت .

خود وی گوید :
نارسیده ز هنر گشته تمام
راست همچون مه در منتصفم^۸
باینهمه هنر وی بسیار فروتن بود .
علوم شرعی معلوم هر کس است که من
ز هیچ چیز در این شیوه کم قدم ترنم
حدیث فضل رها کن که من نمی گویم
و گر چه می رسد لاف فخر هم ترنم

۳ - لباب الالباب ص ۵۳۹ .

۴ - آتشکده آذر ص ۹۲۹ .

۵ - ریاض العارفین ص ۲۹۲ .

۶ - تاریخ ادبیات ایران ، دکتر صفا - ص ۷۳۳ .

۷ - ص ۲۶۴ دیوان جمال الدین .

۸ - ص ۲۶۶ دیوان جمال الدین .

شاید نتوان با واژه‌ها و جمله‌ها، فروتنی و بزرگی روح هنرمندی، چون جمال‌الدین محمد را توصیف کرد. اما عزت نفس، و بلند طبعی وی را از اشعارش بخوبی میتوان دریافت.

در میان آثار او قصایدی چند در مدح معاصرینش وجود دارد. اما این مدایح، هرگز صورت تملق و چاپلوسی بخود نگرفته است.

وی از درخواست جاه و مال، و خم کردن گردن در برابر صاحبان زور و زر گریزان بود.

بآفتاب سر من اگر فرود آید

بر آن سرم که ز گردنش در برایم زود

جمال‌الدین محمد، بنا بنوشته صاحب ریاض‌العارفین بیشتر عمر را در عزلت و گوشه‌نشینی گذراند. عوامل گوناگونی را میتوان در گوشه‌گیری وی مؤثر دانست.

از همه مهم‌تر بلند نظری او بود، که بخلاف دیگر معاصرینش تن بمدح و ثنای بی‌جای صاحبان زر و زور نمیداد. سبب دیگر بی‌نیازی جمال‌الدین محمد از این گروه بود. زیرا وی از هنر نقاشی و زرگری خود امرار معاش میکرد نه از راه مدیحه‌سرایی. وضع نابسامان اجتماعی روزگار وی نیز، در گوشه‌نشینی و انزوای وی بسیار مؤثر بود. اگرچه در اشعار وی این نابسامانی، و آشوب بخوبی هویداست، اما بد نیست جمله‌ای چند در این باب از کتاب راحة‌الصدور، نوشته محمد بن علی بن سلیمان راوندی، که معاصر جمال‌الدین محمد است نقل کنیم. وی می‌نویسد:

«علما را چندان افتاد از این بنیاد، که هیچ را زبان گفتار نماند، و چون علما را حرمت نماند، کس بعلم خواندن رغبت نمی‌نماید. و در شهر و روستا و ده و دهستان، در جملہ عراق کتب علمی و اخبار و قرآن به ترازوی می‌کشیدند و یک من نیم دانگ می‌فروختند، و قلم ظلم و مصادرات بر علما و مساجد و مدارس نهادند، و همچون از جهودان سرگزیت ستانند، در مدارس از علما زر می‌خواستند.»^۹

وضع اجتماعی اصفهان در زمان جمال‌الدین بشدت نابسامان بود.

تزویر و دروغ، جور و فساد رواج داشت، و از همه دردناک‌تر آنکه اختلاف بین حنفیان و شافعیان، اصفهان را بصورت صحنه جدالی دایمی درآورده بود. و هر روز کار بقتل و غارت میکشید.

روح حساس هنرمندی چون جمال‌الدین بشدت از این نابسامانی آزرده بود، و قعیده مشهور زیر نماینده این آزرده‌گی است.

الحذر ای عاقلان، زین وحشت آباد الحذر

الفرار ای غافلان، زین دیو مردم الفرار

ای عجب دلتان بنگرفت و، نشد جانتان ملول
زین هواهای عفن، زین آبهای ناگوار
عرصه‌ای نادلگشا و، بقعه‌ئی نادل پسند
قرضه‌ئی ناسودمند و، شربتی ناسازگار

مرگ در وی حاکم و، آفات در وی پادشا
ظلم در وی قهرمان و، فتنه در وی پیشکار
امن در وی مستحیل و، عدل در وی ناپدید

کام در وی نادر و، صحت در او ناپایدار
روز را خفاش دشمن، شمع را پروانه خصم
جهل را در دست تیغ و، عقل را در پای خار

شیر را از مور، صد زخم، اینست انصاف‌ای جهان
پیل را از پیشه‌صدرنج، اینست عدل‌ای روزگار

آخر اندر عهد تو این قاعدت شد مستمر
در مساجد زخم چوب و، در مدارس گیرودار

.....
.....

اگر لکنت زبان جمال‌الدین محمد را بر عوامل گفته‌شده بیفزائیم، و توجه داشته باشیم که این نقص عضو وسیله ناجوانمردانه‌ای در دست حسودان، و کوتاه‌نظران روزگار وی بوده است. علل گوشه‌نشینی و آزرده‌خاطری او روشن‌تر میشود.

جمال‌الدین محمد درباره لکنت زبان خود گوید:

کناره گیرم زین رهنان معنی دزد

که تعبیه‌ایست مرا عقد در زبان سخن
گویند کج زبانم، کج باش گو زبان

چون هست در معانی و در لفظ استوا
طرف کلاه خوبان خود کج نکوتر است

ابروی و زلف دلبر کج بهتر و دوتا
نه ماه را ز قوت شمس است اعوجاج؟

نه شاخ را ز حمل ثما راست انحنا
درباره مذهب جمال‌الدین قضاوت قاطع نمیتوان کرد.

وی بسبب ضرورت زمان، گاهی بمدح حکام حنفی مذهب اصفهان بر حاشیه، (خاندان صاعدیان) و گاهی در وصف حکام شافعی مذهب، (خاندان خجند) داد سخن داده است.

اما در همان حال بمدح خاندان رسول نیز پرداخته است.

اگر توجه داشته باشیم که مدایح اول بیشتر بسبب ضرورت، و مدح خاندان پیغمبر، بمیل و خواسته خود شاعر بوده، و در برابر آن چشم اجر معنوی داشته، شاید بتوان گفت که وی شیعی مذهب بوده است.

.....
.....
۹ - راحة‌الصدور ص ۳۳.

در قصیده‌ای بمطلع زیر :
 رسول مرگ پیایی همی رساند بمن
 که میخ‌خیمه‌دل زینسرای گل‌برکن
 در مدح خاندان رسول چنین گوید :
 بین چه کرد او ، با اهل بیت مصطفوی
 حدیث رستم بگذار و قصه بهمن
 چه تیر عذر که رخنه نکردشان سینه
 چه تیغ ظلم که خونین نکردشان گردن
 نه بهر ایشان بود آفرینش عالم
 نه بهر ایشان بود ازدواج روح و بدن
 خدای عز وجل بر زمین دو شاخ نشاند
 ز یک نهال برون آخته حسین و حسن
 یکی ز بیخ بکنند آب ناداده
 یکی بتیغ بزهر آب داده اینت حزن
 اگر زمانه کسی را بطبع کشتی رام
 اگر نبودی مر اهل بیت را توسن
 چو با سلاله پیغمبر این رود تو که ؟
 که از سلامت خواهی که باشد جوشن
 جمال‌الدین محمد بشهر خود اصفهان سخت عشق میورزید ،
 و بجز دوسفری که با ذریایجان و مازندران کرد هرگز از اصفهان
 دور نشد .
 داستان مناظرات او با مجیرالدین بیلقانی و خاقانی
 شیروانی ، که سبب سرودن قصائد بسیار بدیع و سیله آنها شد ،
 بسبب همین علاقه شدید با اصفهان بوده . چون مجیرالدین بهجز
 مردم اصفهان پرداخت وی نیز بجواب گوئی برخاست ، که
 داستان آن بسیار شیوا و دلچسب است .
 خود وی درباره این علاقه میگوید :
 هست بر پای من دوبندگران
 علقت چار طفل و حب وطن
 جمال‌الدین محمد هنرمندی بکمال بود ، و چنانکه شیوه
 هنرمندان است زندگی او از رنج و ملال تهی نبود .
 قطعه زیر گویای رنج و اندوه شدید جمال‌الدین است .
 درین مقرر نس زنگار خورد دود اندود
 مرا بکام بداندیش چند باید بود
 بآه از این قفس آبگون برآرم گرد
 باشک ازین کره آتشین برآرم دود
 بمنجنیق بلا پشت عیش من بشکست
 بدا سغاله غم گشت عمر من بدرود
 مانند تیری در ترکش قضا که فلک
 سوی دلم بسر انگشت امتحان نگشود
 رسید عمر بیایان طرقة العینی
 نه بخت شد بیدار و نه چشم فتنه غنود

برغم حاسد و بدخواه پیش دشمن و دوست
 چو صبح چند زخم خنده‌های خون‌آلود
 چونام و ننگ فزاید عنا ، نه نام و نه ننگ
 چوزاد و بود نماید جفا ، نه زاد و نه بود
 بافتاب سر من اگر فرود آید
 بدین سرم که ز گردش در ربایم زود
 همی‌گریزم از این قوم چون پری ز آهن
 که میگریزند از من چو دیو از قلاعود
 محمد ای سره‌مرد آب‌خواه و دست‌بشوی
 که روی فضل سیه‌گشت و کار جود بیود
 در اواخر عمر ، روح جمال‌الدین از نامردمها چنان
 آزرده شده بود که ، با همه عشق و علاقه شدیدی که بشهر و دیار
 خود داشت ، زبان به بدگوئی از مردم آن گشود .
 نفاق و بخل در شهر سپاهان
 چنان چون تشنگی در ریگ دیدم
 بزرگ و خردشان دیدم وز ایشان
 وفا در سگ‌کرم در دیگ دیدم^{۱۰}
 بس دریغ آیدم چنین شهری
 بگروهی همه چو دردی خم
 مردمی اندر آن مجوی از آنک
 همه چیزی در اوست جز مردم
 اندوه و غم جمال‌الدین ، از اینکه در میان مردمی بسر میبرد
 که ارج هنر و فضیلت را نمی‌شناسند ، بقدری است که مرگ
 را آرزو میکند ، و بررنجی که در پی کسب علم و هنر برده
 افسوس میخورد .
 مکن ای چرخ بر ماهم نظر کن
 که هر کسی از تو در کاریست الا
 اگر بر جاهلان وقفست خیرت
 نیم من هم بدین حد نیز دانا
 مرادی برگذشت از عمر و امروز
 زدی بدتر گذشت ای وای فردا
 نه اندر رسم این ایام انصاف
 نه اندر طبع این مردم هوا
 چنان سیرم زجان کز غصه هر روز
 کنم صد ره گذر بر مرگ عمدا
 چرا از بهر دانش رنج بر دم
 چرا بیهوده می‌پختیم سودا
 قلم را با قلم‌زن خاک بر سر
 چرا نه چنگ زن بودم دریغا
 چنانکه گذشت جمال‌الدین محمد را در زمان حیات

«جمال نقاش» نیز میخواندند. شهرت او در هنر نقاشی کمتر از شهرتش در شعر نبود. عنوان «جمال نقاش» برای جمالالدین محمد در دوجا ذکر شده است. اول در کتاب «راحة الصدور و آية السرور» ابن راوندی است.

ابن راوندی در سبب تألیف کتاب خود می نویسد :

«و سبب تألیف این کتاب آن بود که در شهر سنه ثمانین و خمس مایه خداوند عالم ، رکن الدنيا والدین طغرل بن ارسلان را هوای مجموعه بود از اشعار ، خال دعاگوی زین الدین می نوشت و جمال نقاش اصفهانی آن را صورت می کرد . صورت هر شاعری میکردند و در عقبش شعر می آوردند و مضاحکی چند ، و آن حکایت را صورت رقم میزدند و خداوند عالم مجلس بدان می آراست»^{۱۱}.

از نوشته ابن راوندی پیداست ، که جمالالدین محمد در دربار طغرل بن ارسلان (طغرل سوم) رفت و آمدی داشته است . طغرل سوم (۵۷۱ - ۵۹۰) پادشاهی جنگاور ، دلیر ، هنردوست و شاعر بود . جمالالدین محمد در دربار طغرل سوم تنها از هنر نقاشی خود استفاده میکرد.

بچه سبب وی از هنر شاعری خود در دربار طغرل سوم سود نمی برد ، امری روشن است .

جمالالدین بسبب بلند منشی کمتر بمدیحه سزائی تن در میداد . از آن گذشته در صورتیکه قصیده ای در مدح سلطان سلجوقی میگفت ، لازم بود بشیوه شعرای زمان ، با بیانی رسا در مجلس سلطان بخواند ، و جمالالدین چنانکه گذشت متأسفانه از این نعمت محروم بود .

مرحوم محمد اقبال در حاشیه کتاب «راحة الصدور» درباره «جمال نقاش» می نویسد وی از دوستان جمالالدین محمد عبدالرزاق اصفهانی بوده است این نظر متأسفانه اشتباه است ، و دلیل آنرا ذکر خواهیم کرد .

مورد دومی که عنوان «جمال نقاش» برای جمالالدین بکار رفته است قطعه زیر است .

ای نقشبند عالم جان اندرین جهان

نی نی که نیست هیچ پذیرای نقش جان
تو صورت جمالی لابل که گشته

معنی آن که خود نبود صورتی روان
نقش لقای خوب تو بینم منم جمال

نامت «جمال نقاش» آمد ز بهر آن
با تن بساخت جان چه شود گر لطافت

با طبع با کثافت من ساخت همچنان
خاک ارچه هست سست و کثیف و گران وزشت

آب لطیف خوب سبک شد روان در آن
ور طبع تو نباشد با هم بطبع من

بس سازگار هست طبعی در این میان

هنرمردم

ناهید چرخ و طرف مه و آسمان لطیف
یاد آور ای عزیز که گفتی نمیتوان

از بهر اتفاق طبایع بماند یاد
ترباق اربعه ز حکیمان باستان

ای یار غار حب کن از این حب یار غار
با جنتیان^{۱۲} احمر و با مژ^{۱۳} وزعفران

باشد که طبع تر تو با طبع خشک من
زین نوشدارویی که بسازم کند قران

قطعه یاد شده ، چون در وصف جمالالدین محمد سروده شده ، در دیوان وی ضبط گردیده است . و در نتیجه این شبهه پیش آمده ، که این قطعه نیز از جمالالدین محمد است ، و در

وصف شخصی بنام «جمال نقاش» سروده شده است.

در حالیکه قطعه مورد نظر شعری است سست و ناپخته ، و نمیتواند از جمالالدین محمد عبدالرزاق شاعر توانا باشد^{۱۴}.

چنانکه وحید دستگردی ، در مقدمه دیوان جمالالدین محمد عبدالرزاق اصفهانی نوشته است ، این قطعه با احتمال زیاد

از جمالالدین خجندی است ، که صاحب تذکره هفت اقلیم او را از شعرای معاصر جمالالدین محمد بشمار آورده است .

جمالالدین خجندی از رؤسای مذهب شافعی ، و ممدوح جمالالدین محمد بود^{۱۵} ، و بین آنها شعر مبادله میشده است.

جمالالدین محمد در اشعار خود ، از خط خوش و اشعار جمالالدین بسیار یاد میکند ، و از آن جمله است اشعار زیر :

شعر مخدوم من جمالالدین

که چو گل بر دم سحر گه بود

لفظ و معنی چون گل و در وی

عقل و ادراک و وهم گمره بود

معنی روشنش ز خط سیاه

صورت یوسف و دل چه بود

ایات زیر نیز بخشی است از قصیده حزن انگیز جمالالدین محمد در سوگ او .

دریغ عالم معنی خراب می بینم

دریغ ماه کرم در سحاب می بینم

دریغ بحر هنرها جمال دین محمود

کش از سموم اجل چون سراب می بینم

۱۱ - ص ۵۷ راحة الصدور .

۱۲ - جنتیان - داروئی است مشهور و بیخی باشد سرخ رنگ .
آندراج .

۱۳ - مژ : بمعنی تلخ و داروئی ، و آن آب منجمد درختی است
بسیار تلخ . آندراج .

۱۴ - نگاه کنید بمقدمه دیوان جمالالدین عبدالرزاق نوشته وحید
دستگردی .

۱۵ - نگاه کنید به لباب الالباب و هفت اقلیم دیگر تواریخ شعرا .

نه خاندانی از مرگ تو خراب شده است

که عالمی ز غم تو خراب می بینم

بدنبال قطعه مورد گفتگو ، قصیده ای بهمان وزن وقافیه ،
در دیوان جمال الدین محمد ضبط است . مقایسه بین ابیات این
قطعه و قصیده ، نشان میدهد که ابیات قصیده پاسخی است بقطعه
نامبرده . جای بحث نیست که این قصیده از جمال الدین
عبدالرزاق است و این است قصیده .

ای کلك نقشبند تو آرایش جهان

ای لفظ دلگشای تو آسایش جنان

ای نکته بدیع تو خوشتر ز آرزو

وی گفته رفیع تو برتر ز آسمان

چون روح پاک عرضی و چون علم نیکنام

چون وهم دوربینی و چون عقل نیکدان

نظارگی خط تو نرگس بهر دو چشم

مدحت سرای فضل تو سوسن بده زبان

هم نثر زیر پای تو افتاده چون رکاب

هم نظم زیر دست تو گشتست چون عنان

اندر سواد خط شریف تو لفظ عذب

آب حیات در ظلمات است بی گمان

بی مجلس رفیع تو بودست پیش از این

کارم بجان و کارد رسیده باستخوان

زان نوشدارویی که بر آمیختی بلطف

دارم همی کنون طمع عمر جاویدان

از جنتیان تو شده ام سرخروی لیک

از بیم لفظ مر رخ من شد چو زعفران

بخت من ار مساعد بودی بهیچ حال

یک لحظه بر نداشتمی سر ز آستان

لیکن بخدمت تو اگر کمترک رسم

آنها توهم ز خدمت های بزرگ دان

در حضرتی که مشک نیارد زدن نفس

من سوخته^{۱۶} جگر چه نهم اندرین میان

جائی که آفتاب فلک شعله زد ، سها^{۱۷}

معذور باشد از شود از دیده ها نهان

گیرم که خود عطارد گشتم بنظم و نثر

بآفتاب فضل چگونه کنم قرآن

بر من ز عرض پاک گمانی همی بری

ترسم که چون ببینی باشد خلاف آن

نزدیک من چو گوئی این خام نیکخوی

خوشترا از آن که گوئی این لنگر گران

پس گر بدین گرانی مقبول خدمتم

از بخت این مراد همی یافتن توان

رنجه مکن قلم که رهی خود قلم صفت

آمد میان بسته و بر سر شده روان

اول خطای بنده تو این بیتها شناس

اندر برابر سختی پاکتر ز جان

صدبار عقل گفت بتهدید کاین سخن

کرمان و زیره ، بصره و خرماست هان و هان

تا اختران بتابد چون اختران بتاب

تا آسمان بماند چون آسمان بمان

قدر تو از سعادت افلاک در علو

جاه تو از حوادث ایام در امان

بنابر این آنچه سبب اشتباه مرحوم محمد اقبال شده ،
همین قطعه مورد بحث است ، بعضی دیگر از محققان نیز به
پیروی از نظر مرحوم اقبال گرفتار این اشتباه شده اند .
بدین سان « جمال نقاش » کسی جز جمال الدین محمد
نمی تواند باشد .

گذشته از این ، خود جمال الدین چندین جا در اشعارش
بنقاش بودن خود اشاره کرده است .

در قصیده ای که در وصف بهار ، و مدح نظام الدین ابوالعالی
صاعدی ، برادر رکن الدین صاعدی بمطالع زیر سروده .

اینها اینک نوبهار آورد بیرون لشگری
هر یکی چون نوعر و سی در دگرگون زیوری

میگوید :

تا چو من باشند ابر و باد دایم در دو فصل

در ربیع این نقشبندی درخزان آن زرگری

بادی اندر سایه خورشید عالم رکن دین

ساختم در مدح هر دو بنده هر دم دفتری

ابیات زیر نیز نقاش بودن او را مسلم میسازد .

شد کلك نقشبند تو صورت نگار عقل

گشته مرصع از سخت گوشوار عقل

*

ای بلبلای که وقت ترنم ز نغمات

سطح محیط گنبد پیروزه پر صداست

لفظت شکر فروش و ضمیرت گهر فشان

کلك تو نقشبند و بیان تو دلگشاست

گاهی در اشعار وی ، اصطلاحات مربوط بنقاشی نیز به چشم
میخورد ، که دلیل دیگری بر نقاش بودن اوست .

جزء از برای وجودت که عالم معنی است

فلک صحیفه ابداع را نزد بیرنگ^{۱۸}

۱۶ - جگر سوخته در قدیم بجای مشک به تقلب فروخته میشد -
آندراج .

۱۷ - سها : ستاره ایست کوچک در بنات النعش .

۱۸ - بیرنگ بمعنی طرح نقاشی است .

جمال‌الدین محمد درحالی‌که در اوج شهرت شاعری خود بود، از هنر نقاشی دست نکشید، حتی از راه نقاشی امرار معاش میکرده است.

در قصیده‌ای که با این مطلع شروع میشود:

منم آنکس که عقل را جانم منم آنکس که روح را مانم

میگوید:

با چنین معطیان و ممدوحان
شکر حق را که صنعتی دارم

ای بسا عطلت ارزبان بودی
عامل آسیای دندام

بعد از آنکه که و احب الرزق است
این سر (سه) انگشت میدهند نام^{۱۹}

مدح انگشت خویش خواهم گفت
زانکه من جیره‌خوار ایشانم

از این اشعار پیداست که جمال‌الدین محمد، بکمک هنر نقاشی و زرگری خود امرار معاش میکرده است، و ممدوحان کوتاه همت او در تأمین معاش وی کمکی نمیکرده‌اند.

جمال‌الدین محمد زرگری بسزا نیز بود وی در اشعارش چندجا بهر زرگری خود اشاره میکند.

در قصیده مشهور وی بمطلع زیر:

کیست که پیغام من بشهر شروان برد

یک سخن از من بدان مرد سخندان برد

که قصیده‌ای است در جواب خاقانی شروانی، میگوید:

شاعر زرگر منم، ساحر درگر توئی

کیست که بادوبروت ز مادو کشخان برد

و نیز در قطعه‌ای بدین مطلع:

من ز جمع شاعران باری کیم

من ز لاف دانش و دعوی کیم؟

گوید:

میتوان دانست قدر زرگری این تکبر چیست پس یعنی کیم؟

باز در قصیده‌ای در توصیف خزان، و مدح رکن‌الدین

مسعود، با بکار بردن اصطلاحات زرگری، بزرگ‌بودن خود اشاره میکند:

بگشت گونه باغ از نهیب باد خزان

ببرد باد خزان برگ شاخ رنگ رزان

مگر که باد خزانی بباغ ضرابست

که آفتابش کوره است و آبدان سندان

که چون درست^{۲۰} مکلس^{۲۱} شدست برگ درخت

که چون سبیکه^{۲۲} نقره بسته آب روان

و گرنه سیمگری داند ابر از چه سبب

همی فشاند نقره ز سونش^{۲۳} سوهان

و نیز در این بیت بابزار زرگری اشاره میکند:

زخم از پی زر همی خورد سندان

پس زر بدهان کار می‌بینم

از حوادث زندگی او یکی مبتلا شدن او بآبله است، که سبب چشم‌درد شدید او گردید، و شرح آنرا در شعری بمطلع زیر سروده است.

محروم مانده‌ای ز فواید بدرد چشم

خود الحریص محروم در حق ما است راست

چنانکه گفته شد متأسفانه از چگونگی زندگی جمال‌الدین اطلاع چندانی نداریم.

سبب آنکه تاریخ تولد او معلوم نیست، نمیتوان گفت که وی چند سال زیسته است. اما آنچه مسلم است عمر وی کمتر از پنجاه و پنج سال نبوده است. زیرا وی در اشعارش گاهی بسن خویش اشاره میکند.

با آنکه نیست هیچ به فردا امید من

باشد ذخیره محنت پنجاه سالدام

*

چه ماند عمر چو پنجاه و پنج سال گذشت

که گشت سروتو چون خیزران بنفشه سمن

از این ابیات نیک پیداست که وی سالهای آخر عمر را با اندوه و رنج بسیار بسر برده است.

قطعه گویای زیر را وی در وصف پیری خود سروده است:

در آینه تا نگاه کردم یک موی سفید خویش دیدم

زندیشه ضعیف و بیم پیری در آینه نیز ننگ دیدم

امروز بشانه چند از آن موی دیدم دو سه تار و بر طپیدم

شاید که خورم غم جوانی کز پیری خود خبر رسیدم

ز آینه معاینه بدیدم وز شانه بصد زبان شنیدم

جمال‌الدین محمد بسال ۵۸۸ در اصفهان، شهری که

از وی نامهربانیها دیده بود، دیده از جهان فرو بست.

شاید این رباعی غم‌آلود جزء آخرین اشعار وی باشد.

زینگونه که شد خوار و فرومایه هنر

از چهل پس افتاد بصد مایه هنر

یارب تو بفریاد رس آن مسکین را

کش‌خانه سپاهان بود و مایه هنر

از وی چهار فرزند بجای ماند، که بزرگترین آنها

کمال‌الدین اسماعیل شاعر نامدار است.

۱۹ - اشاره‌ایست بگرفتن قلم نقاشی در دست با سه انگشت یا با سرانگشت‌ها.

۲۰ - درست: زر مسكوك مشهور با شرفی بوزن مخصوص، که اگر نقصان نداشته آنرا درست میگفتند.

۲۱ - مکلس: سکه بی‌نقش.

۲۲ - سبیکه: فلز گداخته مانند زر و نقره.

۲۳ - سونش: ریزه‌های سیم و زر که از سوهان کردن ریخته‌شود.

هنر زیبا در ایران امروز

دکتر ریاحی

رایزن فرهنگی سفارت شاهنشاهی در ترکیه

روز دوشنبه ۱۶ اردیبهشت ماه ۴۷ آقای ریاحی رایزن فرهنگی سفارت شاهنشاهی در ترکیه بنا بدعوت انجمن دوستی و فرهنگی زنان ترک و ایران در تالار دانشکده زبان و تاریخ و جغرافیای دانشگاه آنکارا پیرامون هنرهای زیبا سخنانی ایراد کردند که در زیر بنظر خوانندگان گرامی میرسد :

بطوریکه میدانید ایرانی روحی زیباپرست و عاشق و تشنه هنر دارد : شعرا ایران ، مینیاتور ایران ، قالی ایران ، کاشیهای مساجد ایران ، خطوط خوش کتابهای ایران ، همه نمونه‌هایی از شور و علاقه ایرانیان به هنر و زیبایی است . این روح سحرآفرین در طی تاریخ دور و دراز ایران دوام داشته و در هر عصری در یک زمینه هنری تجلی و جهش بیشتری نشان داده و در همه حال آثاری بوجود آورده که معرف ملت ایران است .

در قرون اخیر در برخورد با تمدن اروپائی نگرانی این بود که هنر اصیل و ملی ایرانی در بعضی زمینه‌ها با انحطاط گراید و زبان هنر جدید اروپائی گردد . در پاره‌ای هنرهای دستی نیز از قبیل مینیاتور و تذهیب و جلدسازی و خاتم‌سازی و میناکاری و قلمزنی و نقره‌کاری و منبت‌کاری و زری‌بافی و کاشی‌سازی و قالی‌بافی نیز حقیقتاً در ابتدا رکود و سکونی پیش آمد . اما بموقع تدابیر لازم اتخاذ شد . دولت استادان و هنرمندان چیره‌دست را از کنار و گوشه مملکت گرد آورد و تشویق کرد و وسائل لازم در اختیار آنها گذاشت و بطوریکه امروز در کارگاههای وزارت فرهنگ و هنر اصیل‌ترین نمونه‌های هنرهای ملی از زیر دست استادان افسونکار بیرون می‌آید و حقیقتاً روح تازه‌ای در کالبد این هنرها دمیده شده است .

درباره قالی ایران حاجت بحث زیاد نیست

این هنر در ایران گذشته‌ای دور و دراز دارد . قدیم‌ترین قالی ایران از دوره هخامنشی مربوط بقرن پنجم قبل از میلاد از طبقات منجمد پازیریک در کوههای آلتائی کشف شده است . در دوره شاهنشاهی ساسانی این صنعت بکمال رسید و معروف‌ترین شاهکارهای آن عصر فرش بهارستان و همچنین زمستان خسرو فرشی ابریشمین با تارها و پودهای زرین و سیمین بود که با جواهرات زینت یافته بود و اندازه‌های آن ۲۴ × ۳۶ متر بود . پرفسور آتور پوپ ایران‌شناس معروف بهای آن را بالغ بر صد میلیون دلار تخمین زده است .

امروز قالیهایی که از قرن شانزدهم و هفدهم بیادگار مانده زینت بخش موزه‌هاست بقول پوپ طرح روشن و دقیق و بافت ظریف و تخیلات شاعرانه طراحان و بافندگان آنها را بصورت شاهکارهای جاودانی درآورده و هر یک از آنها مثل یک قطعه موسیقی سمفونی هم‌آهنگ ، ولذت بخش چشم و جان بینندگان است .

در سالهای اخیر برای حفظ و پیشرفت هنر قالیبافی و یکاربردن مصالح و نقشه‌های مرغوب کوشش بسیاری بکاررفته و طراحان و هنرمندان با راهنمایی دولت نقشه‌های جدیدی برمبنای هنر اصیل ملی تهیه کرده‌اند که از لحاظ سرعت بافت و ارزانی قیمت تأثیر بسیاری در کار فرش

بخشیده است. این قبیل نقشه‌ها بصورت قالبیچه در کارگاه قالب‌بافی وزارت فرهنگ و هنر تهیه و در موزه هنرهای ملی بنمایش نهاده میشود و نقشه آنها مجاناً در اختیار خواستاران گذاشته میشود. مقدمات تأسیس «موزه قالبی ایران» نیز فراهم شده و این موزه علاوه بر آنکه جنبه هنری و تحقیقی خواهد داشت مرکزی برای راهنمایی قالب‌بافان خواهد بود.

یکی دیگر از هنرهای ظریف ایران خوشنویسی است. این هنر نیز ابتدا با رواج چاپخانه و بعد با معمول شدن ماشین تحریر در خطر نابودی قرار گرفت اما از کوشش در حفظ این هنر نیز مضایقه نمیشود و کتبی که از آثار خوشنویسان معاصر بصورت افست بچاپ رسیده و میرسد نشانه ادامه این هنر در ایران است.

آنچه با اشاره بر شمردم هنرهای ملی و محلی ایرانی است که طبعاً نباید توقع داشت که من بعد از اوج اعتلائی که در طی قرون بدان رسیده بوده بالاتر رود اینک درباره هنرهای دیگری که در جهان امروزی اهمیت بیشتری دارد: از معماری و نقاشی و مجسمه سازی و موسیقی و تئاتر و سینما و سایر ترقیات این هنرها در ایران اندکی بتفصیل سخن میگویم:

هنر معماری در ایران سابقه‌ای دیرین و درخشان دارد. کاخهای هخامنشی و ساسانی و کاخها و مساجد دوره اسلامی نمایشگر اصالت خاص معماری ایرانی است. در ابتدای این قرن فریفتگی بهر غرب خطر بزرگی برای معماری ملی ایران پدید آورد ولی امروز این خطر نیز شناخته شده و باینش و اراده هنرمندان و استادان فن و راهنمایی دستگاههای مسئول برطرف شده است. در معماری جدید ایران که مهندسین فارغ التحصیل از دانشکده‌های فنی و هنرهای زیبای دانشگاه تهران مدافع آن هستند کوشش میشود که ضمن استفاده از فنون و مصالح جدید و تأمین وسائل آسایش ساکنین بنا سبکهای اصیل ایرانی رعایت شود. در طرح ساختمان هتل ۳۷ طبقه‌ای که در ونگ از محلات شمالی تهران ساخته میشود آخرین اصول فنی رعایت گردیده و در عین حال تزئینات داخلی آن رنگ خاص ایرانی دارد. هتل شاه عباس کبیر در اصفهان بیننده را بسیر جلال و شکوه اعصار افسانه‌ای پیشین می‌برد و غرق ذوق و حیرت می‌سازد. موزه ایران باستان تهران مشابه طاقها و ایوانهای کاخهای ساسانی است. اخیراً بموجب تصمیم دولت شهرداری اصفهان از صدور پروانه برای ساختمانهایی که بسبکهای غیر ایرانی باشد خودداری می‌کند.

نقاشی و مجسمه سازی هم سابقه ۲۵۰۰ ساله در ایران دارد. شاید بسیاری از حضار محترم نقش سربازان جاویدان هخامنشی را در موزه لوور پاریس دیده باشند. اوراقی هم که از کتاب مانی در تورفان پیدا شده نمونه‌هایی از هنر نقاشی در پیش از اسلام و مؤید اعتلای این هنر در ایران باستان است.

در دوره اسلامی بعزت منع مذهبی مجسمه سازی در ایران منسوخ شد. نقاشی نیز مورد طعن بعضی از متعصبین مذهبی بود. با اینهمه مینیاتور ایرانی بحد اعلای ظرافت و دقت رسید. در نیم قرن اخیر در هنر نقاشی هم پیشرفتهای محسوسی نصیب هنرمندان ایران شده است. مرحوم کمال‌الملک و همچنین حسین بهزاد مینیاتور ساز معاصر ما جای خود را در تاریخ هنر ایران باز کرده‌اند و امروز علاوه بر محبوبیت و احترام در میان هموطنان خود در محافل هنری جهان نیز از شهرت دامنه‌داری برخوردارند.

تشویقی که در بیست سال اخیر از نقاشی و پیکره سازی در ایران بعمل می‌آید زمینه مساعدی برای پیشرفت سریع این هنرها فراهم آورده است. جالب آنکه نقاشان و مجسمه سازان امروز ما در مکتبهای مختلفی کار می‌کنند. از سبکهای کهن تا نوین‌ترین شیوه‌های هنری طرفدارانی بین هنرمندان و هنردوستان دارد و این تنوع ذوقها و شیوه‌ها خود سرچشمه امیدی برای پیشرفت بیشتر این هنر در کشور ماست.

همانطور که ما چاپخانه و ماشین تحریر را موجب بی‌رونقی بازار خوشنویسی شمردیم شاید بعضیها هم عکاسی را رقیب نقاشی یا لااقل رقیب بعضی سبکهای آن بشمارند. در هر صورت این هنر نیز جای خود را در دل‌های اهل ذوق و هنر در کشور ما باز کرده

و نمایشگاههایی که همه ساله از آثار هنرمندان عکاسی در ایران برگزار میشود میزان علاقه مردم و هنرمندان و پیشرفت محسوس این هنر را نشان میدهد. در نمایشگاه عکاسی سنتو که در سال ۱۹۶۶ در آنکارا دایر گردید هنردوستان ترك با نمونه‌هایی از این نوع هنر ایران آشنا شدند. يك هنرمند عکاس بنام دكتر هادی در ۱۰ سال اخیر ۳۰۰۰ عکس از آثار و اشیاء تاریخی و باستانی گرفته و ۱۶۰ قطعه از آنها بنام «رد پای اعصار» در ۱۹۶۶ در موزه لوور پاریس نمایش گذاشته شد.

اکنون چند کلمه باختصار درباره موسیقی ایرانی بگوییم :

نیازی نمی‌بینم که از روایات مربوط به رواج این هنر در قدیم‌ترین اعصار در ایران که در آثار هرودوت و گزنوفن مورخین یونانی آمده ذکر می‌کنم. زیرا ناگفته پیداست که نزد هر ملت موسیقی قدیم‌ترین هنرهاست. اما اشاره باین نکته بجاست که در دوره شاهنشاهی ساسانی که روزگار اعتلاء هنر ایران بود در درجه اول موسیقی و بموازات آن شعر و رقص باوج ترقی رسیده بود و داستانهای زیادی از توجه بهرام گور و خسرو پرویز به هنر موسیقی ورد زبانهاست. اما بعد از انتشار اسلام و تردید بعضی از فقها در جواز آن این هنر ارزنده از سیر و پیشرفت شایسته بازماند. بعضی از فقها استفاده از آواز خوش را فقط در اذان و قرائت قرآن جایز می‌شمردند و بکاربردن سازها (آن هم فقط بعضی انواع ساده آن) را در عروسیها اجازه میدادند. با این همه موسیقی در ایران اگر پیش نرفت نابود هم نشد. اهل دل و ذوق و عرفان دور از چشم شیخ و محتسب بنوای نی و چنگ غم از دل می‌زدودند. شاعران بزرگی مثل رودکی با افسون موسیقی دلهای امیران را نرم میکردند و موسیقی‌شناسان بزرگی مثل صفی‌الدین ارموی، عبدالقادر مراغی و محمود شیرازی اصول علمی موسیقی ایرانی را تدوین کردند. در ورزخانه‌های ایران که زورخانه نامیده میشود شاهنامه خوانی هنوز یادگاری از موسیقی قرون گذشته است.

با اینهمه هنر موسیقی در نظر عوام فن شریفی شمرده نمیشد و هنرمندان این فن را «مطرب» می‌نامیدند و دسته‌های مطربان فقط در عروسیها حضور می‌یافتند. برای اجتماع مردان مطربان مرد و برای محافل زنان «زنان مطرب».

در صد سال اخیر با انتشار فرهنگ جدید توجهی بموسیقی پدید آمد. ابتدا «موزیک نظام» تشکیل شد و بعد اندك اندك موسیقی بعنوان يك هنر ارزنده مورد قبول عامه قرار گرفت. از سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) تعلیم موسیقی جزو برنامه دبستانها و دوره اول دبیرستان قرار گرفت. در سال ۱۳۲۷ (۱۹۴۸) اداره‌ای بنام اداره موسیقی کشور تشکیل شد که هدف آن تشویق موسیقی‌دانان و جمع‌آوری وثبت و ضبط آهنگهای ملی و محلی و تنظیم آنها برای ارکستر و ترویج موسیقی جدید بود و تحت نظر آن اداره يك هنرستان ملی در تهران و چند هنرستان عالی موسیقی و يك هنرستان موسیقی در مراکز استانها دایر گردید که بنوبه خود سروسامان جدیدی بموسیقی ایران داد.

از ۱۳۱۸ (۱۹۳۹) با تأسیس رادیو تهران و اجرای برنامه‌های موسیقی بطور منظم در رادیو موسیقی ایرانی در سراسر ایران در هر شهر و ده راه یافته است و شهرت و محبوبیتی که چند تن خوانندگان خوش‌آواز بدست آورده‌اند اصطلاح مطرب را منسوخ کرده است.

امروز موسیقی ایران از توسعه و تنوع فراوانی برخوردار است انواع موسیقی غربی و موسیقی ملی و کلاسیک ایران و موسیقی محلی هر يك بجای خود هنرمندان و طرفدارانی دارد. علاوه بر يك مجله ماهیانه علمی و تحقیقی که از طرف وزارت فرهنگ و هنر منتشر میشود و حاوی تتبعات علمی در زمینه موسیقی کهن ایران و آخرین سبکهای غربی است روزنامه‌ها و نشریات هفتگی نیز با علاقه خاصی مسائل مربوط بموسیقی را مطرح و منتشر میکنند و مجموع

اینها نشانه علاقه خوانندگان نشریات و مردم ایران باین هنر است .
 در ۱۳۴۰ (۱۹۶۱) با انتشار ردیف موسیقی ملی ایران از طرف هنرهای زیبای کشور
 نگرانی از نابودی و فراموشی موسیقی اصیل ایرانی از میان رفت .
 امروز آهنگسازان جدید با کسب الهام از موسیقی اصیل ایران و استفاده از تکنیک موسیقی
 غربی میکوشند تا موسیقی جدید ایران را به صورتی درآورند که قابل فهم و درك ملل مغرب زمین
 و مورد پسند و لذت آنان نیز باشد .

اکنون چند کلمه درباره تئاتر ایران بگوییم :

تئاتر در ایران ریشه و سابقه‌ای برابر با سایر هنرها ندارد و اگر درباره مجسمه سازی
 و نقاشی و موسیقی نظریات و نفوذ بعضی فقه‌های قشری را از موانع پیشرفت آن هنرها شمردیم
 اما در مورد تئاتر برعکس است و نخستین جوانه‌های تئاتر در ایران تحت تأثیر احساسات مذهبی
 ب میان آمده است .

بطوریکه میدانید تئاتر کلاسیک یونان هم که در حدود ۷۰۰ سال پیش از میلاد ب ظهور رسید
 ابتدا رنگ مذهبی داشت و ۲۰۰ سال طول کشید تا از صورت مذهبی در آمد و رنگ و روی هنری
 گرفت . و باز میدانید که در اروپا نیز نخستین نمایش که در قرن دهم میلادی پدید آمد ابتدا
 نمایش‌های مذهبی بود و درست پنج قرن طول کشید تا تئاتر از مذهب جدا شد .
 در قرن دهم میلادی در روزگار دیلمیان يك نوع نمایش مذهبی بنام (تعزیه) در ایران
 معمول گردید و رواج این نمایش در طی هزار سال در ایران بنا بمقتضیات عصر کم و زیاد میشد .
 در این مورد اطلاعات فراوانی در سفرنامه‌های جهانگردان خارجی موجود است و عده‌ای
 از خاورشناسان نیز تحقیقات خاصی در این مورد بعمل آورده‌اند و از آن جمله تاکنون متجاوز
 از ۵۰ تعزیه بزبانهای اروپائی ترجمه و چاپ شده است .

در مجموعه (فهرست درامهای مذهبی ایران) تألیف رسی و بمباجی چاپ ۱۹۶۱ واتیکان
 نام و مشخصات ۱۰۵۵ تعزیه ایرانی جمع آوری شده است که اکثر آنها جنبه مذهبی و تعدادی نیز
 جنبه اخلاقی دارد .

در اواخر قرن نوزدهم با احداث بنای باشکوه بیست هزار نفری تکیه دولت در تهران
 زمینه ترقی تعزیه آماده شد و بشدت رواج گرفت اما بعدها بعلت عدم تناسبی که با پیشرفت فرهنگ
 جدید داشت کم کم منسوخ شد و از بین رفت و نسل امروزی فقط از راه مطالعه کتاب آن را بیاد می‌آورند .
 يك نوع تئاتر عامیانه محلی نیز در قرن اخیر در ایران معمول بود که شباهت بسیاری
 به (کاراگوز) ترکیه داشت و آن را (تئاتر روحوضی) می‌گفتند . این تئاتر در مجالس عروسی
 و سرور در خانه‌ها در روی حوضی که آن را با تخته می‌پوشاندند و گاهی در بعضی قهوه‌خانه‌ها
 بازی می‌شد . قهرمان اصلی در این بازی «سیاه» نام داشت که موجودی ساده لوح شوخ طبع
 و آزادمنش بود که با بذله گوئیهای خود بینندگان را می‌خندانید ضمناً نارواییهای جامعه را
 انتقاد میکرد .

تئاتر جدید در ایران با آغاز آشنائی با فرهنگ اروپائی بوجود آمد . از نیمه قرن نوزدهم
 اندك اندك با مسافرت ایرانیان باروپا و آشنائی آنها با تئاتر اروپائی ابتدا نمایشنامه‌هایی از زبانهای
 اروپائی مخصوصاً فرانسه ترجمه گردید و نخستین این ترجمه‌ها میزانتروپ Missanthrope
 از آثار مولی‌یر Molière بود که در سال ۱۸۷۰ در استانبول در مطبعه «تصویر افکار» تحت
 عنوان «گزارش مردم گریز» بصورت منظوم چاپ و منتشر گردید و این ترجمه از مولی‌یر بی‌اختیار
 مرا بیاد احمد و فیک پاشا سیاستمدار هندی دوست ترك می‌اندازد که او هم نخستین بار نمایشنامه‌های
 مولی‌یر را بترکی ترجمه کرد .

افتخار نگارش نخستین آثار بسبك نمایشنامه در ادبیات فارسی نصیب میرزا ملکم خان

سفیر ایران در لندن است که با نوشتن نمایشنامه‌های سیاسی و انتقادی شهرت یافت و نام خود را بنام یکی از پیشروان ادبیات جدید ایران جاویدان ساخت .

اما نخستین تالاری که بعنوان محل نمایش در ایران ساخته شده تالاری بود که بعد از سال ۱۸۵۱ در دارالفنون تهران نخستین مدرسه عالی بسبک اروپائی در ایران بنا گردید . در این تالار ترجمه بعضی از نمایشنامه‌های فرانسوی بوسیله محصلین بروی صحنه می‌آمد .

آغاز فعالیت محسوس در زمینه تئاتر را بعد از انقلاب مشروطیت ایران در سال ۱۹۰۶ باید دانست . در آن ایام که فعالیتهای ملی و سیاسی همه چیز را تحت تأثیر قرار داده بوده تئاتر بعنوان وسیله‌ای برای بیدار کردن روح ملی و آزادیخواهی در میان مردم انتخاب و مورد استفاده قرار گرفت .

عده‌ای از رجال روشنفکر جمعیتی برای این منظور تشکیل دادند و با ترجمه و چاپ نمایشنامه‌های خارجی قدمهایی در این راه برداشتند . برنامه‌های این گروه بیشتر جنبه ملی و انتقادی داشت و در هوای آزاد اجرا میشد . این گروه بعد از فعالیتهای پراکنده سرانجام تماشخانه‌ای بنام «تئاتر ملی» تشکیل داد که گنجایش ۲۵۰ تماشاگر را داشت .

علاقه مردم به تئاتر موجب شد که تماشخانه‌های دیگری در گوشه و کنار تهران البته با وضعی محقرتر گشوده شد ولی اشکال تراشی کهنه پرستان و متعصبین مانع عمده کار بود . باین معنی بمحض اینکه تماشخانه‌ای رونق میگرفت عوام مردم بساطش را درهم می‌ریختند . اما کاروانی براه افتاده بود و باز گشت نداشت و با همه شدت مخالفتها و محدودیت امکانات پیش میرفت . در آن زمان طبعاً زن در صحنه‌ها راهی نداشت و نقش زنان را هم مردان و پسرای که صدای نازک و قیافه‌ای متناسب داشتند بازی میکردند . مقارن با همان ایام دسته‌های مطرب و بازیگران (روحوضی) هم مؤسساتی بنام (بنگاه شادمانی) تأسیس کردند که در عروسیها مردم را سرگرم میکردند . البته این بازیگران دسته‌های زنانه و مردانه جدا گانه داشتند ، در محافل مردان مطربان مرد شرکت میکردند و نقش زن با مردان بود و در مجالس زنان مطربان زن شرکت میکردند و نقش مرد با زن بود .

در شهرستانها نیز فعالیت محسوسی بوجود آمده بود مخصوصاً در دوشهر مهم رشت و اصفهان که تحت اشغال قوای خارجی بود و وطن پرستان تئاتر را وسیله‌ای برای بیدار کردن مردم و تقویت روحی آنان در برابر فشار خارجی تشخیص داده بودند .

در رشت نویسندگان معروف یقیکیان با نوشتن و اجرای نمایشنامه‌های «انوشیروان عادل» ، «برای وطن» ، «داریوش سوم» ، «حق با کیست» ، «میدان دهشت» و «فاجعه یا راه خونین» شهرت و معروفیت بسزائی یافت .

در اصفهان نیز نمایشنامه‌های متعددی بر روی صحنه آمد . معروفترین آنها رستم و سهراب از شاهنامه فردوسی بود . این نمایش بوسیله نویسنده و فیلسوف معروف ایرانی کاظم زاده ابرانشهر از شاهنامه فردوسی اقتباس و بسال ۱۹۲۳ در برلن چاپ شده است . این نمایش با عظمت و شکوه خاصی در اصفهان اجرا گردید که هنوز خاطره پر شور آن در دل‌های اصفهانیها زنده است .

نخستین مؤسسه تئاتر که هنوز در تهران مشغول کار است بسال ۱۹۱۸ بنام (کمدی ایران) بوسیله سیدعلی نصر تأسیس شد . سیدعلی نصر سالها در اروپا تحصیل کرده بود و در زمینه تئاتر دید علمی و فنی داشت و با همه مشکلاتی که در آن آغاز کار در این زمینه موجود بود فعالیت صحیح خود را ادامه میداد . در این باره نصر در خاطرات خود چنین مینویسد :

«چون معدودی به تئاتر می‌آمدند ماهی دو نمایش زیاده‌تر داده نمی‌شد و هر دفعه تئاتر جدیدی بود آنقدر مقاومت و پایداری کردیم تا رغبت مردم زیاد شد» .

در همان روزها احمدخان کمال‌الوزاره با نوشتن نمایشنامه‌های متعدد که اکثر آنها چاپ

شده و بروی صحنه آمده این شیوه راهم در ادبیات فارسی رونق بخشید و بحقیقت اورا باید نخستین نمایشنامه‌نویس ایرانی دانست .

فراموش نکنیم که در همان روزها سال ۱۹۲۱ يك معجزه تاریخی در ایران بوقوع پیوست . رضاشاه کبیر آمد تحولی شدید و سریع و ناگهانی در شئون اجتماعی و فرهنگی ایران آغاز گردید همه چیز در مسیر جدیدی افتاد . هنر نمایش هم ، پشت سر هم تئاترها باز میشد . در مراسم و جشنهای دبیرستانها برنامه‌های تئاتر اجرا میگردد مردم ایران با این هنر آشنا میشدند و بدان دل می‌بستند .

در ۱۹۲۷ نخستین مؤسسه آموزشی تئاتر « کلاس تئاتر » از طرف شهرداری تهران افتتاح شد . در ۱۹۴۰ « هنرستان هنرپیشگی » گشایش یافت . در ۱۹۴۱ يك تئاتر بزرگ بنام تئاتر دائمی تهران بوجود آمد که امروز با احترام مؤسس آن بنام (تئاتر نصر) نامیده میشود .

در ۱۹۵۸ اداره‌ای بنام « اداره هنرهای دراماتیک » در هنرهای زیبای کشور تأسیس شد . در ۱۹۵۹ هنرستان هنرهای دراماتیک افتتاح گردید که در آن فنون :

(نمایشنامه‌نویسی - کارگردانی - هنرپیشگی - تاریخ تئاتر - تاریخ ادبیات - دگر سازی - طراحی - فن بیان - نمایش عروسکی) تدریس میشود .

در سایه طرحهایی که اینک از طرف وزارت فرهنگ و هنر در زمینه تئاتر بمرحله اجرا در می‌آید میتوان امیدوار شد که این هنر بنحو سریعی پیشرفت نماید .

افتتاح فرستنده تلویزیون در سال ۱۹۵۶ نیز در جلب رغبت مردم به تئاتر تأثیر فراوان داشت . اگرچه در آغاز کار صاحبان تئاترهای غیردولتی تلویزیون را رقیب خود میدانستند و از این بابت اظهار نگرانی میکردند در عمل مشاهده شد که تئاترهای تلویزیونی که اکثر آنها تك پرده‌ایست نه تنها بینندگان را از تئاتر بی‌نیاز نمی‌کند بلکه با جلب رغبت مردم به هنر نمایش مشتریان تازه بسیاری برای تئاترها فراهم میکند .

ذکر این نکته بجاست که بموجب يك آمار رسمی از سال ۱۹۵۸ تا کنون متجاوز از ۵۰۰ نمایشنامه تك پرده‌ای بوسیله اداره هنرهای دراماتیک تهیه و در دو مرکز فرستنده تلویزیون در تهران اجرا شده‌است که از بین آنها ۸۰ نمایشنامه بقلم نویسندگان جوان و فارغ‌التحصیل هنرستان هنرهای دراماتیک بوده‌است و این نمایشنامه‌ها چاپ و منتشر شده‌است .

در پایان بحث مربوط به تئاتر این نکته را باید گفت که در این یکصد سال که از تاریخ معرفی «تئاتر نو» و متجاوز از پنجاه سالی که از تاریخ شروع نمایشنامه‌نویسی در ایران میگذرد علاوه بر ترجمه و اجرای شاهکارهای جهانی در این زمینه آنچه بقلم نمایشنامه‌نویسان ایرانی نوشته شده و بروی صحنه آمده در سه زمینه زیر بوده است :

۱ - نمایشنامه‌های حماسی و تاریخی که عموماً بر تاریخ باستانی ایران مبتنی‌است یا از داستانهای منظوم فارسی اقتباس گردیده و مشهورترین آنها (رستم و سهراب - بهرام گور - رستاخیز سلاطین ایران - مازیار) بوده‌است .

۲ - نمایشنامه‌های عشقی : نظیر (خسرو و شیرین - شیرین و فرهاد) .

۳ - نمایشنامه‌های انتقادی و سیاسی که بهترین نمونه آنها (جیجک علیشاه) و (جعفرخان

از فرنگ آمده) را باید نام برد .

در تحول ده ساله اخیر نمایشنامه‌هایی بوسیله هنرمندان ایرانی در صحنه‌های خارج از کشور نیز اجرا گردیده از آن جمله در فستیوال جهانی تئاتر در پاریس سال ۱۹۵۸ (بلبل سرگشته) بروی صحنه آمد و مورد توجه و تقدیر ناقدان بین‌المللی قرار گرفت .

اینک در آخرین قسمت سخن به هنر سینما می‌پردازیم :

بطوریکه شنوندگان گرامی میدانند هنر سینما هنر جوانی است که آغاز آن از سال ۱۸۹۴

است که بدنبال مقدمات قبلی يك دستگاه فیلمبرداری بوسیله برادران لومیر در فرانسه ساخته شد . در همان اوایل کار در ۱۳۱۸ قمری (۱۸۹۹) يك دستگاه دوربین فیلمبرداری بوسیله شخصی بنام میرزا ابراهیم خان عکاس باشی بایران آورده شد اما سینما در آن روزها هنوز در جهان بصورت هنری در نیامده بود تا چه برسد بایران .

مقارن با قیام رضاشاه کبیر سالنهای سینما در ایران ساخته شد . در آن روزها فیلمها صامت بود در هر سینما شخصی در فواصل پردهها ضمن نمایش فیلم داستان آن را تعریف میکرد . در سالنهای سینما جای زنان و مردان جدا بود .

نخستین فیلم ایرانی دوفیلم صامت (آبی رابی) و (جوان بلهوس) بود که در ۱۳۱۱ (۱۹۳۲) در تهران ساخته شد.

در سال ۱۳۱۲ شمسی (۱۹۳۳ میلادی) نخستین فیلم ناطق فارسی بنام دختر لر که بدست ایرانیان در بمبئی هندوستان ساخته شده بود ابتدا در تهران وبعد در شهرستانها بروی پرده آمد . این فیلم مورد استقبال عظیم قرار گرفت و سالها و بطور مکرر در شهرهای مختلف ایران نمایش یافت و توجه ایرانیان را به هنر سینما جلب کرد حتی بسیاری از ایرانیان نوزادان خود را بنام ستاره آن فیلم گلنار نامیدند .

در سال ۱۳۲۶ (۱۹۴۷ میلادی) بعد از پایان جنگ دوم جهانی دومین فیلم فارسی بنام طوفان زندگی ببازار آمد . از آن سال بعد سینمای ایران نیز مثل سایر کشورها فرهنگی واجتماعی ایران جهشی یافت و دهها استودیوهای فیلمبرداری در تهران دایر گشت و فیلمهای محصول ایران بر قابت با واردات فیلم خارجی برخاست .

امروز سینما در ایران یکی از رایجترین وسایل تفریح و سرگرمی عمومی است . نظر باهمیتی که این صنعت از نظر آموزش عمومی دارد دولت از سرمایه گذاری در این راه تشویق می کند . از آن جمله سینماهای نوساز در شهرستانها تا پنج سال از پرداخت مالیات معافند و علاوه بر آن پنجاه درصد سرمایه لازم بعنوان وام در از مدت در اختیار آنان گذاشته میشود .

در حال حاضر تعداد سینماهای تهران از صد و شصت متجاوز است و در این سینماها علاوه بر فیلمهای فارسی ، آخرین فیلمهای هنری جهان بصورت دوبله نمایش داده میشود .

در این بیست سال صنعت فیلمبرداری در ایران سرعت پیشرفته و تعداد فیلمهای تهیه شده بفارسی از هزار گذشته است . در سال ۱۳۴۶ (۱۹۶۷) تعداد ۸۶ فیلم فارسی بوسیله ۱۲ استودیوی فیلمبرداری در تهران تهیه و نمایش داده شد .

از مجموع آنچه جداگانه درباره هر هنری گفتیم و بلفظ و عنایت استماع فرمودید وضع هنرهای زیبا را در ایران جدید در چهار مرحله خلاصه میتوان کرد :

اول - دوره آشنائی با هنر جدید غربی از اواسط قرن نوزدهم .

دوم - بیداری و احساس رغبت و نیاز باخذ هنر جدید از انقلاب مشروطیت ایران در ۱۹۰۶ .

سوم - آغاز هنر جدید مقارن با انقلاب رضاشاه کبیر در ۱۹۲۰ .

چهارم - نهضت و جهش هنرهای زیبا از دوره سلطنت شاهنشاه آریامهر مخصوصاً مقارن

با انقلاب سپید ایران .

در این مرحله اخیر از بارزترین نشانههای اراده شاهنشاه و ملت ایران به حفظ میراث هنر ملی و تکمیل و توسعه و اعتلای آن بر اساس موازین علمی جهانی تأسیس يك وزارتخانه مستقل برای امور هنری است که اینك با اینکه چهار سال بیشتر از عمر آن نمیگذرد هیجان و فعالیت عظیمی در زمینههای مختلف هنری ایران برانگیخته است . و تازهترین اقدام این وزارتخانه جدید تهیه لایحه قانونی حفظ حقوق آفرینندگان آثار هنری است که همین امروز در مجلس شورای ملی ایران مطرح بوده است .

نگاهی گنجینه‌های باستانی و هنری ایران

نصرت‌الله مشکوتی

عضو شورای عالی باستانشناسی

نموده‌اند سرزمین ایران را مرکز ماقبل تاریخ دانسته وفلات ایران را سرچشمه تمدن صنعتی عالم قدیم میدانند که بتدریج درائر ارتباط ایران با اقوام دیگر تمدن باستانی آن بکشورهای دیگر راه یافته است .

بنابراین ایران از جنبه پیدایش صنایع خدمت بزرگی بدنیا نموده و نفوذ کاملی در عالم هنر و صنایع جهانی دارد .

(این نکته در ضمن کاوشهای علمی و تجارتي در کشور ایران و کشورهای مجاور ایران معلوم و صورت حقیقت یافته است .)

حفریات متمادی چندین ساله در خرابه‌های شوش و اراضی هفت تپه خدمات بزرگی بعالم تمدن و تاریخ نموده است ، پیدایش آثار مختلفه ساختمانها ، اشیاء و آلات سفالی رنگین منقش ، مجسمه‌های استخوانی و گلی ، ظروف گلی پخته ، امهار گلی ، الواح نوشته شده و هزاران نوع اشیاء دیگر باب بزرگی در تاریخ صنایع قبل از میلاد مفتوح و بطور کلی دامنه تاریخ صنعتی ایران را تا شش هزار سال قبل ثابت و محقق ساخته است .

حفریات تپه‌های سیالك (سه کیلومتری جنوب غربی کاشان) شامل کشف قدیمیترین آثار دوره حجر و ادوار بعد میباشد .

قبور قدیمی آن (تاکنون متجاوز از سیصد قبر دریای تپه بزرگ کشف شده) حاوی گنجینه زیبائی از آثار سفالی خام و پخته و منقش است و در بعضی طبقات این اراضی قدیمیترین آثار دوره حجر مانند تبرهای سنگی تراشیده و صیقلی بدست آمده ، بطوریکه در نتیجه این حفریات معلوم شده است ناحیه سیالك جزء قدیمیترین اراضی فلات ایران محسوب میشود و از نظر آثار ماقبل تاریخ خدمت بزرگی بشناسائی تمدن آن دوره مینماید .

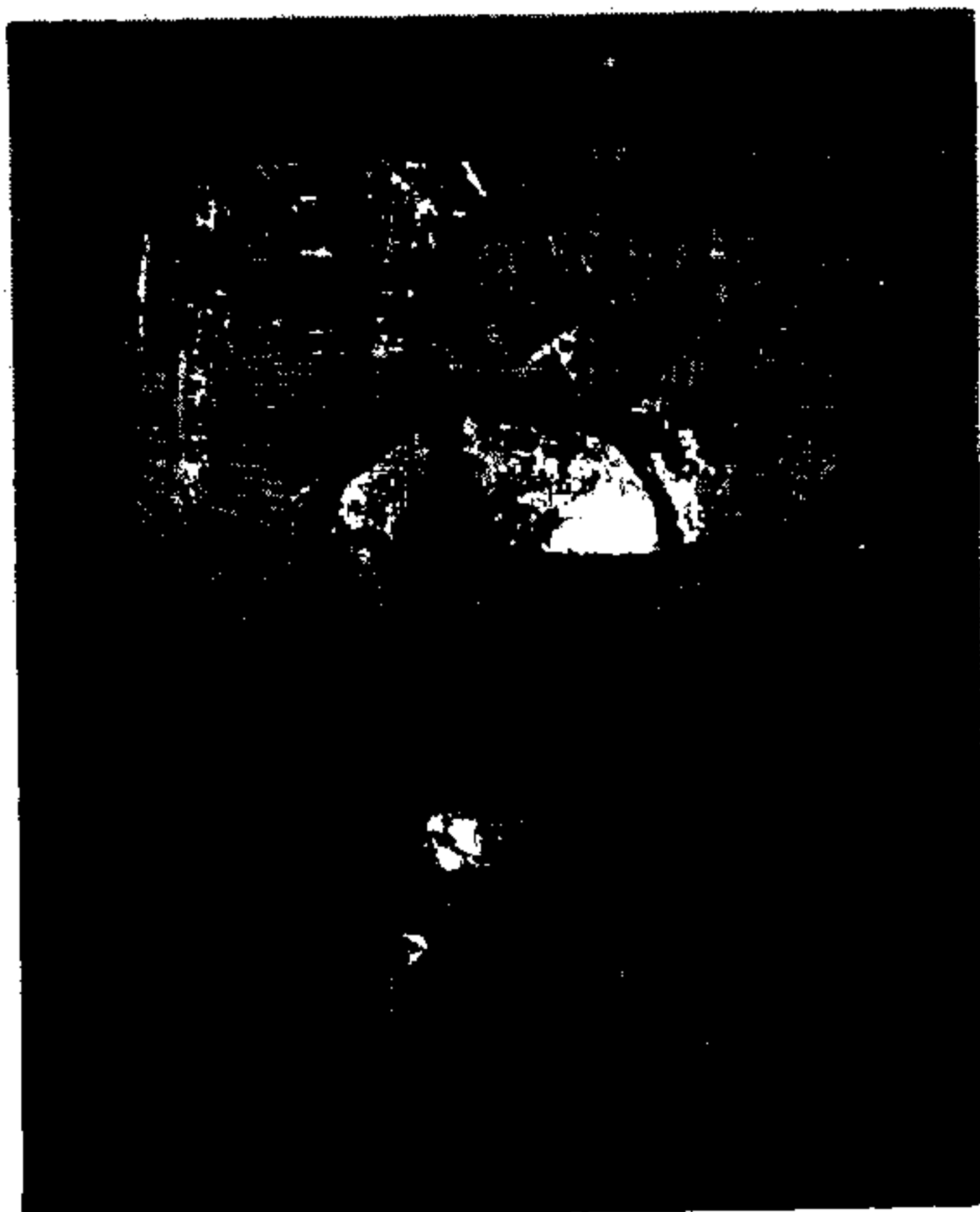
همچنین اراضی تپه حصار دامغان که مورد کاوش علمی واقع شده کاشف تمدن ممتازی است که متعلق بدو الی سه هزار سال قبل از میلاد است .

حفریات علمی تپه گیان یا ژیان نهاوند خدمتی دیگر

شناختن تاریخ تمدن ایران در ادوار پیش از تاریخ و ترقیات صنعتی آن در قرون گذشته بر تمام علاقمندان به مین و هیئت اجتماع کنونی ایران لازم و واجب است .

آشنائی بر حدود وسیع ایران قدیم و مرزهای گذشته آن بهترین و قطعی‌ترین سند عظمت و وسعت ایران در اعصار گذشته است ، تا آنجا که اطلاع داریم حدود ایران از زمان شاهنشاهی هخامنشی که از ۵۴۸ ق . م . شروع میشود رو بتوسعه کامل رفته ، چنانکه وسعت ایران در زمان داریوش و خشایارشا از ماوراء ترکستان تا بلاد یونان و از هند تاجیکه بوده است (بغیر از شهادت توراۃ بنی اسرائیل و مورخین یونان الواح طلای دره عباس آباد همدان و الواح زرین و سیمین تاریخی که در گوشه جنوب غربی ایوان تالار کاخ آپدانه تخت جمشید کشف شده و در موزه ایران باستان است حدود قطعی ایران آنروز را بهمین طریق تعیین میکند) پیوسته در طول اینمدت شاهنشاهی ایران برای حفظ مقام و اولویت سیاسی و وسعت آب و خاک خود با کشورهای مقتدر و همسایگان قوی دست و پنجه نرم نموده و با آنکه اغلب در معرض هجوم و تاخت و تاز و جولانگاه ارتش اسکندر و اعراب و چنگیز و هلاکو و تیمور واقع گردیده ریشه ملیت خود را حفظ نموده و عاقبت باتکاء خصائل نژادی و نیروی روحی از این میدان خطرناک مظفر و منصور درآمده است . شاهنشاهان کشورگشا ، موقعیت جغرافیائی ایران ، خصوصیات تجارتي آن ، ارتباط با ملل عالم آنروزی و استعداد و نبوغ ذاتی مردمان این کشور موجب شده است که ایران باستان بپایه تمدن بسیار درخشانی نایل گردد که نمونه بعضی از آثار آن تمدن باستانی که امروز در مراکز گذشته و پایتخت‌های قدیم باستانی ایران مانند تخت جمشید ، شوش و همگانه پابرجاست و قسمت اعظم آن در اعماق زمین و دل خاک نهفته و مخفی مانده است ، حاکی بر عظمت ایران قدیم و علو مقام صنعتی و سپس ترقی مراحل مختلفه تمدن درخشنده ایران باستانی است .

در کتاب صنایع ایران مقاله‌ای بقلم دونفر از دانشمندان ایران‌شناس که تتبعات ذیقیمتی در تاریخ تمدن باستانی ایران



ظروف گلی از تپه حصار دامغان ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ سال قبل از میلاد

کشور ایران . مانند دخمه دکان داود در نزدیکی سرپل زهاب کرمان که در آنجا صورت برجسته مردی در سنگ کنده شده در حال عبادت با لباس مادی که برسومی در دست دارد (برسم یا برسوم دسته‌ای از ترکه‌های درختی بوده که با برگ درخت خرما بهم بسته و موقع عبادت بدست می‌گرفتند) . و همچنین دخمه نزدیک سرپل (بنام اطاق فرهاد) که ناتمام مانده است ، دخمه نزدیک صحنه کرمانشاه و آثار ده نواسحق وند نزدیک کرمانشاه و بعضی آثار دیگر . لیکن دانشمندان باستانشناسی در نسبت این آثار بدوره ماد موافقت کامل بایکدیگر ندارند . از روی اشیاء دیگری که در حدود موصل و غیره بدست آمده نمیتوان قضاوت صحیح درباره تمدن دوره مادی نمود ولی از همینقدر آثار کشف شده این نکته معلوم میشود که مادیها دارای تمدنی عالی بوده‌اند که در دوره‌های بعد مورد تقلید واقع شده است .

حفریات علمی و خاکبرداری در تخت جمشید (پایتخت شاهان هخامنشی که در مشرق جلگه زیبای مرو دشت کنونی واقع شده) موجب پیدایش آثار ذیقیمتی گردیده که در نتیجه انقلاب بزرگی در عالم صنایع ایجاد نموده است . اسناد تاریخی و آثار باقیمانده اشکانیان معرف تمدن و صنایع این سلسله میباشد ، از نمونه آثار و نقوشی که در آشور و بیستون و کنار رودخانه فرات و معبد کنگاور (سر راه کرمانشاه بهمدان) و قصر کوه خواجه سیستان و اطالاری بدست

بتاریخ تمدن عصر حجر صیقلی نموده که تا حدی برای روشن نمودن مطالب صنعتی شوش مورد استفاده است . از کاوشهای دیگری که در اراضی ماهیدشت کرمانشاهان شده است آثار زیادی بدست آمده که قدمت آن اراضی را ثابت میکند .

حفریات علمی که در اراضی لرستان و دلفان بعمل آمده شامل کشف بهترین آثار برنز و مفرغ میباشد که اغلب دارای خطوط میخی بوده شامل راهنمای بسیار دقیقی برای کشف تاریخ آن اراضی و تمدن کهنسال آن ناحیه (متعلق بقرن پنجم یا ششم قبل از میلاد) نیز هست .

اشیاء تصادفی که از حدود مال امیر (ایذه کنونی) بدست آمده دال بر عظمت و تمدن بزرگ این ناحیه است ، در اینجا علاوه بر آثار زیرخاکی مجسمه‌های بزرگ برنزی که نمونه منحصر بفرد آن در موزه ایران باستان است، آثار فراوان دیگری نیز بدست آمده .

حفریات علمی در تورنگ تپه گرگان و تپه مرتضی گرد نزدیک تهران و خرابه های شهر ری ، و کاوشهای علمی در چراغعلی تپه رودبار گیلان و تخت سلیمان آذربایجان غربی خدمات شایانی بپروشن ساختن تاریخ باستانی ایران قبل از اسلام نموده اند .

از دوره امپراطوری مادی در ایران اطلاعات کافی بدست نیامده جز آثار زیرخاکی و چند بنا و کتیبه در اطراف واکناف

آمده ، درك پایه معماری و نقاشی و زینت کاری این دوره معلوم و ثابت میگردد . باضافه آثار زیادی از همین دوره در اراضی ایذه کشف شده است که دال بر پایه صنعتی دوره اشکانی نیز میباشد (مجسمه برنزی بزرگ که درموزه ایران باستان است از همین دوره است) .

حفریات خرابه های شهر شاپور ساسانی مایه امیدواری زیادی درباره شناسائی تمدن و معماری اوائل عهد ساسانی نیز میباشد و بعلاوه این نقطه از لحاظ طبیعی و نظامی اهمیت

زیادی را داراست . تاکنون آثار زیبایی مانند قصر شاپور آتشکده و دوستون سنگی با کتیبه از زیر خاک بیرون آورده شده که از نظر معماری دوره ساسانی بسیار مهم و مورد توجه علاقمندان بصنعت معماری این عهد است .

عمارت سلطنتی اردشیر در فیروزآباد ، بنای طاق بستان در کرمانشاهان ، طاق کسری در تیسفون و آتشکده های زیبا و متعدد و حجاری نقش رستم که مظفریت شاهپور اول را بر امپراطور رم نشان میدهد ، بهترین معرف مکتب صنعتی و معماری

راست : از حفریات تل یاکون ۳۵۰۰ قبل از میلاد



چپ : شوش ۳۰۰۰ پیش از میلاد





چپ : ظرف طلائی از شمال شرق ایران ۱۴ یا ۱۱ قرن پیش از میلاد



راست : ظرف طلائی از مارلیک قرن ۱۴ یا ۱۱ قبل از میلاد

و اکناف کشور در قراء و قصبات ، مرزها ، کوهها ، کنار رودخانه‌ها و در دل سنگها نقش بسته و بیادگار از قدیمترین ادوار تاریخی باقی مانده‌اند که هر کدام بزبان حال بر عظمت ایران و تاریخ پرافتخار صنعت آن گفتگو و شهادت میدهند . آثار تاریخی در حکم درر شاهوار گرانبهائی است که از مفاخر ملی و سرمایه های جاودانی ایران بشمار رفته ، باید در حفظ این مآثر که اسناد موثق تاریخ تمدن و صنعت و نماینده ترقی و افکار مردمان گذشته این آب و خاک است از صمیم قلب کوشید ، میراثی است که از نیاگان واجدادمان بما رسیده است و لازم است آنطور که باید و شاید در حفاظت و صیانت

و روح جوانمردی و سلحشوری این سلسله که از بزرگترین سلسله‌های تاریخی ایران است ، میباید .

همچنین کاوشهای علمی و تجارتي دیگری که در اراضی نزدیک شهر نیشابور خراسان و داخل شهر ساوه و کاشان شده است پرده‌های زیادی از تاریخ صنعتی ایران (مخصوصاً کاشی‌سازی) در دوره‌های اسلامی برداشته است .

گذشته از این اطلال و مواقع قدیمی که بنام اماکن تاریخی نامیده میشوند و هر کدام سهم بزرگی را در مقام صنعتی و تاریخی ایران دارا هستند و مختصری از اهمیت آنها گفتگو شد ، آثار دیگری بنام ابنیه تاریخی و قدیمی در تمام اطراف

این مواریت گرانبها همت گمارده شود .

آثار با عظمت تخت جمشید - ستونهای سنگی زیبا - کتیبه‌های میخی ، مجسمه‌های سنگی و نقوش برجسته دیگر آن مفاخر گویا و مشهوری هستند که سزاوار است مورد پرستش نسل کنونی واقع شود و بدار بودن آنها مباهات و افتخار نماید .
تخته سنگ تاریخی تخت جمشید که مزین بنقوش برجسته داریوش و خشایارشا و وزیر و خدمتگذار و پاسداران سلطنتی است از افتخارات جاودانی عالم صنعتی و فضیلت ذاتی ایرانیان است ، این تخته سنگ بزرگترین درس شاه پرستی و تجلیل مقام پادشاهی را پیا می دهد .

در تمام نقوش برجسته تخت جمشید و سایر آثار این دوره عظمت ایران دوره هخامنشی (خدا پرستی - شاه دوستی - عشق و علاقه بمفاخر ملی) دیده میشود که از راه تراش سنگ

خارای کوه رحمت ، گوشه‌ای از مناظر ایران قدیم و ملل تابعه و مراتب اطاعت و عبودیت و شاه پرستی خود را برای همیشه نقش فی الحجر ساخته‌اند ، از این رو است که افراد ایرانی خدا ، شاه ، و میهن را شعار و مورد پرستش خود قرار داده‌اند و این خصلت روحی نسل بعد نسل بفرزندان کنونی رسیده است .
هنوز پس از گذشتن هزاران سال آرامگاه کورش در بازار گاد مورد ستایش ایرانیان و بالاخص ساکنین مجاور آن آبادی است همانطور که شاهنامه فردوسی - دیوان غزلیات حافظ - بوستان و گلستان سعدی و غیره مجموعه گرانبهای از مفاخر ملی و ادبی ما را تشکیل میدهند و در متون آنها نغمه و ترانه‌های ملی و رزمی و درر اخلاقی ثبت است ، همینطور ابنیه تاریخی و آثار قدیمی ایران هم مفاخر بس ذیقیمت و مشهوری هستند که در راه تکمیل خدمات صنعتی قوم ایرانی



قسمتی از جام طلای حسنلو قرن ۱۲ یا ۱۱ پیش از میلاد



نقش نیم برجسته نقش رستم

از اینرو است که عشاق صنعت و ایران شناسان بیگانه عاشق این آب و خاک و صنایع آن بوده و هستند، و پیوسته در ابراز حس ایران پرستی بر یکدیگر غلبه جسته و بادیده احترام باین کشور جاویدان نگریسته و چراغی که هرگز نمیبرد در دل آنها روشن شده و در تکریم میهن و اهل آن فروگذار نمی نمایند. سرزمین ایران از قدیم الایام بدارا بودن آثار زیبا شهرت داشته بطوریکه ایران و آثار ایران با معنی زیبایی مطلق مرادف شده است از اینرو است که باید بهر وسیله و زبان و بیان شده منزلت و مقام آثار تاریخی و عظمت ایران باستانی و مجد و جلال دیرین آنرا گوشزد نمایند تا از این راه حس احترام با آثار گذشته در نهادها جای گرفته و در حفاظت آنان قدم مؤثری برداشته شود. با توجهات و اوامری که شاهنشاه محبوب و معظم در باب صیانت و حراست و تعمیر ابنیه تاریخی صادر و مبذول میفرمایند امید است که بزودی تعمیر ابنیه تاریخی کشور که یادگار نیاگان و سرمایه فخر و مباهات و غرور ملی است بهترین صورتی انجام پذیرد - تا در پرتو هزاران هزار اصلاحات اساسی دیگر افتخار این خدمت بزرگ نصیب دوره درخشان کنونی گردد.

و نفوذ تمدن ایران در خارج شاهد و دلیل کافی نیز میباشد. ابنیه اوائل دوره اسلام و زمان ساسانیان و غزنویان و سلجوقیان که قسمت مهمی از ابنیه تاریخی ایران را تشکیل میدهند حاوی نکات معماری و شاهکارهای فنی و تزئینات و گچبری و نقوش و کاشی کاریهای ذیقیمتی میباشد که از نظر صنایع قدیمی منزلت بزرگی را دارند و در خلال این ابنیه شیوه و سبک خالص معماری ایرانی و روش پسندیده صنعتی آن نمایان و آشکار است.

آثار دوره مغول و تیموریان و صفویه که در سرتاسر این کشور پهنای یادگار مانده بهترین شاهد پیشرفت و عظمت فکری و نیروی صنعتی ایرانیان در دوران اسلامی است که دنیای صنعت و هنر بوجود همین آثار ایرانی و هنرهای زیبا و صنایع ظریفه آن افتخار و مباهات مینماید.

بدین جهات کشور عزیز و میهن ما ایران سرزمینی است که بسی از رشتههای فروزنده هنرهای زیبا و فنون مختلفه از خاطر مردمان دانشمند و عارف این آب و خاک سرچشمه گرفته و بکشورهای دیگر جاری و ساری شده است.

ایران در زمینه جهان

پایان کتاب و طرح سوالات

ژان لوئی هوو
ترجمه کیکاوس جهانمندی

هرچند هنوز زودتر از آن است که بتوان برای نتیجه تحقیقات درباره ایران طرازنامه‌ای تهیه کرد باز امکان این هست که مشکلات موجود را مشخص ساخت و فهرستی از اهم مسائل فراهم آورد.

بهرتر اینست که کار خود را با مشکلات مربوط به قبل از تاریخ آغاز کنیم: در اغلب مناطقی که حفاری شده و همچنین یونان آثار تمدن‌های نوسنگی مشاهده شده است که در هیچکدام سفال وجود نداشته است. در بین‌النهرین پس از دومین جنگ جهانی روستاهائی بسیار کهن متعلق به برزگران کشف شد. این روستاها همه بر فراز تپه‌های کم ارتفاعی بنا شده‌اند و به دشت‌های مجاور خود مسلط هستند. برای دوود قدیمترین مرحله را نزدیک مؤلفات واقع در شمال شرقی عراق کشف کرد. وی در سال ۱۹۵۵ عضو یک هیأت اکتشافی وابسته به انجمن شرق‌شناسی شیکاگو بوده^۱، بهمین ترتیب تحقیقات همین دانشمند در قلعه یرمو که چند سال پیش از آن انجام گرفت بشارت از یک منطقه مسکونی داد که تاریخ آن طبق امتحانی که با کاربن ۱۴ شد به پنج هزار قبل از میلاد مسیح راجع میگردد^۲. در این موضع فقط ابزارهای سنگی به دست آمده، اما از کشت و زرع نیز آثاری پیدا شده و از سنگ تیز کن و استخوانهائی به شکل داس شواهدی موجود است. استخوانهائی گاو و گوسفند نشان می‌دهد که این مردم به دامداری نیز اشتغال داشته‌اند، خانه‌ها همه از گل کوبیده‌ست اما از کوزه و سفال در قدیمترین قشر از هشت قشر شناخته شده اثری نیست، در یرمو هم وضع بر همین منوال است. خرده‌های سفال فقط در قشری که روی قدیمترین قشر قرار گرفته پیدا شده است. این مرحله تطوّر در خارج از بین‌النهرین نیز در تل‌السلطان (یربخو) به وسیله خانم ک. کینون ملاحظه شده است. در قشر نوسنگی A و B که مقدم بر پیداشدن سفال‌اند شواهدی مکرر از وجود یک جامعه کشاورزی نسبتاً پیشرفته به دست آمده ولی هنوز در این مرحله هم سفال رواج نداشته است اما از یک دوره پیش از سفال مقارن و مشابه با آنچه گفته شد در ایران اثری نیافته‌اند زیرا در قدیمترین ناحیه مسکون مانند تپه سراب آثار سفال بدست آمده است^۳. ولی اینرا هم باید یادآور شد که تحقیق و مطالعه در مراکز قدیم ایران هنوز به پایان نرسیده است.

1 - Braidwood, "The world's first farming villages", in *Illustrated London News*, 28th April 1956, p. 410-411.

2 - Braidwood, *Antiquity*, XXIV, 1950, p. 190-196.

۳ - رجوع شود به مقاله برای دوود در جلد اول *Iranica Antiqua*

تمدن ایلامی قدیم که درشوش نضج و رشد یافته مشکل دیگری را پیش پای ما میگذارد که عبارت است از کشف ارتباط آن با سومری ها . آیا در این دونا حیه تحولاتی به موازات یکدیگر صورت گرفته است ؟ یا اینکه یکی از این دو تحت تأثیر دیگری قرار داشته است ؟ در صورتی که سؤال اخیر جواب مثبت داشته باشد این نفوذ به چه مفهوم و تاجه اندازه بوده است ؟ در برخی از موارد و بیش از همه در فلزکاری شاید ایلام پیشرفته تر بوده است و این خود مایه شگفت نیست چرا که مس با سهولت بیشتری در اختیار ایلامیان بوده است . به بسیاری از ابزارهای سومری میتوان درشوش برخورد منتهی باشکلی قدیمتر و کهنه تر . همان طور که گفتیم فلزکاری در اینجا زودتر رونق گرفته است تا سومر . از آن گذشته شوش برای خود خطی ایجاد کرده است و در الواح ایلامی قدیم خطی تصویری به کار رفته است اما همان طور که پیش از این گفتیم این خط به خط میخی بین النهرین جای پرداخت⁴ . می توانیم بگوئیم که خط ایلامی قدیم اقتباسی از سومریان نبوده است . به اعتقاد گوردون چایلد درشوش یکم می توان فرهنگ و مدنیتی را ملاحظه کرد که با تمدن عید موازی است و خاستگاه آن جنوب ایران بوده است⁵ .

جای این آرزو هست که روابط بین این دونا حیه دقیق تر و جدی تر از پیش مورد تحقیق و مطالعه قرار گیرد و به خصوص به کنده کاری توجه خاص مبذول شود .

یکی از مشکلات لاینحل سفال خاکستری یا خاکستری مایل به سیاه صیقلی است . در شمال ایران در ابتدای هزاره سوم قبل از میلاد تغییری در سفال حاصل شده است . از نقطه ای به نقطه دیگر از تعداد سفال رنگ آمیزی شده کاسته می شود و به مقدار سفال خاکستری مایل به سیاه که رنگ و شکل آن به زحمت با رنگ و شکل سفالهای قبلی نجد ایران شباهت دارد ، افزوده می گردد . از این سفالها در تپه حصار سوم B-C و ترنگ تپه به دست آمده است . در انباری از سفالهای خاکستری آجرهایی یافته اند که در یک طرف هموار و در طرف دیگر محدب است . از این آجرها می توان تاریخ این انبار را به هزاره سوم راجع دانست . در اولین برخورد با سفال خاکستری رنگ ذهن بیننده خواهان کشف محل ابداع و ایجاد آن می گردد . اما ارقام و اطلاعاتی درباره این تمدن تازه و حقایقی راجع به قومی که این سفال را به ایران آورده هنوز به دست ما نرسیده است . بین این سفال و سفالی که در فاصله دو دوره نو سنگی و مفرغ ایجاد شده فاصله ای مشهود است و این خود موضوع سکنی قومی تازه را مطرح می سازد . آدمی در این مورد ناگزیر دیدگان متجسس خود را به استپ های شمالی یعنی ترکستان روس متوجه می کند . باز هم پرسشهایی دیگر : بین گروه های گوناگون سفال خاکستری چه رابطه ای موجود است ؟ می بینیم که این فن به تدریج در شمال شرق و شمال غرب نجد ایران یعنی یانیک تپه و گوی تپه منتشر میشود و دامنه آن حتی به کاپادوکیه (کول تپه ، الیشر و غیره) نیز می رسد . به هر حال در اینجا دیگر شباهت آشکاری بین اشیاء سفالی خاکستری آناتولی و ایرانی به چشم می خورد و در این مورد تمایلی برای تقلید از ظروف فلزی آشکار است .

اما آیا این قرابت سبک به معنی قرابت و بستگی مردم این نواحی هم هست ؟ و در صورتی هم که چنین قرابتی به ثبوت برسد آیا منظور از آن قرابت بین هند و اروپائی هاست ؟ بعضی از متخصصین به این پرسش پاسخ مثبت می دهند .

سرانجام سفال خاکستری رنگ در اواخر هزاره دوم قبل از میلاد در ایران مرکزی و شمال غربی هم به دست آمده است . در گورستان A سیلک و در هشتاد کیلومتری مغرب طهران یعنی خور وین سفالی به همین رنگ و به همین شکل اشیاء فلزی کشف شده است . یک نوع سفال مشابه دیگر هم در حسنلو پیدا شده است . در اینجا حفاران امریکائی سفال سیاه بسیار شکننده ای یافته اند که جداری سخت نازک دارد و شیارهای موجود بر دسته آن تأییدی است بر آنکه آنرا از ظروف

4 - Mecquenem "Epigraphie Protoélamite" in MDP, XXXI.

5 - V. Gordon Childe, *L'Orient Préhistorique*, Paris 1953, p. 195.

فلزی تقلید کرده اند^۶. اما بین این دو گروه سفال یعنی سفال خاکستری و خاکستری مایل به سیاه فاصله طولانی و عمیق هزارساله‌ای است که تحقیق در آن هنوز مورد عنایت قرار نگرفته است. در این دوره می‌توان يك گسیختگی و فاصله عمومی چندین صدساله را محتمل شمرد. چند ناحیه مسکون کمی پس از ابتدای هزاره دوم کم‌وبیش به کلی متروک شده است و این حقیقت شامل دشتهای ترکمن، تپه حصار، سيلك و همچنین يانيك تپه می‌شود. شوش تازمانی که شاهنشاهی ایلامی تجدید می‌شود از خود انحطاط آشکاری نشان می‌دهد.

این تجدید مقارن می‌شود تقریباً با مسکون شدن نواحی که قبلاً متروک شده بود مانند حسنلو و سيلك. در این فاصله تپه حصار متروک بوده است. نواحی دیگر مانند يانيك تپه خیلی بعد باز مسکون می‌شود. ترنگ تپه در دوره آهن دارای سکنه اندکی بوده است. علت اینکه در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد چرا این همه نواحی مختلف متروک گردید هنوز بر ما روشن نیست. آیا دلیل این امر تغییراتی است که در آب و هوا حادث شده است؟ اما به هر تقدیر مشکل بتوان چنان تغییرات جوی را محتمل شمرد که در مدتی کوتاه باعث کوچ اهالی شده باشد. از آن گذشته ترنگ تپه امروز در منطقه‌ای آباد و بارور قرار دارد. نکند که يك فاجعه سیاسی مسئول این کوچ بوده است؟ تازه در چنین صورتی مگر نمی‌توانسته‌اند بلافاصله پس از رفع بلیه به مسکن اصلی خود بازگردند؟ اما اصلاً این متجاوزین احتمالی چه کسانی بوده‌اند؟ اصولاً آثاری از يك ویرانی عمومی و قطعی در دست نیست.

در ابتدای هزاره اول در انتقال از عصر مفرغ به عصر آهن نیز پرسشهایی مطرح می‌شود - حد و حدود بین این دو عصر خیلی مبهم و تاریک است. از دو گورستان A و B سيلك هیچ اطلاعات روشن و بی‌ابهامی درباره ماهیت این گورستانها و تاریخ آنها به دست نمی‌آید. به عقیده گیرشمن وجود گورستان B حاکی از ورود و استقرار مردم ایران است. تقریباً در همین دوره باز با کشفیات مهم باستان‌شناسی مثلاً مفرغ لرستان سؤالاتی از این قبیل مطرح می‌شود. خاستگاه این مفرغها کجاست و تاریخ دقیق آنها چیست؟ اشیاء به دست آمده اغلب به سبك شوش است. در مرحله فعلی تحقیقات انتساب این مفرغها به قوم معینی کاری است سخت دشوار. آیا کاسیان آفریننده این اشیاء هستند؟ و یا پارسیان به معنی دقیق آن کلمه؟ رابطه بین مفرغهای قفقاز و مفرغهای استپ‌ها چیست؟ اما حتی دوره هخامنشی نیز با وجود اینکه بیش از همه شناخته شده و مورد مطالعه قرار گرفته باز تأملاتی را در ذهن پژوهنده سبب می‌گردد. در مورد فرهنگ و مدنیتی که از اجزاء مختلف مرکب است دانستن این مطلب اهمیت دارد که بدانیم چه مقدار از آن حاصل کوشش خاص ایرانیهاست و چه اندازه آن از سایر تمدنهای شرقی اخذ شده است. هخامنشیان که جامع و متحدکننده اجزاء گوناگون بوده‌اند بالضروره با همه مدنیت‌های خاور نزدیک تماس داشته‌اند. پس در نتیجه این مسئله مطرح می‌شود که اینان به کدام يك از ملل خاور نزدیک بیشتر مدیون هستند. اورارتو، آسور، یونان، ایونی یا مصر؟ کدام عناصر از جوامع ملل غرب آسیا که سوریه و فنیقیه در آن سهم مهمی دارند گرفته شده است؟ در عرصه باستان‌شناسی ایران امروز مسائل عمده‌ای که باید به حل آنها همت گماشت و طرق مهم مطالعه و تحقیق که باید در نوردید چنین است. شك و عدم اطمینان در این مسائل هنوز بسیار است. اما کاری هم که شده تازه در آغاز است و متأسفانه نسبت به اهمیت امری که در پیش است کسانی که به حل معضلات آن کمر بسته باشند اندك اندك.

6 - Dyson, Hasanlu and Early Iran in *Archaeology* 13 (1960).

- گوى تپه : T. Burton Brown, *Excavations in Azarbaïdjan*, 1948. London 1951.
- حسنلو : H. H. Dyson, Hasanlu and Early Iran, in *Archaeology* 13 (1960).
- لرستان : A. Godard, Les Bronzes du Luristan, in *Ars Asiatica* XVII, 1931.
- تخت جمشید : E. F. Schmidt, *Persepolis I*, Structures, reliefs, inscriptions, The University of Chicago Oriental Institute Publications, vol. LXVIII, Chicago, 1953. *Persepolis II*, Contents of the Treasury and other discoveries, The University of Chicago Oriental Institute Publications, vol. LXIX, Chicago, 1957.
- شوش : L. Le Breton, The Early Periods at Susa, Mesopotamian relations, in *Iraq*, XIX (1957).
R. de Mecquenem, Catalogue de la céramique peinte susienne conservée au Louvre, *MDP*, Tome XIII (1912).
" — Notes sur la céramique peinte archaïque en Perse, *MDP*, Tome XX (1928).
" — Fouilles de Suse, 1929-1933, *MDP*, Tome XXV (1934).
- تل باکون : A. Langsdorff und D. - E. McCown, *Tall i-Bakun A*, Season of 1932, University of Chicago, Oriental Institute Publications, LIX (1942).
- تپه گیان : G. Contenau et R. Ghirshman, *Fouilles du Tépé Giyan près de Néhavend*, 1931-32, Musée du Louvre, Département des Antiquités Orientales, Série Archéologique, Tome III, Paris 1935.
- تپه حصار : E. - F. Schmidt, *Excavations at Tépé Hissar Damghan*, in Publications of the Iranian Section of the University Museum, The University Museum, Philadelphia (1937).
- تپه سيلك : R. Ghirshman, *Fouilles de Sialk près de Kashan*, vol. I, Musée du Louvre, Département des Antiquités Orientales, Séries Archéologique, tome IV, Paris 1938.
- ترنگ تپه : F. Wulsin, *Excavations at Tureng Tepe near Asterabad* in Supplement to the Bulletin of the American Institute for Persian Art and Archaeology, vol. 2 No. 1 b (mars 1932).
J. Deshayes, Rapport Préliminaire sur les deux premières campagnes de fouilles à Tureng Tépé, in *Syria* XL, 1963.
- زیویه : A. Godard, Le Trésor de Ziwiyé (Kurdistan), *Publications du service archéologique de l'Iran*, Haarlem, 1950.

- Amiet (P.), *La Glyptique mesopotamienne archaïque*, Paris 1961.
- Cameron (G.), *Histoire de l'Iran Antique*, Trade R. J. Lèvy, Paris 1937.
- Childe (V.-G.), *L'Orient Préhistorique*, Paris 1953.
- Contenau (G.), *Manuel d'Archéologie Orientale*, Paris, 4 vol. 1927-1947.
- Deshayes (J.), *Les Outils de Bronze, de l'Indus au Danube (IV^e au II^e millénaires)*, Paris 1960.
- Frankfort (H.), *The Art and Architecture of the Ancient Orient*, "The Pelican History of Art", Penguin Book 1954.
- Ghirshman (R.), *Perse, Protoiraniens, Médes, Achéménides*, Paris 1963. *L'Iran des Origines à l'Islam*, Paris 1951.
- Godard (A.), *L'Art de l'Iran*, Paris 1962.
- Herzfeld (E.), *Archaeological History of Iran*, in The Schweich Lectures of the British Academy, 1934, London. *Iran in the Ancient East*, London and New York, Oxford University Press, 1941.
- McCown (D.-E.), *The Comparative Stratigraphy of Early Iran*, in *Studies in Ancient Oriental Civilization* No. 23, The Oriental Institute of the University of Chicago 1942. *The Relative Stratigraphy and Chronology of Iran*, in *Relative Chronologies in Old World Archaeology*, Chicago (1954).
- Parrot (A.), *Archéologie Mésopotamienne*, 2 vol. 1947-1953, Paris 1960.
- Parrot (A.), *Sumer*, Paris 1960.
- Pope (A.-U.), *A Survey of Persian Art from prehistoric times to the present*, New York - London 1938.
- Porada (E.), *Iran Ancient*, l'Art à l'époque pré-islamique, Paris 1963.
- Schaeffer (C.F.A.), *Stratigraphie comparée et chronologie de l'Asie occidentale (III^e et II^e millénaires)*, "The Griffith Institute, Ashmolean Museum, Oxford", London, Oxford, University Press, 1948.
- Stein (A.), *An Archaeological tour in Ancient Persis, in Iraq*, vol. III, Part. 2, p. 111-226, 1936. *Old Routes of Western Iraq*, London, 1940.
- Vanden Berghe (L.), *Archéologie de l'Iran Ancien*, Leiden, 1959.
- Vanden Berghe (L.), and Mussche, *Bibliographie analytique de l'Assyriologie et de l'Archéologie du Proche-Orient*, vol. I. L'Archéologie, Iran, Leiden 1956.

تاریخ کتابخانه در ایران

(۲۲)

رکن الدین همایونفرخ

۴۰۱ - کتابخانه معیر الممالک تهران : دوست محمدخان معیر الممالک که از صاحب ذوقان و هنر دوستان دوران قاجار بود کتابخانه بزرگی از آثار نفیس و هنری فراهم آورد که تا این اواخر مقدار قابل توجهی از آن در خاندان معیر باقی بود .

۴۰۲ - کتابخانه قاضی تبریز : خاندان قاضی از سادات جلیل القدر تبریزند که قضاوت و شیخ الاسلامی تبریز از زمان صفویه تا آغاز مشروطیت بخاندان ایشان محول بوده است . در زمان شاه سلطان حسین صفوی عثمانیها میرزا محمدعلی قاضی را که از آزاد مردان ایران بود دستگیر و شهید کردند . نوه شادروان آقا محمد تقی (متولد ۱۲۲۰ هـ) شاگرد وحید بهبهانی . آقای محمدعلی قاضی کتاب خاندان عبدالوهاب را در احوال این دودمان نوشته است و شرح کامل از چگونگی کتابخانه قاضی بدست میدهد .

میرزا محمد باقر قاضی متوفی ۱۳۳۶ هـ کتابهای این کتابخانه را افزایش داد لیکن سیل مهیب سال ۱۳۵۳ هـ تبریز به آن کتابخانه صدمات و لطمات فراوان زد . هم اکنون این کتابخانه در تملک آقای میرزا محمدعلی قاضی است و بیش از هزار جلد کتاب مخطوط نفیس دارد .

۴۰۳ - کتابخانه خاندان قزوینی . اصفهان : خاندان قزوینی در اصفهان صاحب کتابخانه‌ای بسیار مهم و گرانقدر بودند . از جمله مجلدات تفسیرائمه که مشخصاتش در الذریعه آمده است . سردودمان خاندان قزوینی در اواخر قرن سیزدهم حاج ابراهیم قزوینی بوده است که شرح حالش در تاریخ اصفهان به تفصیل آمده است . پس از درگذشت او کتابخانه‌اش بفرزندش حاج محمد آقا قزوینی امام جماعت مسجد آقانور رسید که شرح حال او نیز در تذکره العلوم - رجال اصفهان آمده است .

از بقایای این کتابخانه هم اکنون تعدادی نزد حاج آقا کمال الدین قزوینی موجود است .

۴۰۴ - کتابخانه مدرسه آستانه سید جلال الدین اشرف . گیلان : شیخ حسین آستانه‌ای که از علمای بنام گیلان و ذهبی مسلک بود مدرسه و کتابخانه‌ای در آستانه تأسیس کرد که هم اکنون نیز موجود است .

۴۰۵ - کتابخانه صدرالدین دزفولی : صدرالدین از اقطاب سلسله ذهبیه در دزفول بود شرح حال این عارف نامی در کتاب طرائق الحقایق آمده است . صدرالدین در دزفول خانقاهی ساخت و برای خانقاه کتابخانه قابل توجهی فراهم آورد . کتابهای این کتابخانه در سنوات اخیر متفرق شده است از جمله میتوان از نسخه مهجته البیضای ملا محسن فیض کاشانی که تهذیبی است از احیاء العلوم غزالی یاد کرد که متعلق بآن کتابخانه بود و پس از اینکه در تملک آقای مرتضی مدرس چهاردهی درآمد آن را در هشت مجلد با تصحیح و اضافات بچاپ رسانیدند و اصل نسخه را نیز وقف کتابخانه مولی متقیان کردند .

۴۰۶ - کتابخانه سیدعیسی دزفولی : آقای سیدعیسی صافی که در دزفول کتابخانه و چاپخانه‌ای نیز دائر کرده‌اند کوشش و مجاهدتی مبذول داشته‌اند که کلیه آثار نویسندگان و دانشمندی که از دزفول برخاسته‌اند جمع‌آوری کنند و هم‌اکنون کتابخانه‌ای فراهم آورده‌اند که از این نظر قابل توجه و اکثر کتب آن نایاب و منحصر بفرد است .

۴۰۷ - کتابخانه شرف‌الدین شوشتری . شوشتر : شرف‌الدین از علمای روشنفکر و مشهور خوزستان است کتابخانه شخصی ایشان در حدود سه هزار مجلد کتاب دارد که اکثر آن کتابهای خطی است . آقای شرف‌الدین صاحب تألیفاتی نیز هستند .

۴۰۸ - کتابخانه سلطان‌المحققین : سلطان‌المحققین مردی خطیب و سخنور بود و او را باید یکی از بانیان انقلاب مشروطیت دانست . نخست سلطان‌المکملین لقب داشت و بعدها از طرف آقا سید عبدالله بهبهانی به سلطان‌المحققین ملقب گشت . کتابخانه او از کتابخانه‌های نفیس تهران بود فرزندش شیخ محمدعلی ملک خلاق بیاری از آنها را متفرق کرد و آنچه که باقیمانده وسیله نوادش مؤسس کتابخانه آقا محمد در تهران موجود است .

۴۰۹ - کتابخانه مدرسه آقاشیخ عبدالحسین . تهران : شیخ عبدالحسین تهرانی حائری از شاگردان بنام صاحب جواهر و مؤسس مدرسه آقاشیخ عبدالحسین در تهران است . کتابخانه نفییش را که حاوی بسیاری از کتب نادر بود وقف کتابخانه مدرسه کرد ولی کتابهای این کتابخانه متفرق شد و مقدار کمی از آن نزد آقاشیخ زین‌العابدین مازندرانی باقی است .

۴۱۰ - کتابخانه فیض مهدوی . کرمانشاه : حاج آقامهدی فیض کرمانشاهی از علما و اعیان کرمانشاه بود کتابخانه قابل توجهی فراهم آورد که پس از مرگش به آقایان جعفر و ضیاء کرمانشاهی منتقل شد و هم‌اکنون نیز این کتابخانه موجود است .

۴۱۱ - کتابخانه سیدعلی ایروانی - تبریز : سیدعلی ایروانی کتابخانه‌ای بزرگ فراهم آورد و پس از مرگش (۱۳۲۴ هـ) آنرا وقف طلاب علوم کرد و امروز با تولیت امیر عبدالحجده در تبریز مرجع استفاده طالعلمان است .

۴۱۲ - کتابخانه ملامحمد قزوینی . قزوین : حاج ملامحمدتقی قزوینی کتابخانه نفیسی در قزوین داشت و پس از اینکه در واقعه قره‌العین کشته شد کتابخانه‌اش نیز دستخوش تاراج قرار گرفت .

۴۱۳ - کتابخانه صدرالشریعه . رشت : صدرالشریعه از نوادگان سیدعبدالباقی حجة الاسلام رشتی و داماد کامران میرزا . کتابخانه بزرگی در رشت فراهم آورد که در حدود صدوسی هزار جلد کتاب های خطی ، چاپی فارسی و عربی داشت . در کتابخانه او نسخه‌های ارزنده‌ای وجود دارد از جمله کلمات مختومه مکنونه ملامحسن فیض کاشانی است . هم‌اکنون این کتابخانه در تملک فرزند ایشان آقای مهندس موسی کارمند وزارت کشاورزی است .

۴۱۴ - کتابخانه شیخ جواد رشتی : شیخ جواد مجتهد رشتی از علمای بزرگ و بنام عصر ناصری بوده است نامش در یادداشت‌های عباس میرزا آمده است . او از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بوده است . کتابخانه‌ای در رشت فراهم آورد که بیش از دو هزار جلد آن مخطوط بود متأسفانه اولادش نتوانستند این کتابخانه را حفظ کنند و کتب آن متفرق گردید .

۴۱۵ - کتابخانه محقق خلخال . خلخال : محقق خلخال از شاگردان میرزای جلوه بود . این مرد محقق و دانشمند یکی از بزرگترین کتابخانه‌هایی که جامع کتابهای عرفانی و فلسفی و کلامی فارسی و عربی بود در خلخال فراهم آورد و خوشبختانه این کتابخانه هم‌اکنون در دست بازماندگان آن دانشمند باقی است .

۴۱۶ - کتابخانه شیخ زین‌العابدین گلپایگانی - گلپایگان : حاج شیخ زین‌العابدین از

شاگردان مجاز شیخ مرتضی انصاری بود. کتابخانه معظمی در گلپایگان فراهم آورد. پس از مرگش ورثه او کتابها را در چند صندوق محبوس کردند و با کمال تأسف هنوز نیز این کتابها در صندوقهاست و معلوم نیست موریانه با آن گنجینه ذخائر علمی چه کرده است عجب اینست که ورثه آن مرحوم نه حاضر بفروش آن کتابها هستند و نه میگذارند در دسترس اهل علم قرار گیرد.

۴۱۷ - کتابخانه حاج آقا محسن عراقی. اراک: حاج آقا محسن اراکی از اجله دانشمندان و معاریف اراک در اواخر دوران قاجار بود.

کتابخانه بسیار نفیسی در اراک فراهم آورد که چند سال قبل نزد اولاد او موجود بود و سپس متفرق گردید. از نسخه‌های کتابخانه او که به تملک نویسنده درآمده است. نسخه‌ایست از دیوان انوری مورخ ۶۶۸ ه. که باید آن را کهن‌ترین نسخه دیوان انوری در جهان دانست.

۴۱۸ - کتابخانه اسفرجانی. اسفرجان: حاج محمد مهدی مجتهد اسفرجانی از دانشمندان قرون اخیر بود و در اسفرجان گلپایگان (جزو دهستان کوکد) کتابخانه عظیمی فراهم آورد که در حدود پنجهزار جلد کتاب خطی و چاپی دارد. این مرد دانشمند زمان حیاتش وصیت کرد که کتابخانه تا صد سال در وقف اولاد ذکور باشد و پس از آن تقسیم گردد و اینک بنا بر وصیت آن مرحوم کتابخانه تحت سرپرستی آقای حاج میرزا ابوالقاسم محمدی فرزند ارشدش که امام جمعه گلپایگان است اداره میشود.

۴۱۹ - کتابخانه آیه الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی: مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید شیعیان جهان بود. کتابخانه آن مرحوم جامع‌ترین کتابخانه‌های فقه جعفری بشمار می‌آمد پس از رحلت آن بزرگوار بفرمان شاهنشاه آریامهر کتابها از فرزند ایشان حاج آقا حسین اصفهانی برای کتابخانه آستان قدس رضوی خریداری شد.

۴۲۰ - کتابخانه سید کاظم یزدی: یکی از کتابخانه‌های معتبر دوران اخیر کتابخانه آقا سید کاظم یزدی بود که به تملک آقا سید محمد یزدی فرزند آن مرحوم درآمد. کتابهای این کتابخانه از نفایس کتب عربی و فارسی و خطی بود. پس از اینکه کتابخانه بارت به آقا سید محمد باقر یزدی رسید. کتابهای آن متفرق شد از جمله کتب نفیس این کتابخانه میتوان از نسخه‌های مجسطی بخط خواجه نصیر توسی یاد کرد که در مصر بفروش رسیده است.

۴۲۱ - کتابخانه ممقانی: کتابخانه آقا شیخ محمد حسن ممقانی که از معاریف رجال ایران است پس از مرگش به مرحوم شیخ عبدالله ممقانی صاحب کتاب رجال الشیعه انتقال یافت و هم اکنون این کتابخانه نفیس نزد آقای محیی الدین ممقانی موجود است.

۴۲۲ - کتابخانه شیخ زین العابدین مازندرانی: خوشبختانه کتابهای این کتابخانه محفوظ مانده و اینک در تملک آقای آیه الله زاده مازندرانی در تهران موجود است.

۴۲۳ - کتابخانه آقا شیخ جعفر شوشتری. شوشتر: این کتابخانه قبلاً در نجف اشرف بود و سپس وسیله آقا شیخ جعفر به شوشتر منتقل گردید و اینک کتابهای آن بطور متفرق در خاندانش موجود است.

۴۲۴ - کتابخانه سید جوادی. قزوین: خاندان جلیل سید جوادی از دوران صفویه مرجع مراجعه و احترام قاطبه مردم قزوین بوده‌اند و بزرگ این خاندان در زمان صفویه کتابخانه‌ای ایجاد کرد و آن را وقف استفاده اولاد ذکور و طالب علمان قرارداد و خوشبختانه این کتابخانه در خاندان حاج سید جوادی موجود است.

۴۲۵ - کتابخانه مرحوم سردار کابلی. کرمانشاه: این مرد مترجم انجیل برنامه بود. کتابخانه بسیار معظمی داشت که پس از مرگش آن را حراج کردند و اکنون در کتابخانه‌های خصوصی تهران کتابهای بسیاری از کتابخانه سردار کابلی موجود است.

۴۲۶ - کتابخانه محمد امین خنجی. تهران: محمد امین خنجی از بازرگانان دانشمند بود و کتابخانه‌ای از کتابهای مخطوط فراهم آورد که باید آن را در شمار کتابخانه‌های نفیس بحساب آورد پس از مرگ آن دانشمند این کتابخانه هم‌چنان در اختیار فرزندانش باقی است.

۴۲۷ - کتابخانه شیخ الاسلام زنجان . زنجان : شیخ الاسلام زنجان از معاریف و علمای عالیمقام زنجان بود کتابخانه او نیز از نظر کتابهای نفیس خطی دارای ارزش و اعتبار خاصی بود . پس از مرگش این کتابخانه در اختیار آقای اکبرنیا کارمند بازنشسته وزارت آموزش و پرورش قرار گرفت .

۴۲۸ - کتابخانه مدرسه ابراهیمیه . کرمان : این مدرسه را مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله بسال ۱۲۳۱ . ه . در جنب مسجد و بازار خود ساخت و ملك الشعراى صباى كاشانى در طى قصیده‌ای تاریخ آن را سروده است . این قصیده را کتیبه کرده‌اند و در این قصیده میگوید :
این همایون مدرسه کاژ آفت عین‌الکمال کاخ ادريس مدرس بر رخ ايوانش نیل
کتابخانه این مدرسه از کتابخانه‌های معتبر کرمان بود و تا اواخر قاجار مدرسه معمور بود و از موقوفات بسیاری که داشت اداره می‌شد .

۴۲۹ - کتابخانه امام جمعه کرمان : امام جمعه کرمان از معاریف آن سامان بود و کتابخانه او را باید از کتابخانه های نفیس ایران بشمار آورد . این کتابخانه آثار مخطوط بسیار داشت و هم‌اکنون نیز این کتابخانه بجاست و آقای دکتر باستانی پاریزی فهرستی برای کتابهای این کتابخانه نوشته‌اند .

۴۳۰ - کتابخانه معصومیه کرمان : این مدرسه را معصوم بیك بسال ۱۱۰۶ . ه در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی ساخت و کتیبه آن نیز مشعر بر آنست . این مدرسه تا پایان دوران قاجار دائر بود و کتابهای این کتابخانه که نسخه های نفیس داشت متفرق شد .

۴۳۱ - کتابخانه مدرسه قلی بیك . کرمان : این مدرسه را قلی بیك بسال ۱۱۳۵ . ه . در دوران سلطنت نادر شاه جنب مسجد جامع که از بناهای امیر محمد مظفر است ساخت .

۴۳۲ - کتابخانه مدرسه شهاب‌الملک کرمان : بانی این مدرسه امیر حاج حسین خان شهاب‌الملک کرمانی بود که بسال ۱۲۸۵ آنرا بنا نهاد و از مدرسه های معمور و مشهور کرمان بشمار میرفت .

۴۳۳ - کتابخانه شعاع‌الملک شیرازی . شیراز : شعاع‌الملک شیراز متخلص به شعاع از شعرا و دانشمندان اخیر بود و کتابخانه او یکی از کتابخانه های بسیار گرانقدر قرن اخیر بشمار است شادروان علامه قزوینی از اهمیت و عظمت کتابخانه شعاع‌الملک یاد کرده است پس از درگذشتش کتابهای کتابخانه او را در سال ۱۳۳۰ . ش بفروش رسانیدند . نسخه های نفیسی از کتابخانه شعاع‌الملک نصیب کتابخانه این نویسنده شده است .

۴۳۴ - کتابخانه حکیم نجم اصفهانی . اصفهان : حکیم نجم اصفهانی متخلص به نجم از مشاهیر گویندگان دوران اخیر قاجار و از عارفان روشندل ایران بود کتابخانه بسیار نفیسی فراهم آورد که چون اولاد ذکور نداشت متفرق گردید . حکیم نجم در حدود چهل و دو جلد اثر منظوم دارد که از جمله تفسیر قرآن است و شرح بر مثنوی مولوی . کلیه آثار منظوم حکیم نجم اصفهانی بخط مؤلف و منحصر بفرد جزو مجموعه کتابخانه این نویسنده محفوظ است . مجموعه آثار حکیم نجم اصفهانی شامل ده مجلد است که در کتابخانه حقیر موجود است .

۴۳۵ - کتابخانه محمد کریم خان . کرمان : حاج محمد کریم خان سرسلسله شیخیه کرمان، کتابخانه بزرگی فراهم آورده بوده است و پس از ایشان این کتابخانه همچنان محفوظ ماند و هم‌اکنون در اختیار سرکار آقامیرزا ابوالقاسم کرمانی است . کتابهای مخطوط این کتابخانه نفیس و از نظر علمی و بخصوص ملل و نحل قابل توجه و استفاده است .

۴۳۶ - کتابخانه میرزا حسین نوری : حاج میرزا حسین نوری که از دانشمندان و علمای شهر قرون اخیر ایران و مؤلف مستدرک است کتابخانه‌ای ترتیب داد که کلیه کتب اخبار شیعی پس از مجلسی را جمع آورد متأسفانه کتابهای این کتابخانه نفیس پس از درگذشت حاج میرزا حسین نوری متفرق گردید و تعداد قابل توجهی از آن را آقای علی بهزادی وکیل دادگستری فراهم آورده که به همت شادروان آیه‌الله بروجردی برای کتابخانه عمومی قم خریداری شد .

۴۳۷ - کتابخانه حشمت الدوله حمزه میرزا قاجار : حمزه میرزا بسیار اهل ذوق بود و کتابهاییکه برای کتابخانه او تهیه و استنساخ شده همه از نفایس است از جمله میتوان مجموعه‌ای را یاد کرد که بخط احمد بن عبدالحسین اصفهانی خطاط شهیر دوره قاجار تهیه شده و اینک در کتابخانه آقای ادیب برومند محفوظ است .

۴۳۸ - کتابخانه مسعود میرزا قاجار : مسعود میرزا قاجار از جمله شاهزادگان دانشور دوران قاجار است و کتابخانه او از کتابخانه‌های قابل ذکر این دوران است .

۴۳۹ - کتابخانه سلطان‌العلماء : حاج آقا محمد کرمانشاهی آشوری که از مراجع تقلید عامه در زمان فتحعلیشاه قاجار بود این کتابخانه را تأسیس و وقف عام کرد و پس از او فرزندش نیز به تکمیل آن همت گماشت بعدها تولیت این کتابخانه با حاج آقا احمد بود و متأسفانه پس از درگذشت حاج آقا احمد کتابها متفرق گردید و اینک نزدیک به پانصد جلد از کتابهای این کتابخانه باقی است . اعظم کتابهای این کتابخانه بکتابخانه‌های خصوصی حاج محترم السلطنه اسفندیاری و شادروان امام جمعه خوئی و معتمدالملک پیرنیا فروخته شد . در سالهای اخیر خاندان امام جمعه خوئی (شادروان جمال امامی به نمایندگی خاندان خود کلیه کتابهای مخطوط امام جمعه خوئی را به کتابخانه مجلس شورای ملی اهدا کردند) .

۴۴۰ - کتابخانه شیخ الاسلام دزفولی . دزفول : در اوایل سلطنت دودمان صفویه شیخ علی نامی از علمای جبل عامل به بندر دزفول آمده ساکن گردید و پس از او فرزندش شیخ محمدباقر جبل عاملی از جانب شاه سلیمان صفوی بمنصب شیخ الاسلامی نائل شد و پس از او پسرش محمد رضا شیخ الاسلام شد لیکن ترقی این دودمان در ایام شیخ فخرالدین است که کتابخانه پدر و جدش را تکمیل کرد و کتابهای مخطوط آن را به دوهزار مجلد رسانید و کلیه آنها را وقف عام کرد و سالیان دراز دانشمندان از کتابخانه شیخ الاسلام بهره‌مند می‌شدند . پس از درگذشت شیخ فخرالدین حاکم دزفول بنام میرزا زمان خان با این دودمان بنای بدسلوکی گذاشت و شیخ مهدی برادر شیخ فخرالدین به تهران عزیمت کرد و پس از تظلم به فتحعلیشاه با وساطت محمدعلی میرزا دولتشاه توانست حکومت دزفول را بنام خود بگیرد . این مرد در دزفول با مردم به خشونت رفتار میکرد و سرانجام سال ۱۲۲۰ هـ مقتول گردید و پس از این واقعه حکومت دزفول برعهده محمدعلی میرزا دولتشاه که در غرب حکومت میکرد قرار گرفت و دولتشاه بنام مالیات‌های عقب افتاده کلیه اموال خاندان شیخ الاسلام حتی کتابهای وقفی را تصاحب کرد . پس از مدتی بشفاعت مرحوم ملا احمد نراقی دولتشاه مقداری از کتابها را مسترد داشت ولی متأسفانه کتابهای نفیس این کتابخانه همه وسیله افراد این دودمان متفرق گردید و اینک نزدیک به دویست جلد از آن کتابخانه عظیم بیشتر باقی نمانده است .

۴۴۱ - کتابخانه داعی . دزفول : یکی از کتابخانه‌های مشهور دزفول کتابخانه داعی بوده است داعی از آنجا که وضع مادی مناسب نداشته ولی به کتاب و دانش عشق میورزیده دامن همت بکمر بسته و با مسافرت‌های متوالی به اصفهان و کرمان و نقاط دیگر کتابهای نفیسی فراهم آورده و با یکصد سال عمر توانست کتابخانه‌ای فراهم آورد که بیش از ده هزار جلد کتاب مخطوط داشته است .

پس از مرگش بیشتر کتابهای او نصیب میرزا یوسف مستوفی الممالک که از مریدانش بود گردید و مقداری نیز به تصرف خانلر میرزا احتشام الدوله و ابراهیم میرزا احتشام السلطنه درآمد سید صدرالدین کاشف دزفولی نیز تعدادی از آنها را برای کتابخانه‌اش خریداری کرد .

۴۴۲ - کتابخانه اکاشف . دزفول : سید صدرالدین متخلص به کاشف از مشاهیر رجال قرن سیزدهم بوده است . او علوم اسلامی خاصه عرفان آشنائی و بصیرت داشت و به همین علت بیشتر آثارش چه نظم و چه نثر عرفانی است و کتابخانه‌اش نیز در حقیقت مجموعه‌ای از آثار عرفانی بود . کتابهای کتابخانه او را پنجهزار جلد نوشته‌اند . پس از مرگش قسمت اعظم کتابهایش بکتابخانه محمدشاه قاجار انتقال یافت .

فرهنگ و دستیار علم و عمل بلا سرکار داور ویرمیشم آماره سر

(۱۶)

دکتر جاوید فیوضات

صابون (Savons — Soaps) صابونها نمکهای آسیدهای (Stearic-Oleic-Palmitic) هستند که با طرق مختلف از مواد گوناگون ساخته میشوند - صابونهای نرم را معمولاً از روغنهای گیاهی و روغن ماهی تهیه میکنند که پس از خاتمه عمل مقداری آب بصورت مخلوط در صابون باقی میماند - سختی صابونهای خشک نیز یکسان نیست و صابونهایی که از آسیدالئیک (Oleic Acid) بدست میآیند نرمتر میباشند .

برای تهیه صابون معمولی سود محرق (Cavstic Soda) و یا قلیا (Lye) را بچربی افزوده و حرارت میدهند ، هنگامیکه محلول خاصیت قلیائی خود را کاملاً ازدست داد مقداری نمک بدان میفزایند . در نتیجه صابون از سود جدا شده و در روی محلول جمع میشود .

در تجارت بعضی اقسام صابون نامهای بخصوصی دارند مثلاً صابون زیتون (Castile Soap) از حرارت دادن مخلوط سود محرق و روغن زیتون تهیه میشود و صابون اصلاح یا صابون ریش تراش (Shaving Soap) مرغوب را از پیه خوک و پتاس محرق (Cavstic Potash) بدست میآورند . صابون بعنوان يك عامل پاك کننده سبب میشود که کشش سطحی (Surface Tension) آب پائین بیاید و در نتیجه قدرت خیس کردن آب افزایش یابد (رجوع شود به بحث آب در شماره های قبل) باید در نظر داشت که آب و صابون تنها عوامل پاك کننده ای بشمار میآیند که بر روی لکه های ناشی از مواد چربی ، قندی و چسبناك میتوانند تأثیر نمایند .

در موقع تهیه صابون از مواد چربی مقداری گلیسرین ناقص بدست میآید که در صنعت آنرا (Glycerol) می نامند (گلیسرین Glycerine خالص را از تصفیه گلیسرول تهیه میکنند) از این ماده برای چرب کردن و روغنکاری چرخهای ساعت استفاده میشود زیرا خشک نمیشود - در صنعت گلیسرول را - برای ساختن مواد منفجره مانند نیترو گلیسرین بکار میبرند .

صدف (Nacre — Mother of Pearl) پوشش آهکی تعدادی از انواع نرم تنان و حیوانات كوچك دریائی را بنام کلی صدف برای تهیه بعضی اشیاء كوچك و ظریف بکار میبرند - از نظر شیمیائی قسمت اعظم پوسته آهکی را کربنات کلسیم (Calcium Carbonate) تشکیل میدهد که مقداری مواد آلی بدان اضافه شده است .

چنانچه گفته شد صدف را برای تهیه اشیاء زینتی بصورت ساده یا مرصع و یا حکاکی شده و غیره بکار میبرند . برای حکاکی و کنده کاری روی صدف معمولاً سطوح و اطراف آنرا باموم یا پارافین جامد میپوشانند . سپس بكمك قلم حکاکی طرح یا نقش مورد نظر را روی ورقه مومی حك مینمایند تا سطح براق صدف از زیر موم بطور عریان نمایان گردد - بالاخره قسمتهای عریان شده را تحت تأثیر محلول جوهر شوره (آسیدنیتريك) قرار میدهند تا عمق نواحی حك شده باندازه کافی برسد ، در این هنگام موم را زدوده و آثار باقیمانده آسید را بوسیله قرار دادن صدف در آب جاری پاك میکنند گاهی قسمتهای حك شده را بمواد رنگی آغشته و رنگین می نمایند .

قسمتهای زائد صدفها را ممکنست بوسیله اره های ظریف یا ابزار تیز دیگری بآسانی اره کرد و برید .

برای مرصع کردن صدفها روشهای گوناگونی متداول است ولی آسانترین راه اینست که



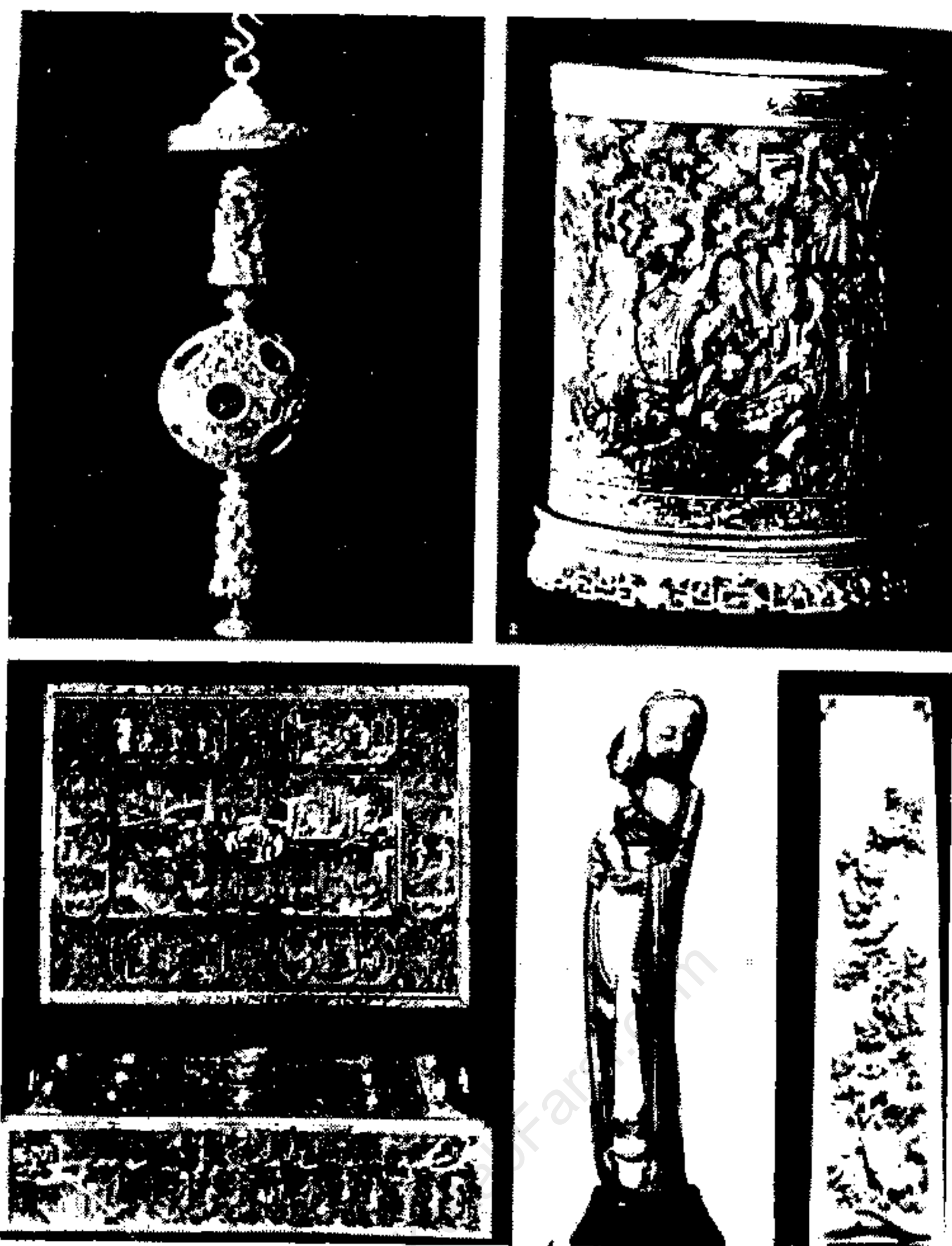
مجسمه‌های عاجی متعلق
به قرن بیستم

دانه‌های قیمتی (و گاهی نیز دانه‌های بدلی و بی‌ارزش) را بوسیله چسب مناسبی بصدف چسبانیده و بکمک برسی سطوح آزاد صدف را بورنی سیاه می‌آلایند تا ضخامت ورنی با دانه‌ها برابر شود - سپس مروارید یا سنگ‌های قیمتی را با گرد سنگ پا پرداخت می‌کنند.

صفرای گاوی (Bile de boeuf — Ox Gall) مایع لزج و شفافی است برنگ سبز مایل بقهوه‌ای که برای پاک کردن و پرداخت نمودن اشیاء چوبی بکار میرود - این ماده چنانکه قبلاً نیز بیان شده است کشش سطحی آب را پائین می‌آورد و بر قدرت خیساندن آب می‌فزاید - گاهی آنرا در گراورسازی و صنایع چاپ سنگی نیز بکار می‌برند.

صمغ‌ها (Gommes — Gums) صمغ‌ها شیره‌های نباتی هستند که در مجاورت هوا سخت میشوند. اکثر آن در آب حل شده و محلول شفافی تولید مینمایند. صمغ عربی (Gomme Arabique — Gum Arabic) را از (Acacia) بدست می‌آورند - از انحلال این ماده در آب جسم چسبناکی حاصل میشود که در نقاشیهای آبرنگ بکار میرود (رجوع شود بنقاشیهای آبرنگ و چسبها در شماره‌های قبل) - از اختلاط آن با گلیسرین سریش سرد بدست می‌آورند که برای چسبانیدن تمبر پست از آن استفاده میشود.

کتیرا (Gomme Adragant — Gum Tragacant) صمغی است که از آن بیشتر در نقاشی‌های معروف به (Pastel) یا مداد رنگی استفاده میشود - این ماده را غالباً در کارخانه‌های پارچه‌بافی و همچنین در آرایشگاههای زنانه بعنوان چسب بکار می‌برند. صمغ‌های دیگری نیز در طبیعت یافت میشوند که مورد استعمال در امور هنری ندارند.



کنده کاری روی عاج توسط
هنرمندان چینی

تمام صمغ‌ها در الکل نامحلول میباشند .

صمغ یا رزین دامار (Dammar Resin) صمغی است که از نوعی درخت بنام (Agathis Dammaris) که در نواحی جنوب شرقی آسیا و همچنین در استرالیا میروید بدست میآید - از انحلال این رزین در اسانس تربانتین (Turpentine) ورنی بسیار سختی تهیه میکنند که رنگ و جلای خود را برخلاف سایر ورنیها برای مدت زمان زیادی حفظ مینماید - الکل بهترین حلال این ورنی بشمار میآید .

صیقل یا پرداخت (Polissage — Polishing) این هنر با عملی اطلاق میشود که در نتیجه آن سطوح کدر و ناصاف صیقلی و «براق» شده و بعبارت دیگر صاف و جلادار میشوند درزبانهای انگلیسی و فرانسه آنرا (Vernir — Finish) نیز مینامند - موادی را که میتوان برای این منظور در مورد اشیاء پر ارزش بکاربرد معدود میباشند - در کشورهای اروپائی موادی با نامهای تجارتنی مخصوص در بازار یافت میشوند که بعضی از آنها مانند (Antiquax) و (Godard's Furniture Cream) قابل اعتماد میباشند و از اختلاط آنها با آب ورنی مرغوبی بدست میآید .

با فرمول زیرین نیز میتوان ورنی خوبی تهیه کرد : رزین چهار قسمت - موم شانزده قسمت - تربانتین و نیز یک قسمت مواد مزبور را در یک ظرف دوجداره ای با حرارت ملایمی ذوب کرده و مخلوط حاصل را از آتش دور کرده و در حالی که هنوز نیم گرم است دوازده قسمت تربانتین افزوده و بهم میزنند ، در این مرحله میتوان مقداری ماده رنگین نیز بمخلوط اضافه کرد .
برای صیقلی کردن میزهای نهارخوری در حدود یک لیتر روغن دانه کتان را که تحت فشار و بدون کمک حرارت تهیه کرده اند بمایمت و در حدود ده دقیقه حرارت میدهند تا درجه گرمای



نقاشیهای دیواری (فرسك)
متعلق به دورانیهای مختلف

آن بدرجه حرارت جوش بالغ شود سپس درحدود یکصد سانتی مترمکعب اسانس تربانتین بدان میفزایند - این ورنی باگذشت زمان صیقلی تر وپراقتر شده ودر اثر حرارت ناشی ازظروف غذا وبشقاب وغیره فاسد نمیشود .

از ساینده های زبر نباید برای پرداخت کردن ظروف نقره ای استفاده شود - بکاربردن گل سفید (Bianc d'Espagne — Whiting) و خاک قرمز زرگری (Jeweller's Rouge) مانعی ندارد - گردی که در بازار بنام (Goddard's Plate Powder) بفروش میرسد برای این منظور بسیار مناسب است - روش کار در مورد اشیاء نقره ای که بوضع اسفناکی کدر شده اند درفصول بعد تحت همین عنوان (کدر شدن اشیاء نقره ای) بیان خواهد شد .

اشیاء آهنی یا فولادی زنگ زده را قبل از صیقلی کردن باید درنفت فروبرند تا قسمتهای زنگ زده سست و نرم شوند - سپس اشیائی را که بطور سطحی زنگ زده اند بوسیله کاغذ سمباده یا گرد سنگ ساب میسایند - در مورد اشیائی که بشدت زنگ زده ولی شکل و مقاومت خود را بکلی از دست نداده اند بدین طریق عمل مینمایند .

ابتدا قسمتهای زنگ زده را بوسیله چاقو یا اسکنه کاملاً میتراشند سپس جسم را در ظرف پراز نفت فرو برده وبا برس سیمی میخراشند وبالاخره بکمک موادی که در بالا بیان شد شیئی را سائیده وصیقل میدهند .

برای پرداخت کردن ظروف شیشه ای چنانچه در شماره قبل ذکر شد خمیری از اختلاط بنزین و منیزی کالسینه (Calcined Magnesia) بکار میبرند ویا بتانه فرنگی

(Potée d'Étain Putty powder-Tin Ashes) را بكمك پارچه نرمی بر آن میکشند . (این ماده غیر از خمیری است که بعنوان بتانه مورد استفاده شیشه بر هاست و غالباً بنام روسی آن یعنی زامکا نامیده میشود - زامسکا را از اختلاط نوعی گل سفید (کربنات کلسیم) و روغن دانه کتان تهیه میکنند در صورتیکه ماده مورد نظر در این مبحث اکسید ناخالص قلع میباشد).

برای صیقلی کردن اشیاء ساخته شده از صدف و کاسه سنگ پشت و نظائر آن میتوان مقدار بسیار جزئی روغن دانه کتان بکف دست مالید و اشیاء مورد نظر را بدینوسیله جلا داد اشیاء ساخته شده از قلع و آلیاژهای آن را (Vaisselle d'Étain — Pewter Articles) میتوان بكمك قطعه جیری که به گل سفید آغشته شده است صیقل داد (رجوع شود به پوتر در شماره های قبل) بطور کلی برای پرداخت کردن اشیاء ظریف میتوان آنها را با اسفنجی که از مخلوط زیرین اشباع شده است سائید. الکل چهارده قسمت - آب هفت قسمت و دو قسمت اسانس اسطوخودوس (Lavande — Lavander)

طلا (Or — Gold) فلزی است نرم و چکش خوار که از دیرزمانی بسبب رنگ و فساد ناپذیر بودنش ارزش زیادی داشت - کار کردن با این فلز بسیار آسان است و میتوان گفت که در شرایط عادی تقریباً غیر قابل فساد است - تمام ترکیبات طلا در اثر حرارت کافی خود را بصورت خالص آزاد میکنند . قابلیت تئورق طلا بسیار زیاد است و میتوان ورقه هایی بضخامت یک ده هزارم میلیمتر از آن تهیه کرد - طلا را گاهی بعنوان ماده رنگی نیز بکار میبرند و بهترین نمونه های آن نقوش زرد و سرخ رنگی است که بر روی ظروف چینی اسیل دیده میشود .

طلا را بمقدار زیاد در جواهر سازی و امور تزئینی بکار میبرند مفتولهای نازک طلا را برای تهیه بعضی منسوجات (زری) بکار میبرند از مفتولهای طلا و نقره برای تهیه گلابتون (Galon d'Or — Gold Lace) استفاده میکنند .

اشیاء طلائی را میتوان با آب و صابون با سانی پاک کرد و اگر عیار آنها کافی باشد کدر و تار نخواهند شد و کدر شدن آنها دلیلی است بر اینکه ناخالصی آنها بیش از حد لزوم است ، برای پاک کردن ظروف طلائی تار شده کافی است پارچه نرمی را بمحلول آمونیاک آغشته و بر اشیاء مورد نظر بکشند و اگر احیاناً شیئی کدر شده باینوسیله نیز براق و صیقلی نشد باید آنرا در محلول پنج درصد سیانور پتاسیم (Potassium Cyanide) فرو برند و پس از اینکه کدورت اشیاء پاک شد بلافاصله ظروف را زیر شیر آب جاری کاملاً بشویند تا آثار دارو کاملاً زدوده شود . باید توجه داشت که این دارو با گذشت زمان میتواند بر طلا تأثیر نماید بنابراین هرگز نباید مدت مدیدی در مجاورت طلا قرار گیرد . (این دارو جسمی است بسیار سمی و خواص آن در شماره های قبل بیان گردیده است) .

خاک قرمز یا خاک پرداخت زر گر ها (Jeweller's Rouge) ماده بسیار مناسبی است برای پاک کردن و براق نمودن اشیاء ساخته شده از طلا یا نقره .

زر گر ها طلای خالص را بیست و چهار عیار (Carat) مینامند و اگر بطور مثال شیئی شاتر ده عیار باشد یعنی در هر بیست و چهار قسمت آن فقط شاتر ده قسمت طلای خالص موجود است و هشت قسمت باقیمانده معمولاً مس یا نقره است (برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به آزمایش طلا - زر اندود کردن - آسیدها و سنگ محك در شماره های پیشین) .

عاج (Ivoire — Ivory) این جسم از نظر ساختمان شیمیائی بسیار شبیه عاج دندان (Dentine) انسان میباشد که ورقه مینا (Email — Enamel) قرار گرفته است - عاج طبیعی را در تجارت از دندان فیل بدست میآورند - عاج ماموت ها (اجداد فیل های کنونی که نسل آنها فعلاً منقرض شده ولی اسکلت و دندان آنها گاهی پیدا میشود) بسبب ناصاف بودن نامرغوبتر از عاج فیل های معمولی است - عاج شیر ماهی (Morse — Walrus) را نیز گاهی بجای عاج معمولی بکار میبرند .

عاج را بیشتر برای تهیه روکشهای ظریف و پر ارزش بکار میبرند ، باین ترتیب که ورقه های نازکی از آن تهیه کرده و روی اشیاء مورد نظر می چسبانند - کلیدهای پیانو بهترین

مثال برای این مورد است .

گاهی از قطعات عاج در مرصع کردن استفاده میکنند در این حال غالباً آنرا با آبنوس بطور توأم بکار میبرند و بسبب استعداد مخصوص این ماده نقوش و طرحهای بسیار ظریفی میتوان روی عاج تهیه نمود . باید در نظر داشت که بهترین عاج برای کنده کاری عاج فیلهای افریقائی است و بطور کلی هر چه حیوان وحشی تر باشد عاج آن برای کنده کاری (Carving) مناسب تر است .

اشیاء عاجی قدیمی معمولاً بسیار شکننده میباشند و هر نوع تعمیر و حتی دستکاری در مورد آنها باید با احتیاط تمام انجام گیرد ، خیس کردن عاجهای قدیمی در آب بسیار خطرناک است زیرا کنده کاریهای عاجهای قدیمی که اکثراً ورقه ورقه شده اند در اثر آب بکلی جدا شده و میریزند بنابراین برای تمیز کردن این قبیل اشیاء کافیست آنها را با اسفنج نیمه مرطوبی پاک نمایند - برای چسباندن اشیاء عاجی شکسته ممکنست ژلاتین ماهی (چسب ماهی) را بکاربرد ولی بهتر است در صورت امکان قطعات کوچک عاج را بصورت میخ پرچ خراطی کرده و بکمک آن قطعات جدا شده را بیکدیگر پرچ نمایند .

بعضی اشیاء عاجی قدیمی پر ارزش را که قسمتهائی از آنها کنده شده و مفقود گردیده است بعدها بوسیله هنرمندان ماهر مرمت نموده و قطعه جدیدی بشکل قسمت مفقود شده بدان افزوده اند ، تشخیص قسمتهای اضافی بکمک معاینه بوسیله اشعه ماوراء بنفش بسبب اختلاف (Fluorescence) دونا حیه بآسانی میسر میباشد (مراجعه شود باشعه غیر قابل رؤیت در شماره های گذشته) .

برای تحکیم عاجهای قدیمی مخلوطی از موم معمولی و موم کارنو با (Carnauba Wax) تهیه کرده و شیئی مورد نظر را در آن فرو میبرند (انواع مومها و طرز بکاربردن آنها بعداً بیان خواهد شد) در هر حال بهتر است تعمیر اشیاء عاجی پر ارزش بعد از مشورت با کارشناس خبره انجام گیرد .

برای صاف کردن و صیقلی نمودن اشیاء عاجی معمولاً ابتدا آنها را با کاغذ سمباده سائیده سپس با گرد بسیار نرم سنگ پا و بالاخره با پارچه نمناکی که بگل سفید آغشته شده است پرداخت نمایند . در مورد اشیاء عاجی کنده کاری شده کافی است به دو ماده اخیر قناعت کرده و از بکاربردن کاغذ سمباده صرف نظر نمایند برای تشخیص اشیاء عاجی از استخوانی رجوع شود بمبحث استخوان در شماره های پیشین .

فرسك (Fresque — Fresco) نقاشیهای دیواری هستند که بسبك (Détrempé — Distemper) یا (Govache) بر روی دیواری که بوضع خاصی اندود (Plâtre-Plaster) شده و هنوز نمناک میباشد انجام گیرد (در مورد سبکهای یاد شده در بالا مراجعه شود بدآیرنگ و پاک کردن نقاشیها و غیره در شماره های قبل) .

معمولاً اندود را از اختلاط آهك و شن و آب تهیه میکنند و گاهی آب آهك یا شیر آهك را از یکسال قبل تهیه کرده و در موقع اندود کردن شن و بعضی اوقات خاك و دیگر مواد معدنی را بدان میفزایند تا مقاومت آن افزایش یابد .

فرمالین (Formaline — Formalin) محلول چهل درصد آلدئید فرميك (Formaldehyde) در آب است (معمولاً در تجارت بجای آلدئید فرميك خالص محلول چهل درصد آنرا که فرمالین نامیده میشود عرضه میدارند) ماده ای است با بوی نامطبوع و ضد عفونی کننده - معمولاً برای محافظت خمیرها و چسبها از هجوم حشرات و باکتریها مقداری از این دارو بچسب میفزایند .

گاهی بعضیها آلدئيك فرميك را که فرم آلدئید نیز نامیده میشود با آسید فرميك اشتباه میکنند ، در صورتیکه ماده اخیر را معمولاً بنام جوهر مورچه همگان می شناسند زیرا در اثر گریدن مورچه همراه با آب دهان این حشره وارد بدن انسان میشود - بعضی گیاهان مانند گزنه (Ortie — Nettle) نیز آسید فرميك دارند و اگر با پوست بدن تماس یابند ، پوست را تحريك کرده و تولید نوعی کهیر میکنند - از این دارو برای پاک کردن اشیاء نقره ای استفاده میکنند لکن باید دقت نمود که در هنگام عمل با پوست بدن تماس نداشته باشد .

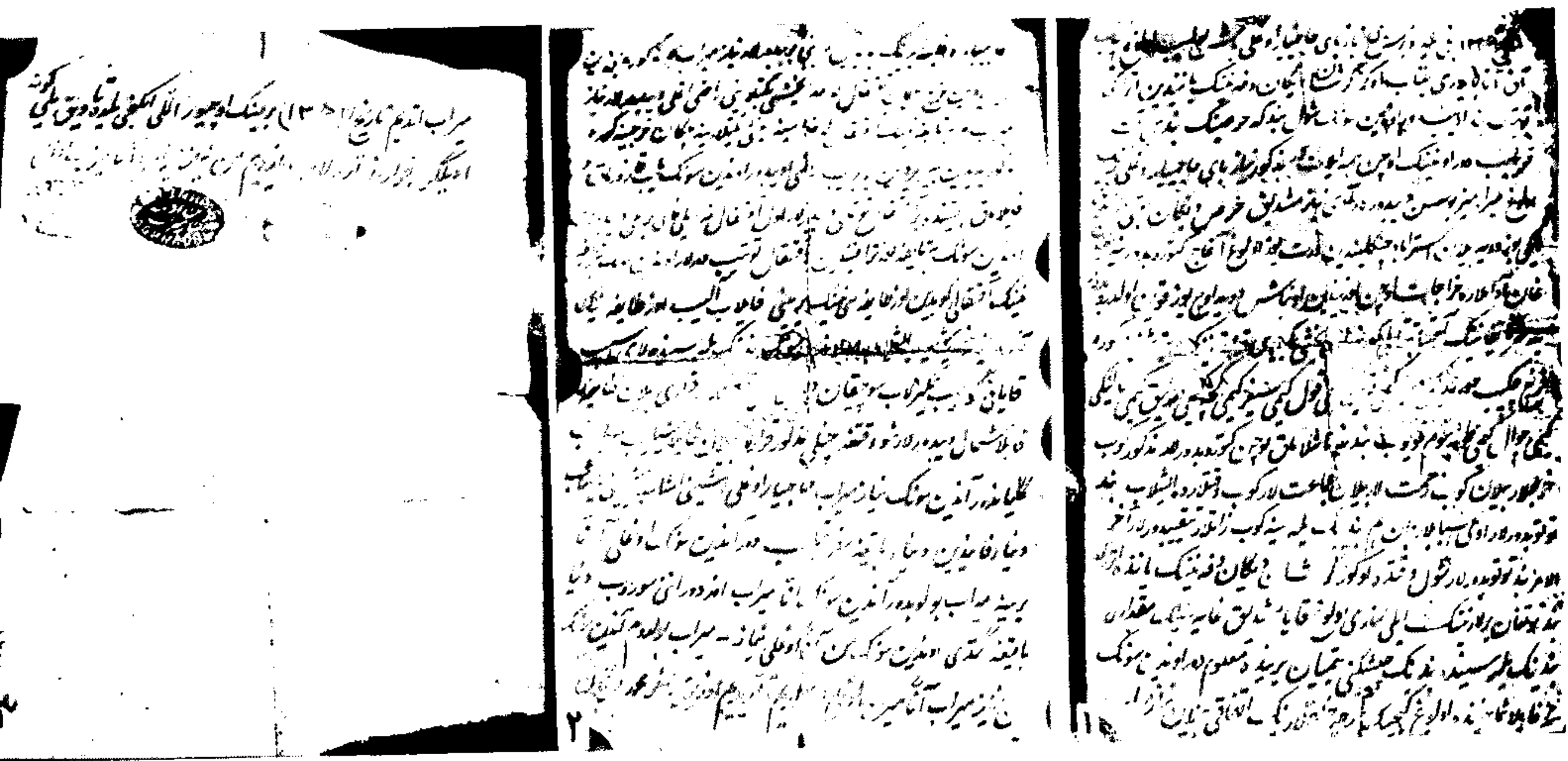


اینچه برون

هوشنگ پور کریم
از انتشارات اداره فرهنگ عامه

تاکنون در شماره‌های ۴۲ ، ۵۰ ، ۶۲ ، ۶۳ و ۶۴ «هنر و مردم» مقاله‌هایی دربارهٔ موضوع‌های اجتماعی و تاریخی مربوط به ترکمانان ایران و جغرافیای تاریخی «دشت گرگان» به طبع رسید . و نیز زمینهٔ مطالعهٔ همهٔ شئون مادی و معنوی زندگی مردم «اینچه برون - ince burun» ، یکی از دهکده‌های ترکمن‌نشین فراهم شد . در آخرین آن مقاله‌ها ، پس از آشنائی مقدماتی با دهکدهٔ «اینچه برون» ، توصیف کوتاهی از گذشتهٔ مردمش را خواندیم و دانستیم که تا همین ده پانزده سال پیش ، که هنوز «رودخانهٔ اترک» پر آب بود ، اینچه برونی‌ها در زمین‌هایی که حالا پنبه و گندم می‌کارند ، برنج کشت می‌کردند . آن سال‌ها ، آب «اترک» بدانند طغیانی در فصل بهار سر میکشید و در زمین‌هایی که پیشاپیش کرت‌بندی شده بود راه می‌افتاد و آنها را سیر آب می‌کرد و وقتی هم که فرو می‌نشست لایه‌ای از خود بجا می‌گذاشت که اترکی‌ها می‌توانستند جوانه‌های برنج را در آن نشاء کنند . در همان آخرین مقاله ، توصیف برنجکاری منسوخ شدهٔ اینچه برونی‌ها را با همهٔ اصطلاحاتی که در آن کار داشتند خوانده و به این نتیجه رسیدیم که آنان کشت برنج را از همسایه‌های جنوبی خود روستائیان استرآباد و مازندران آموخته بودند زیرا که آن اصطلاحات با گویش‌های ترکمنی بیگانه و با گویش استرآباد و مازندران آشناست .

اینک می‌خواهیم بدانیم که کشت برنج از چه سال‌هایی در «اینچه برون» معمول شده بود . زیرا معلوم است که مردم «اینچه برون» و دهکده‌های همسایه‌اش («تنگلی» ، «دانشمند»



در این مکتوب به گویش ترکمنی نحوه بند بستن رودخانه «اترك» در سال ۱۳۲۵ قمری و نیز مقررات واگذاری اراضی توصیف شده است

و «آق تپه» ، که ترکمانان «دشت گرگان» آنان را «اتركی» می نامند ، مانند ترکمانان دیگر طایفه بزرگ «یموت» تا مدت‌ها به گله‌داری امرار معاش می کردند که آن نوع معیشت البته محتاج کوچ‌های بیلاق و قشلاقی بود . درچنان شرایطی از زندگی که مثلاً بیلاق تا قشلاقشان پانزده فرسنگ فاصله داشت ، نمی توانستند به کشت برنج بپردازند که مراقبت و مواظبت دائمی لازم داشت و ایجاب می کرد که به ده و زمین و زراعت پای بند بشوند .

قسمتی از نوشته‌های مسافری که شصت و چند سال پیش به «دشت گرگان» سفر کرده و گزارش بالنسبه دقیقی از آن ولایت نوشته است ، می تواند به تشریح موضوع این مقاله کمک کند . این گزارش را «ه. ل. رابینو» نوشت که از سال‌های ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۱ شمسی کنسول «بریتانیا» در شهر «رشت» بود و چندبار به «مازندران» و «استرآباد» سفر کرد و یادداشت‌هایی فراهم آورد که بعدها در انگلستان منتشر شد^۱ . «رابینو» در قسمتی از یادداشت‌های خود ضمن اشاره به «دشت گرگان» و «ترکمن صحرا» نوشته است که :

«... رام کردن این ایالت کار دشواری نیست . زیرا ترکمن‌های فعلی خیلی بیشتر «از پدران خود متمایل به کشت و کار و سکونت در محلی ثابت‌اند و با تبدیل کردن» «بسیاری از محلات چادری خود مانند گومیش تپه ، خواجه نفس ، انچلی و باش یوزخه» «به اقامتگاه دائمی و با برقرار ساختن کلبه‌های چوبی و دکان خود را بمراتب بیشتر» «از دورانی که فقط چادر نشین بودند و با مشاهده کمترین اثر خطر می توانستند» «بسی شمال بحدود اترك نقل مکان نمایند، در معرض مجازات قرار داده‌اند . . .»^۲ .

۱ - یادداشت‌های «رابینو» در کتابی تحت عنوان «مازندران و استرآباد» با ترجمه فارسی «غلامعلی وحید مازندرانی» بوسیله «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» منتشر شده است .
۲ - نقل از صفحه ۱۳۷ «مازندران و استرآباد» .

بنابر این معلوم می شود که ترکمن های «دشت گرگان» و «ترکمن صحرا» در شصت و چند سال پیش (زمانی که «رایینو» گزارش داده است) به گشت و ورز روی آورده بودند و می توان استنباط کرد که ترکمنان اترکی و از جمله اینچه بورونی ها در همان زمان به شالیکاری مشغول بودند. این استنباط وقتی قرین به یقین می شود که می بینیم اینچه بورونی های پنجاه شصت ساله به یاد دارند که پدر هاشان هم شالیکاری می کردند. ولی می خواهیم سابقه شروع برنجکاری و آغاز کار را هم دانسته باشیم و به این علت به عقب تر باز می گردیم.

در نوشته های مسافر دیگری که اهل تحقیق نیز بوده و چهل و چند سال قبل از مسافرت «رایینو»، یعنی صد و چند سال پیش، از حواشی «اینچه بورون» حالیه به آنسوی رودخانه «اترك» گذشته است، اشاره ای به مزارع ترکمن های اترکی می شود که در آن خربوزه می کاشته اند. نام این مسافر «آرمینیوس وامبری»^۳ است که زبان شناسی مجارستانی بود و به قصد تحقیق در زبان ها و گویش های شرقی با ظاهری درویشین به «ترکمنستان» سفر کرد و بعدها شرح سفر خود را در کتابی به نام «سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه»^۴ نوشت. «وامبری» در مسافرت خود

۳ - Arminius Vambery

۴ - «سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه» با ترجمه فارسی «فتحعلی خواجه نوریان» در سال ۱۳۳۷ بوسیله «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» منتشر شده است. این کتاب با وجود چند اشتباه و سبیل بینی نویسنده اش از جمله مراجع معتبر است برای طالبان مطالعه در احوال گذشته ترکمنان.

مکتوب دوم که در زمان میر آبی «نظر» فرزند «نیاز میر آب» نوشته شده است، این مکتوب نیز به گویش ترکمنی است و در آن نام برخی از اراضی دوروبر «اینچه بورون» و مقدار سهم «میر آب» در آن اراضی نوشته شده است.

تاریخ ۱۳۶۲ ایتم ۲۶ عر

انچه برون و ندین ایلدردا کی یرلار شیک رسمی هم دبتقاند
 یثابت محبسی ابدی سب اوز را ایلدرد رضایت لار بدین
 برقرار ا دیب رسمی قوبیده رادل فرار رسم لار رسمی انچه برون
 و شیک برقرار شرط ندین تا سیر و لانگ و فک و دغز بدب آره
 قوبیده رات ق طانی هم یرلار شیک یا بندین هر غری ایلدرد
 آراه قوبیده رشود و داتی یرلار قرار اوندین بری میراب
 لار شیک بهش دین اکیسه طاقه عطیه شکاف تا فانی بر لار
 اوزین آن طاقه لار بدین قیسفه آن طاقه لار بدین شکاف
 شول بد لار شیک یا بندین آت ق طانی همیشه قوشیک
 ناید شیع شول ناید شیع دین میرابده رغه برغای بر و بدین قرار
 و د شیک و رضایت لار و معتمد بدین بد لار شیک
 تصدیق لار و میراب و قول قیلدیر

از ریخ آخوند

امان

بنک میراب قورغان باش اوزم قورغان نظر

ملا آمل این و د ایامی قورق آت

بلقان

همه چیز آخر مکتوبات و تذکرات صیحه است

از «آشوراده» و «گومیش تپه» و حوالی «اینچه بورون» و رودخانه «اترك» نیز گذشت. او در کتاب خود ضمن توصیف حال اسیری که در یکی از آلاچیق‌های ترکمانان اترکی دیده بود نوشته است که آن اسیر «... مدت يك روز تمام در مزرعه آنها (مزرعه اترکی‌ها) به خربزه کاری اشتغال داشته ...»^۵. از این نوشته «وامبری»، با این که مختصر و گذراست، می‌شود استنباط کرد که اترکی‌ها در صد و چند سال قبل، با وجودی که هنوز در آلاچیق‌ها بسر می‌بردند، با مزرعه و کشت و ورزیگانگی نداشتند. بنابراین، بایستی سابقه شروع کشت در اراضی «اترك» را در سال‌های قدیم‌تر از صد سال پیش جستجو کرد. یعنی باید باز هم به عقب‌تر بازگردیم.

طبق مکتوبی که از سال ۱۳۲۵ قمری مانده است، معلوم می‌شود که ترکمانان اترکی و از جمله آنان اینچه‌بورونی‌ها، کشت و ورز را از صد و پنجاه سال پیش شروع کرده بودند. به موجب این مکتوب، در سال ۱۲۳۵ ق، طایفه‌هایی که اراضی «اترك» در حیطه آنان بود، با سرپرستی مرد ثروتمندی معروف به «نیازبای» *niyâz bâi* در محلی به نام «اوکتر گرشن» - *ukkoz garçan*^۶، بر رودخانه «اترك» بند بسته‌اند تا آب رودخانه به جلگه‌های «اترك» که تا آن وقت چراگاه احشامشان بود سوار بشود و قسمت‌هایی از اراضی را برای کشت که به احتمال زیاد باید از همان وقت شالیکاری بوده باشد سیر آب کند. در این مکتوب که سه صفحه است و تصویرش با مقاله می‌آید و اینک یکی از احفاد «نیازبای» آن را نگهداری می‌کند، به خط نستعلیق ولی

نام دهکده	طایفه	جمعه آق	دوونچی	کسرت	گوک	سقوی	حبیب‌لی	گرم‌لی	شیرمحمدی	یلمه	جمع خانوار در هر ده
اینچه بورون		۵	۱۸	۲۱	۹	۴	۹	۱۶	۳۸	۵۵	۱۷۵
تنگی		۶	۸	۱	۴	۴	۱۰	-	۲	۱۲	۸۴
داشمنه		-	۵	۸	۴	-	-	۴	۲	-	۲۲
آق تپه		-	-	-	۸	۳	-	-	-	-	۱۱
جمع خانوار در هر ده		۱۱	۳۱	۳۱	۶۰	۱۱	۱۹	۲۰	۴۲	۶۷	۲۹۲

جدولی که در زمستان سال ۱۳۴۴ تنظیم شده است و آمار خانوارهای هر یک از نه طایفه اترکی را در هر یک از چهار دهکده «اترك» نشان می‌دهد که مجموعاً ۲۹۲ خانوار است

به گویش ترکمنی نحوه بند بستن «اترك» و نیز مقررات و اگذاری اراضی قابل کشت به «نیازبای» و طایفه‌های اترکی به اجمال توصیف شد که ترجمه‌اش به این شرح است:

«در تاریخ ۱۲۳۵، سال پلنگ، که نیازبای پسر حاجی‌یار سرپرست شد، همه «آق آتابای‌ها»^۷ را در نزدیک تپه اوکتر گرشن در کنار اترک جمع کرد و اترک را بند بست و آن محل را بند حرص نام گذاشتند. بعد همه ایلات مذکور خواستند که

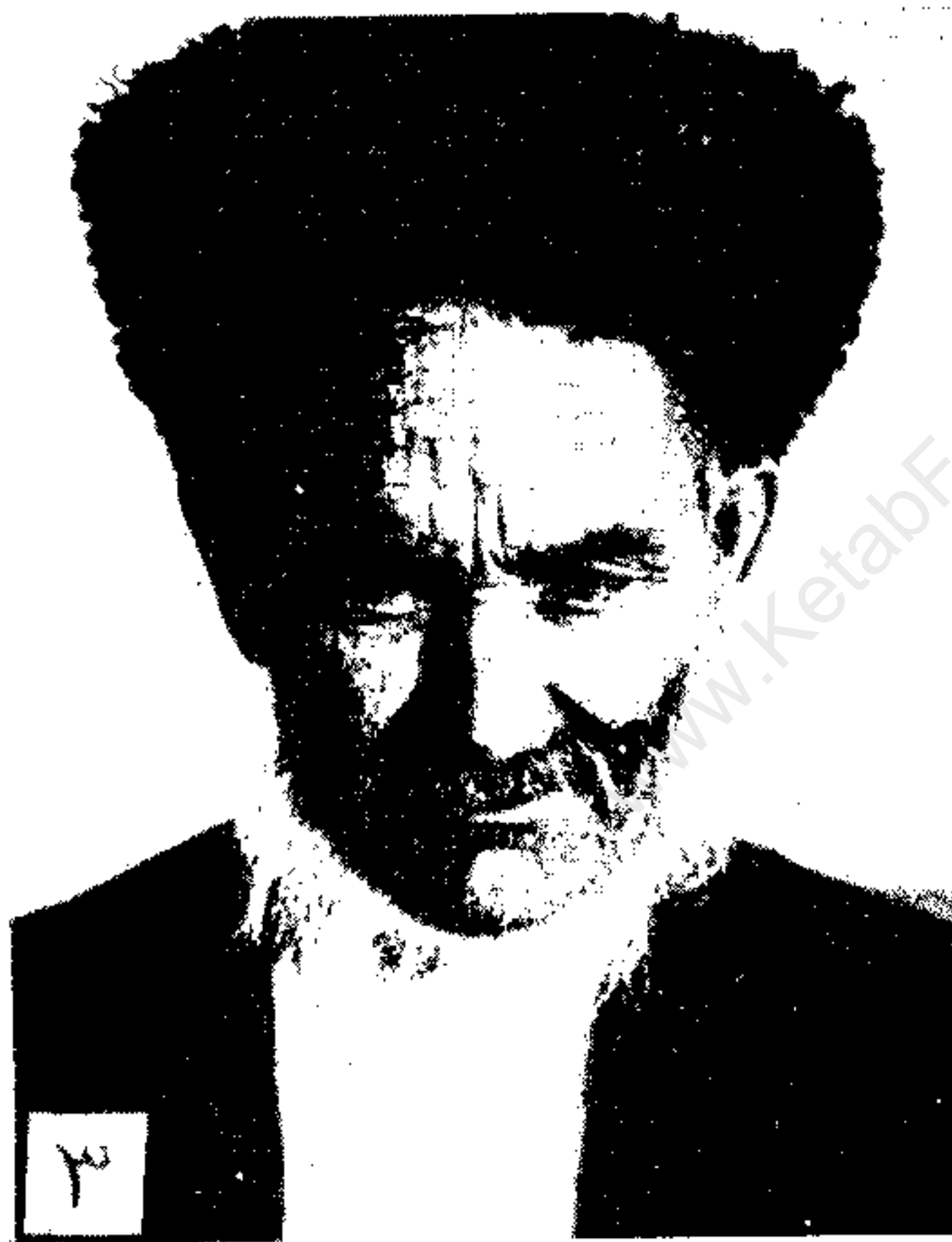
۵ - نقل از صفحه ۱۱۵ کتاب «سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه».

۶ - این محل در سه فرسنگی مغرب «اینچه بورون» است و اینک در آنسوی مرز ایران و شوروی.

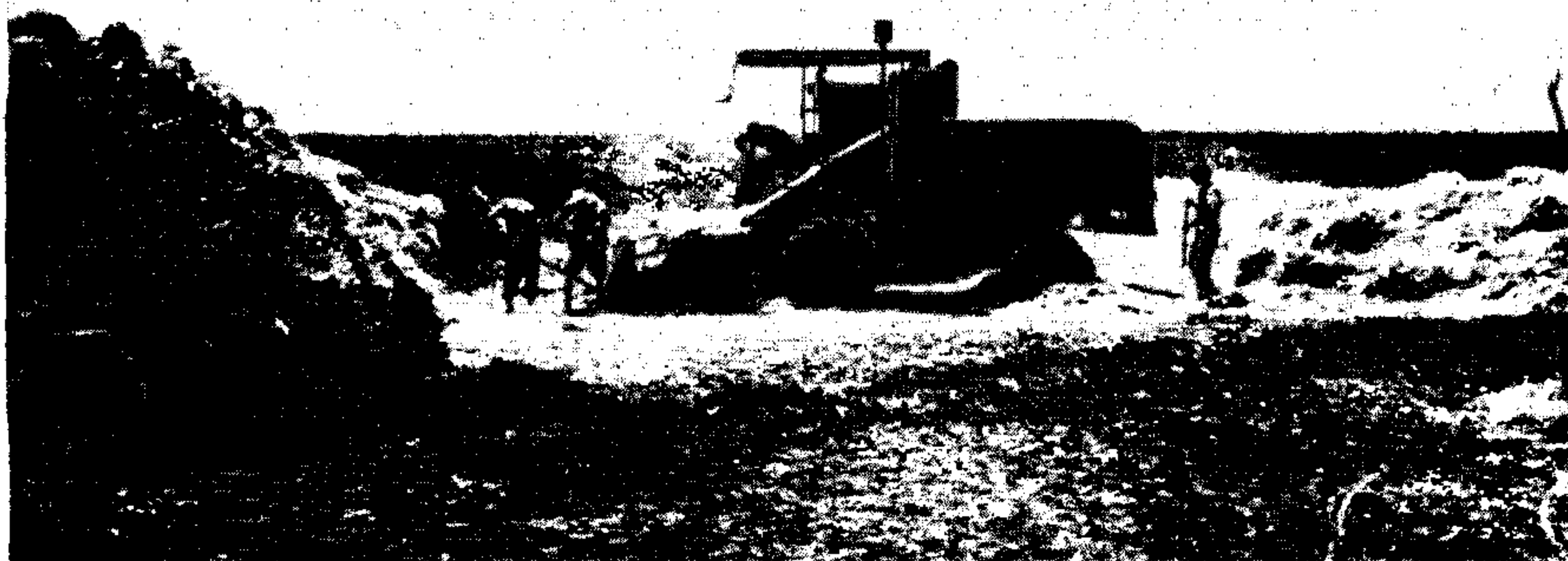
۷ - مقصود از «همه آق آتابای‌ها»، آن عده از آق آتابای‌هایی است که در اراضی «اترك» بسر می‌بردند که مرکبند از نه طایفه منسوب به «آق آتابای».

«نیازبای فرزند حاجییار میرآب آنان بشود که لقب حرص دیگان داشت . دویست»
 «شتر از جنگل استرآباد چهارصد چوب بزرگ آوردند . برای خوراک آدم‌هائی»
 «که لازم بود کارکنند پانزده شتر وسیصدگوسفند ذبح کردند . ریش سفیدان»
 «و کدخدایان و بزرگان طایفه ها هر قدر که مقدورشان بود درمخارج کمک کردند.»
 «یکی شتر ، یکی گوسفند ، یکی پول ، و یکی گاو داد . یکی نمد ، یکی دورلوق^۸ ،»
 «یکی یالنگی^۹ یکی جوال و یکی توبره^{۱۰} انباشته از خاک را جلو بند گذاشتند . با»
 «خرج زیاد ، با زحمت زیاد ، با جماعت زیاد و در وقت زیاد به بند بستن مشغول»
 «شدند . از وسیله‌ها و اسباب آلاچیق جلو بند زیاد ریختند و عاقبت موفق شدند و آب»
 «پشت بند جمع شد و به اراضی سرریز کرد . بعد هم زمین‌های آق آتابای را»
 «تقسیم کردند و از هر هفت قسمت یکی به نیازمیرآب فرزند حاجییار واگذار شد.»
 «بعد جماعت خواستند که نیازمیرآب آن عده‌ای را که درمخارج کمک کرده بودند»

۸ - این واژه نام یکی از قطعات نمدی است که دور آلاچیق را از بیرون می‌پوشاند .
 ۹ - «یالنگی» یا «آلتنگی» نام پارچه پشانی‌بند زنان ترکمنی است .



چند چهرهٔ اینچه بورونی از چند طایفه : ۱ - رجب از طایفه گنر محمدلی
 ۲ - چانگی cângi از طایفه یلمه yolmé
 ۳ - آتâ از طایفه دوونچی dovanci - ۴ - خوجه نیاز xoja niyaz
 از طایفه شیر محمدلی



درسائهای اخیر تراکتور و کمپاین هم به اینچه بورون راه باز کرده است

«راضی کند. و نیاز میر آب هم به آنهایی که در مخارج کمک شده بودند به نسبت»
 «کمک هاشان مقداری از زمین هایش را داد تا راضی شدند. بعد از آن، برای حق»
 «تقسیم آب لازم بود که ریش سفید انتخاب می کردند و گفتند که به ریش سفید»
 «باید دو سهم واگذار شود. بعد هر طایفه برای خود ریش سفیدی انتخاب کرد.»
 «و پس از آن، ریش سفیدان طایفه ها سهم زمین طایفه هایشان را گرفتند و به افراد»
 «طایفه تقسیم کردند و به کار پرداختند. بعد از آن که بند بسته شده بود و زمینهای»
 «آباد را به همان قرار تقسیم کرده بودند، نیاز میر آب پسر حاجییار ازدنیای»
 «قانی به دنیای باقی سفر کرد و پسرش آنا به جای او میر آب شد. بعد، آنا»
 «میر آب هم به دنیای باقی رفت، و پس از او، من، نیاز پسر آنا، میر آب شدم.»
 «من اینک پیرشده ام و فرزندم نظر محمد را به جای خود میر آب قرار دادم. تاریخ»
 «یک هزار و سیصد و پنجاه و دو (۱۳۵۲)، سال مرغ، آن قرار قدیمی را، من،»
 «نیاز میر آب پسر آنا میر آب، نوشتم. اثر مهر نیاز میر آب ابن آدینه^{۱۰}».

از این نوشته معلوم می شود که طایفه های اترکی از همان سال ۱۲۳۵ قمری، یعنی بیش از صد و پنجاه سال پیش که بر «رود اترک» بند بسته بودند، زمین هایی را هم که می توانستند از آب «اترک» مشروب کنند، به سرپرستی ریش سفیدان به افراد طایفه واگذار می کردند و از همان وقت هم به ریش سفید هر طایفه به اندازه دو برابر سهمی هریک از افراد طایفه اش زمین واگذار می شد چنانکه در این سال ها هم این رسم مراعات می شود.

در نوشته دیگری که ده سال بعد از مکتوب «نیاز میر آب ابن آدینه» و در زمان میر آبی پسرش «نظر» تحریر شد، و همان وقت چند آخوند و کدخدای «اینچه بورون» نیز آن را تصدیق کردند، نام برخی از اراضی دوروبر «اینچه بورون» و مقدار سهم میر آب در آن اراضی و سهم هریک از طایفه ها نیز نوشته شد. این نوشته هم گویا تر کمنی دارد و خط نه چندان خوانا. ترجمه اش به این شرح است:

۱۰ - «آنا» به تر کمنی یعنی «جمعه»، و نیاز میر آب به این معنی در مهر خود «ابن آدینه» حک کرده بود.

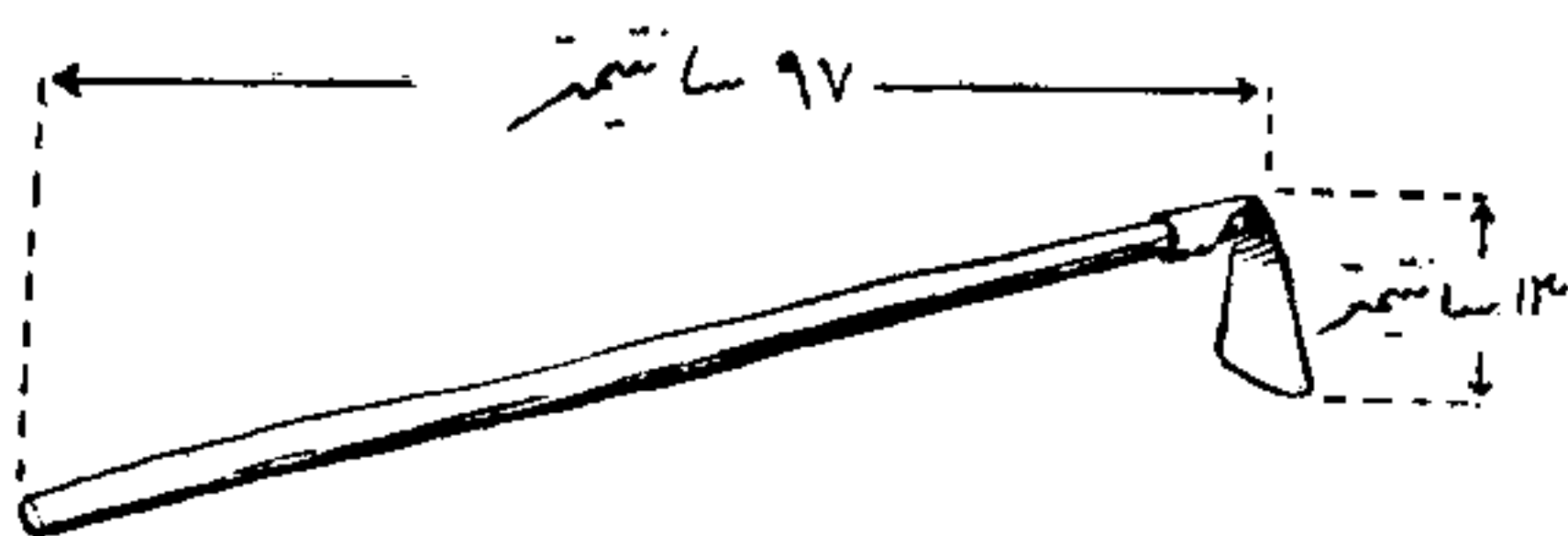
«تاریخ ۲۷ محرم سال ۱۳۶۲. برای زمین های جلو اینچه بورون همه دهقانان»
 «جمع شدند و به رضایتشان رسمی برقرار کردند. به قرار این رسم، از مشرق»
 «اینچه بورون تا راست تپه سیردلانی نشانه گذاشتند. يك قسمت از ده قسمت این»
 «حدود به میرآب و دو قسمت از پنج قسمت بقیه به طایفه آتابای و باقی به طایفه»
 «اوزین آق و قیسق آق واگذار شد. زمین مغرب جوی یلمه را به هر خانوار يك سهم»
 «دادند و به میرآب هم يك سهم. این رسم با رضایت و مصلحت خودشان برقرار شد»
 «و قول گرفتند. ما برای تصدیق مهر می کنیم. اثر مهر گوک صوفی، امضاء»
 «نورحاجی آخوند، امضاء نورمحمد آخوند، اثر مهر ناخوانا، اثر مهر عمر»
 «شیر محمدلی، اثر مهر ناخوانا، امضاء ناخوانا، امضاء نظر میرآب،»
 «توق ایشان نظر، ملامان وری الیاس . . . مرد، بلقان، خوجه محمد آخوند،»
 «مکتوبات و مذکورات صحیح است.»^{۱۱}

از مطالعه این مکتوب و از آنچه که اینک هم در بین اینچه بورونی ها و اترکی های دیگر
 معمول است معلوم می شود که سه طایفه اترکی «آتابای - âtâbây»، «اوزین آق - uzin âq»
 و «قیسق آق - qisqa âq» اراضی قابل کشت «اترك» را متعلق به طایفه میدانند و افراد طایفه ها
 هیچیک به تنهایی مالك قطعه زمینی نیستند که از پدری به فرزند یا فرزندان به ارث برسد^{۱۲}. به این
 معنی، پس از آن که اترکی ها کشت و ورز در اراضی «اترك» را شروع کردند، اراضی تحت کشت
 را مانند روزگاری که دامداری میکردند و در بیلاق و قشلاق می گذرانند همچنان متعلق به سه
 طایفه شان باقی گذاشتند. یعنی سنت تملك طایفه بر زمین محفوظ ماند. این سه طایفه
 اترکی، هريك از همان زمانی که زندگی را به دامداری در دوروبر «اترك» می گذرانند شامل
 سه طایفه کوچکتر بودند و رویهم نه طایفه می شدند و اینک نیز شامل همان نه طایفه اند و به این شرح:
 «آتابای» شامل: «محمد آلق mahammadâleq»، «دوونچی - dovanci»
 و «کسرقه - kasarqa». «اوزین آق» شامل: «گوک - gowk»، «سقوی - saqavi» و «حبیب لی -
 habib li». «قیسق آق» شامل: «گزمحمدلی - goz mahmad li»، «شیرمحمدلی -
 çir mahmad li» و «یلمه - yolme».

۱۱- این مکتوب و مکتوب قبلی را آقای «آتابی» فرزند «نظر میرآب» که اینک در آبه «آق بند»
 بصری برد نگهداری می کند. نویسنده این مقاله ها با کمک آقای «دکتر ویلیام آیرتر» که به قصد مطالعات
 مردم شناسی و تهیه مونوگرافی از «آق بند» در آنجا اقامت داشت با «آتابی» آشنا شد و به این دومدرك دستری
 پیدا کرد.

۱۲- مگر در مورد میرآب که حقوقش موروثی است.

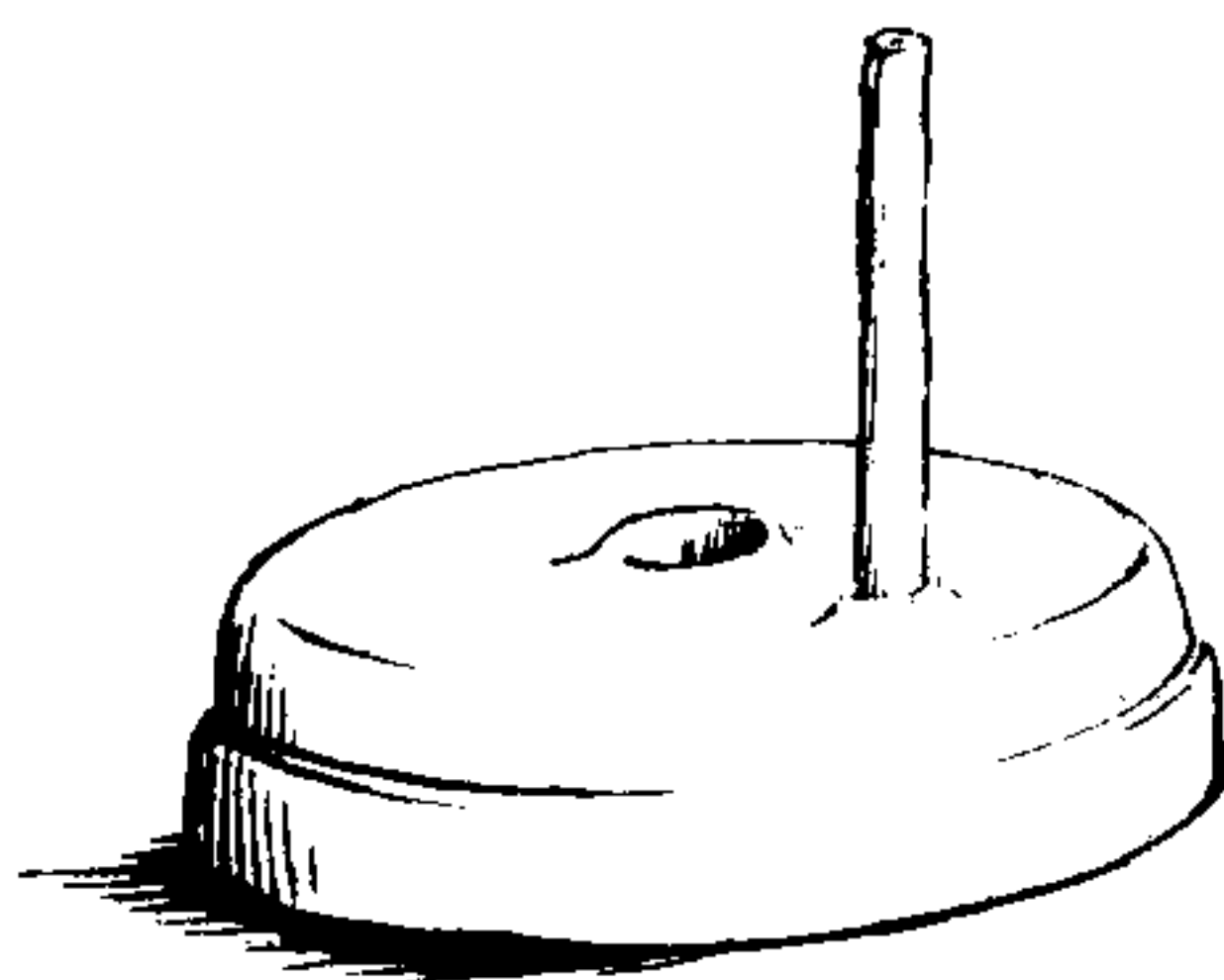
مزرعه پنه را با «کرکی» وجین می کنند



هریک از این نه طایفه ، سهم اراضی خود را به تعداد خانوارهای طایفه به قطعات برابر تقسیم می کنند و برای مدت يك یا دو سال به سرپرستان خانوارها می سپارند تا کشت و ورز بکنند . نکته جالبی که اترکی ها در تقسیم زمین مراعات کرده اند این است که زمین های هر طایفه را از طایفه دیگر به نحوی تفکیک کردند که همبستگی طایفه ها محفوظ مانده است . زیرا در گذشته ممکن بود قطعه زمین یکی از نه طایفه مورد تجاوز يك یا چند طایفه دور و نزدیک « ترکمن صحرا » قرار بگیرد و آن طایفه از حمایت و پشتیبانی هشت طایفه دیگر بی بهره بماند . به این سبب ، در هر منطقه از اراضی کشتی ، قطعه ئی به هر يك از نه طایفه واگذار شد . یعنی ، هر طایفه ، در هر منطقه قابل کشت ، قطعه ئی از زمین منطقه را در اختیار دارد که با قطعه زمین های هشت طایفه دیگر همسایه است . اینطور تقسیم بندی ، فایده دیگرش این است که اگر در يك سال منطقه ای از زمین های زیر کشت به غللی مانند نامرغوب بودن زمین یا کم آبی بی حاصل بماند ، هر يك از نه طایفه درزیانهای ناشی از آن عملاً مشترك می شوند .

از روزگاری که اترکی ها به کشت و ورز پرداختند ، در هر يك از اُبد های « اترك » که اینك دهکده های شده اند (اینچه بورون ، تنگلی ، دانشمند ، اُق تپه) ، خانوارهای از هر نه طایفه به قصد کشت و کار ساکن شدند و به برنجکاری پرداختند که شرحش را خواندیم و دانستیم که هر ساله بعد از فرونشستن طغیان « اترك » در لایه ای که آب رودخانه از خود بجا می گذاشت ، جوانه های برنج را نشاء می کردند و بعد هم با جوی بندی هاشان آب رودخانه را به شالیزار می رساندند و می گذاشتند که تا وقت درو همواره از پای شالی ها آب بگذرد و مزرعه خشك نماند . اما ، بعدها ، با کم شدن آب « اترك » و منسوخ شدن برنجکاری ، جمع زیادی از اترکی ها و از جمله نیمی از اینچه بورونی ها ، به تدریج ده را رها کردند و پی کسب و کارهای دیگر به « گنبد کاووس » و دهکده های دور و برش رفتند . بعد از مهاجرت این عده از اترکی ها ، آنها که در دهکده های « اترك » ماندند به کشت گندم و پنبه پرداختند . واضح است ، زمین های که مهاجران هر يك از طایفه ها برنجکاری میکردند و به طایفه تعلق داشت ، بعد از مهاجرت نیز برای همان طایفه ها باقی مانده است که هر ساله به قطعات برابر بین سرپرستان خانوارهای که باقی مانده اند تقسیم می شود . در جدول زیر که در زمستان سال ۱۳۴۴ تنظیم شده ، آمار خانوارهای هر يك از نه

زنان و کودکان اینچه بورونی در پنبه چینی دست دارند ، مزرعه پنبه وقتی که پنبه چینی شروع شود ، شلوغ و پر جنب و جوش خواهد شد



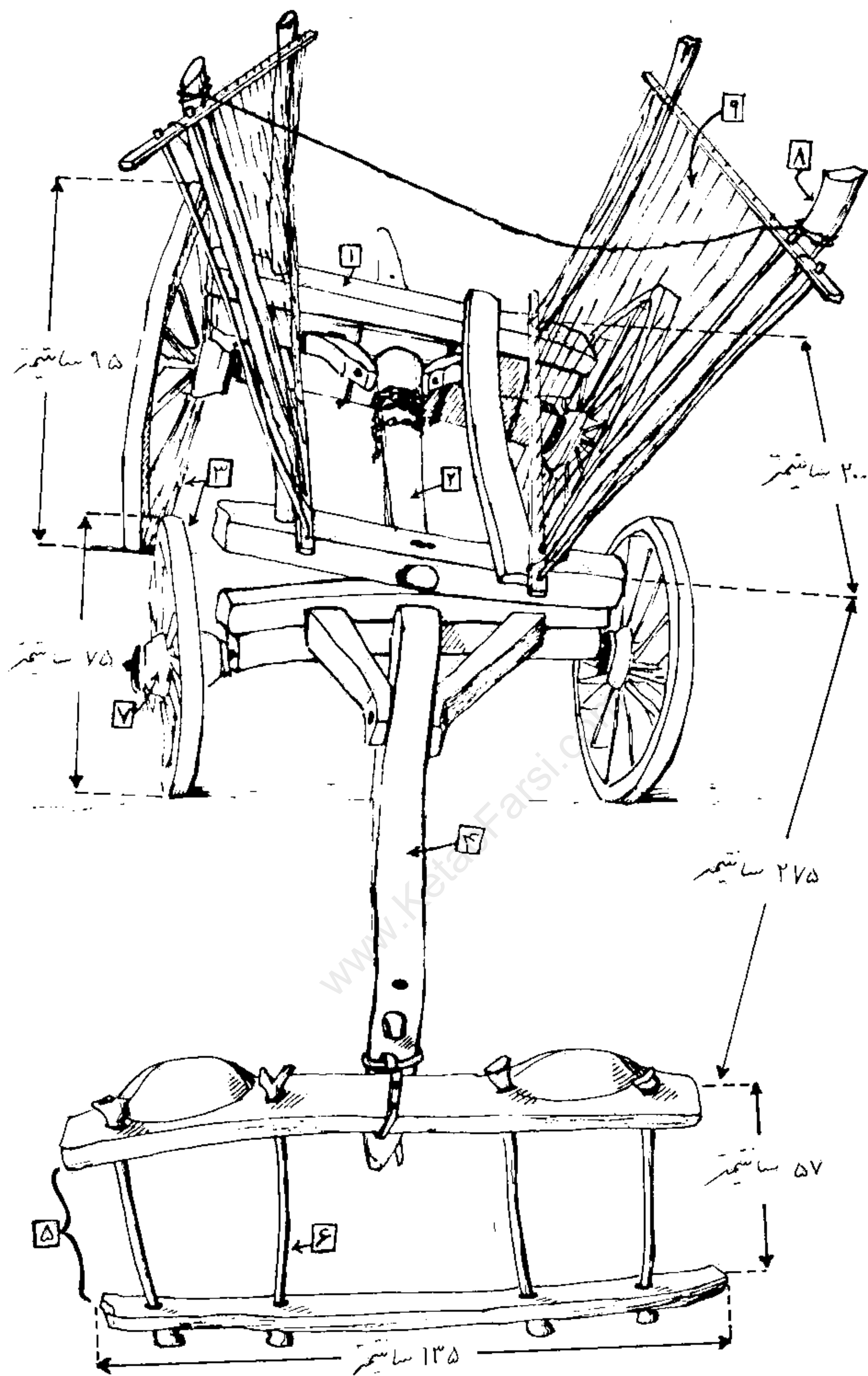
« دستاس » و هر آسیای دیگری را اینچه بورونی ها « دگرمن dgerman » می نامند

طایفه در هر يك از چهار دهكده «اترك» و از جمله «اینچه بورون» که بیشتر از همه جمعیت دارد نشان داده شده است .

بنابر این جدول ، بعد از کم شدن آب رودخانه «اترك» ، مجموعاً دویست و نود و دو خانوار^{۱۳} در دهكده های «اینچه بورون» ، «تنگلی» ، «دانشمند» و «آق تپه» باقی مانده اند . این عده توانسته اند با حفر چند نهر از رودخانه ، در پنج منطقه از زمین های که پیشتر در آن برنجکاری می کردند به کشت گندم و پنبه پردازند . چون ، آب «اترك» هر ساله کم و کمتر می شد ، ناگزیر هر کس که می توانست با اندوخته ای که داشت پمپ موتوری خرید و آب «اترك» را به نهر سوار کرد و به کشت خود رساند . آنها هم که توانائی خریدن پمپهای موتوری را نداشتند ، زمینهایشان را با مشارکت صاحبان پمپها کاشتند که شرحش خواهد آمد . اما با وجود کشت و کار در پنج منطقه ای که ذکرش گذشت ، معاش زندگی نزدیک به سیصد خانوار فراهم نمی شد . از این روی برای توسعه زمینهای زیر کشت چاره جوئی دیگری کردند . به این نحو که دویست و شصت خانوار از مجموع دویست و نود و دو خانوار ، با یاری هم ، نهر بزرگی از رودخانه «اترك» تا کنار دهكده «تنگلی» کردند و این نهر را به محلی رساندند که اینك دریاچه ای شده است به نام «اولی گل - oli gol» . و هر زمستان و بهار با آب «اترك» که زیاده تر می شود و در نهر می افتد دریاچه را پر می کنند تا در تمام بهار و تابستان برای آبیاری زمینهای آن طرف دریاچه که چند سال است کشت می کنند آب ذخیره داشته باشند . به این ترتیب يك منطقه کشت دیگر نیز بر آن پنج منطقه افزوده شد . اما نحوه واگذاری زمین در این منطقه جدید با منطقه های پیشین مختصر تفاوتی دارد . در هر يك از آن پنج منطقه به هر خانوار از هر طایفه با واسطه همان طایفه قطعه زمینی واگذار می شود که فقط با زمین خانوارهای دیگر همان طایفه برابر است . ولی زمینهای منطقه ای که از آب دریاچه آبیاری می کنند ، بی واسطه طایفه ها ، در دویست و شصت و شش سهم برابر ، به دویست و شصت و شش نفر واگذار می شود که در حفر نهر بزرگ دریاچه شرکت کرده بودند . قراری هم که در واگذاری قطعه زمینهای این منطقه جدید و هم در واگذاری قطعه زمینهای پنج منطقه پیشین هنوز مراعات می شود ، به قرعه گذاشتن همه قطعه زمینهای کشتی است که هر قطعه ای از آن در هر يك یا دو سال میان افراد می گردد و موجب می شود که هر کس از خوب و بد هر زمینی نصیبی داشته باشد . این کار ضمناً باعث می شود که در هیچ زمینی تملك شخصی پیدا نشود و مالکیت طایفه بر زمین به قوت خود باقی بماند .

هر سال يك سرپرست از میان هر يك از نه طایفه ای که در «اینچه بورون» ، «تنگلی» ، «دانشمند» و «آق تپه» بسر می برند انتخاب می شود تا به کارهای ماند و واگذاری زمین و همکاری در حفر نهر و کارهای دیگری که به طایفه مربوط است رسیدگی کند . مردان طایفه ها در انتخاب سرپرستان که به ترکمنی «یاشول - yâşul» (سالمند) نامیده می شوند دخالت می کنند و معمولاً سرپرستی کاردان و درستکار انتخاب می کنند که در رسیدگی به کارهای عمومی مربوط به طایفه درنماند و عقیده ای برخلاف واقع اظهار نکند . به زنان حق رأی و اظهار عقیده در انتخاب «یاشول» داده نمی شود . برای آنها عادت شده است که هیچوقت در گفتگوهای مربوط به مسائل طایفه مداخله نکنند و بالطبع نه در انتخاب «یاشول» دخالتی دارند و نه به یاشولی برگزیده میشوند . «یاشول» هر يك از طایفه ها حق دارد به پاس زحماتی که می برد در قطعه های از زمین طایفه اش که دوبرابر زمین يك عضو معمولی همان طایفه است کشت و کار کند . البته این زمین

۱۳ - این جدول مجموعاً ۲۹۲ خانوار را در چهار دهكده «اترك» نشان می دهد . ولی در جدولی که دو سال بعد یعنی در سال ۱۳۴۶ تنظیم شده ، چهل و پنج خانوار بر این جمع افزوده و به ۳۳۷ خانوار رسیده است . از این چهل و پنج خانوار افزوده شده ، چهار پنج خانوارشان مهاجرانی هستند که باریگر به «اترك» بازگشته اند ، ده پانزده خانوارشان دامداران و کوچ نشینانی بوده اند که اخیراً به زندگی روستائی و اقامت در ده روی آورده اند ، و بقیه ها اولادان خانوارهای هستند که زندگی جدیدی مستقل از زندگی پدرهاشان تشکیل داده اند .



طرح یکی از ارابه‌های «اینچه بورون» و نام محلی اجزاء مختلف آن :

top	۷ - تپ	ceker âqâj	۴ - چکیر آقاج	eççak	۱ - اشک
yân âqâj	۸ - یان آقاج	boin dereq	۵ - بشین درق	oq	۲ - اق
jandaq	۹ - جنداق	soma cu	۶ - سم چو	teger cek	۳ - تگیر چک

اضافی تازمانی به یاشول واگذار می‌شود که سرپرستی طایفه را به عهده دارد .

از جمله وظایف یاشول ، یکی هم پذیرفتن جوانانی است به عضویت طایفه که بعد از ازدواج و جدا کردن آلاچیق یا خانه خود از خانه پدر ، زندگی مستقلی را شروع می‌کنند و باید به حقوق عضویت طایفه نایل بشوند . زیرا ، چنان که دانسته شد ، با این شیوه تملک زمین که هنوز هم در «اینچه بورون» معمول است و آن را متعلق به طایفه می‌دانند ، از هیچ پدری به فرزند یا فرزندان زمین به ارث نمی‌رسد . هر فرزندی - پسر - در موقع خود وقتی جدا از پدر به معیشت می‌پردازد ، به اندازه هر عضو دیگر طایفه اش چند قطعه زمین برای کشت و کار در اختیار می‌گیرد تا زندگی را بر همان روالی بگذرانند که اعضاء طایفه اش و پدرش می‌گذرانند .

دانستیم که از ده پانزده سال پیش ، پس از منسوخ شدن برنجکاری در «اترك» ، اترکی‌ها و از جمله مردم «اینچه بورون» به کشت گندم و پنبه پرداختند . این نکته هم توصیف شد که با کم شدن آب اترک ، زمینهایشان را با مشارکت صاحبان پمپهای موتوری می‌کارند . علاوه ، در سالهای اخیر ، تراکتور و کمباین هم به ده راه باز کرده است . پیش از آن که این ابزارهای جدید کار و تولید به «اینچه بورون» برسد ، هر اینچه بورونی ، برای کشت در قطعه زمینش ابزارهای کشاورزی قدیمی داشت . گاو آهن برای شخم ، بیل برای آبیاری ، داس برای درو ، خرواسب و گاو برای خرمن کوبی معلوم است که در برابر کار یکسان با آن ابزارهای همگانی ، همه اینچه بورونیه‌ها کم و بیش در شرایط زندگی یکسان بسر می‌بردند و مناسبات اجتماعی میان آنها بر همان روالی بود که از زندگی اجدادی ایلپاتی‌شان باقی مانده بود . اما بعد از کم شدن آب اترک ، فقط چند نفر از اینچه بورونیه‌ها توانستند به زحمت و با صرف ثروت و اندوخته‌ئی که داشتند پمپهای موتوری بخرند و هر سال برای شخم یا درو از «گنبد کاووس» تراکتور و کمباین اجاره کنند . ولی ، اینچه بورونیهائی که توانائی خریدن پمپهای موتوری را ندارند ، هر يك ناچارند زمینی را که از طایفه‌شان به آنان واگذار می‌شود با شرکت یکی از صاحبان پمپها بکارند و با این شرکت قسمتی از محصول را به صاحب پمپ بدهند .

در «اینچه بورون» ، روپهم چهارده پانزده پمپ موتوری است که به هفت هشت نفر تعلق دارد . هر يك از صاحبان این پمپها ، معمولاً با کشاورزانی که از طایفه خودشان هستند و زمینهایشان در يك ردیف قرار گرفته است مشارکت می‌کنند . زیرا ، رساندن آب به مزارع آنها از يك یا دو نفر بهتر مقدور می‌شود . صاحبان پمپها ، در وقت شخم کردن ، تراکتور کرایه می‌کنند و برای هر هکتار شخم شصت تومان اجرت می‌دهند . در وقت کوبیدن گندم نیز کمباین کرایه می‌کنند که اجرتش يك قسمت از پانزده قسمت گندمی است که کوبیده می‌شود .

پمپدارها ، با وجود این که ناگزیرند قسمتی از عایدی خود را برای اجرت شخم کردن و خرمن کوبیدن به صاحبان تراکتور و کمباین بدهند ، معه‌ذا درآمد آنها به مراتب بیشتر از اینچه بورونیه‌های دیگر است . زیرا ، هر يك با این شیوه کشاورزی ، به تنهایی معادل پانزده بیست اینچه بورونی دیگر محصول بر می‌دارند . صاحبان پمپها ، معمولاً در «اینچه بورون» دکانداری هم می‌کنند و در خرید و فروش گندم و پنبه و قالیچه‌هایی که در ده بافته میشود نیز دست دارند . به این ترتیب ، در میان مردم «اینچه بورون» ، می‌توان عده قلیلی را که طبقه جدید و مشخصی تشکیل داده‌اند و صاحب سرمایه‌اند از اینچه بورونی‌های کشاورز تمیز داد . کشاورزان ، با سهمی که از محصول کشت برداشت می‌کنند قانع‌اند . آنها برای کمک به معاش زندگی‌شان اندکی هم بز و گوسفند نگهداری می‌کنند و نیز با فروش قالیچه‌هایی که زنان و دختران می‌بافند به خانه و زندگی رنگ و روئی می‌دهند .

زنان اینچه بورونی در کشت و ورز دخالتی ندارند ، مگر در پنبه‌چینی که اگر رسیدگی به کارهای خانه یا آلاچیق و قالیچه بافی به آنها مجال بدهد ، در آن کار به مردها کمک می‌کنند . اما ، با شخم کردن ، بذریاشی ، آبیاری ، درو و خرمن کوبی آشنا نیستند و همه این کارها به عهده



پیش از آنکه آسیای موتوری در اینچه بورون بکار بیفتد ارا به چاهی گندم اینچه بورونی ها را برای آرد کردن به دهکده‌ئی که آسیا داشت می‌بردند و پس از آن به اینچه بورون باز میگرداندند

مردان است .

زمینی را که باید پنبه کاری بشود ، زمستان شخم می‌زنند و می‌گذارند تا بهار بماند . در هفته‌های اول بهار بذر می‌پاشند . زمین بذریاشیده را کرت می‌بندند و آب می‌دهند . چند روز بعد از سبز شدن پنبه ، مزرعه را وجین می‌کنند . وسیله وجین کردن ، تیشه‌ئی است با دسته‌ئی چوبی که برای این کار ساخته شده است . تا هنگام پنبه‌چینی ، هر مزرعه را باید چند بار وجین بکنند . از این روی ، در بهار و تابستان ، عمده‌ترین کار جوانان و مردان اترکی وجین کردن پنبه است . پنبه‌چینی از اول پائیز شروع می‌شود و در چند مرحله به انجام می‌رسد . در هنگام پنبه‌چینی ، که زنان و کودکان نیز در آن کار دست دارند ، مزرعه پنبه شلوغ و پر جنب و جوش می‌شود . بسیاری از خانواده‌ها ، آلاچیق خود را از دهکده به مزرعه می‌برند و آن را در آنجا موقتاً برپا می‌کنند تا همه افراد خانواده شبها را هم در مزرعه پنبه بسر ببرند و بارفت و آمد به ده اوقاتشان هدر نرود .

پنبه را با غوزه می‌چینند و به خانه یا آلاچیق می‌برند و در ایوان خانه یا جلوی آلاچیق می‌ریزند . آنگاه ، کنار هم و گرد آن می‌نشینند و غوزه ها را از پنبه جدا می‌کنند .

اینچه بورونی‌ها ، زمینی را که بخواهند در آن گندم کشت کنند ، در هفته‌های اول پائیز شخم می‌زنند . برای شخم کردن زمین تا آخر پائیز فرصت دارند . بعد از شخم ، بذر می‌پاشند و مزرعه را کرت می‌بندند و هر جا که لازم باشد جوی می‌کنند تا بتوانند کرتها را آبیاری کنند . آنها از هنگام بذریاشی تا وقت درو ، چهار بار مزرعه را آب می‌دهند .

فصل تابستان وقت درو است . مرد اینچه بورونی ، هیچگاه ، همچون فصل تابستان ، کار و زحمتش زیاد نیست . هر روز صبح زود ، از ده به مزرعه می‌رود و در تابش آفتاب گرم تابستان تاپیش از غروب به درو مشغول می‌شود .

گندم را باداس درو می‌کنند که آن را «اوراق - orâq» می‌نامند . دسته‌های گندم درو شده را چند روز در مزرعه می‌گذارند تا بیشتر خشک بشود . بعد هم آنها را در خرمنگاه توده می‌کنند و با ماشین خرمن کوبی می‌کوبند .

پمپدارها ، برای درو کردن گندمهایشان ناگزیرند که کسان دیگری را اجیر کنند . آنها برای حمل کردن دسته‌های درو شده از مزرعه به خرمنگاه ، ارا به کرایه می‌کنند . در اینچه بورون ، هفت هشت ارا به چهار چرخه است که به درد همین کارها می‌خورد . هر ارا به را دو گاوتر می‌کشد . گاوها را ارا به‌چی به یوغ می‌بندد و آنها را به ضرب ترکه‌ئی می‌راند . ارا به‌چی

وقتی که دسته‌های درو شده را به ارا به بار می‌کند و یا وقتی که آنها را از ارا به خالی می‌کند ، از سه شاخه‌ئی آهنی استفاده می‌کند که مانند پیل دسته‌ئی چوبی دارد . این سه شاخه را که گذشته ازجا به جا کردن دسته های درو شده در وقت باد دادن گندم کوبیده هم به کار می‌آمد ، «اُوچ بارماق - uc barmâq»^{۱۴} می‌نامند . نوعی دیگر از آن را که در ساختنش آهن به کار نرفته و از چوبی دوشاخه است «ایکّی بارماق - ikki barmâq»^{۱۵} می‌نامند . وقتی که گندم در خرمنگاه از چرخ و دنده‌های ماشین خرمن کوبی خلاص بشود ، آن را به خانه یا آلاچیق می‌رسانند ، تا هر وقت که بتوانند ، در هفت هشت فرسنگی ، به دهکده «بی بی شروان»^{۱۶} - نزدیک گنبد کاووس - ببرند و آن را در آن ده که آسیای موتوری دارد آرد بکنند .

روتی کار ارا به‌چی‌ها در پائیز که وقت آرد کردن گندم‌هاست بیشتر می‌شود . آنها ، گندم مردم ده را به آسیای می‌برند و پس از آرد کردن به ده باز می‌گردانند . هر ارا به‌چی ، برای حمل هر «پوت» گندم از «اینچه بورون» به «بی بی شروان» یا آرد از «بی بی شروان» به «اینچه بورون» ، هفت ریال مزد می‌گیرد که در رفت و آمد مجموعاً چهارده ریال می‌شود . ارا به‌چی‌ها ، پس از بارگیری ، هر چند نفر باهم به راه می‌افتند ، تا از تنها راه سپردن در صحرا احتراز کرده باشند . راستی هم که بی هم صحبت و همراه ، هشت فرسنگ راه ، آرام و آهسته ، ملال آوراست . بعلاوه ، این عادت از روزگار نا امنی برایشان باقی مانده است که در راههای دور خصوصاً اگر بار و بینه‌ئی داشته باشند ، تنها به راه نیفتند .

بهر حال هر چند ارا به ، با گونی‌های گندمی که بر آنها بار شده است ، صبح زود ، به راه می‌افتند و اول شب به «بی بی شروان» می‌رسند . اما ، بعضی‌ها ، برای آن که از گرمی هوای صحرا که در روزهای پائیز هم کسل کننده است پرهیز کرده باشند ، شبها راه می‌افتند و صبح روز بعد به «بی بی شروان» می‌رسند . آنها پس از آن که گندم‌ها را به آسیایان تحویل دادند ، گونی‌های آردی را که باید به «اینچه بورون» باز گردانند و گندمش را در روزهای پیش به آسیا داده بودند ، به ارا به‌ها بار می‌کنند و به راه می‌افتند .

اخیراً یکی از پمپ‌داران اینچه بورونی که عامل فروش نفت «اینچه بورون» نیز هست ، توانست يك آسیای موتوری بخرد و به «اینچه بورون» بیاورد^{۱۷} . به کار گذاردن این آسیا در «اینچه بورون» که یا تدوین این مقاله‌ها همزمان بود ، برای اینچه بورونیها ، پرهیجان‌ترین واقعه چند سال گذشته است . معشداً ، تحسین و تمجید اینچه بورونیها از صاحب آسیای موتوری «اینچه بورون» چنان که عادت ترکمن‌هاست ، از هر تعارف و مبالغه‌ئی خالی بود^{۱۸} . پیش از آن که آسیای موتوری در «اینچه بورون» هم راه باز کند ، اینچه بورونیها ، گندمشان را گاهی با دست‌آس هم آرد می‌کردند که نامش «دگرمن degerman»^{۱۹} بود . در «اینچه بورون» بیش از ده پانزده دست‌آس نبود . این آسها ، بدون آن که صاحب شناخته شده‌ئی داشته باشند ، درهمه خانواده‌ها ، دست به دست می‌گشت و زن‌ها معمولاً هر روز چند ساعتی را به آرد کردن با آن صرف می‌کردند .

۱۴ - «اُوچ بارماق» به معنی «سه انگشت ، سه شاخ» : اُوچ = سه ، بارماق = انگشت .

۱۵ - «ایکّی بارماق» به معنی «دو انگشت ، دوشاخ» .

۱۶ - این شخص آقای «رجب گرانبا» از طایفه «گرمحمدلی» است . در روزهای که نویسنده این سلسله مقاله‌ها در «اینچه بورون» بسر می‌برد از همکاری و مساعدت و دوستی او و نیز از اطلاعاتش درباره موضوع‌های مورد نظر بهره‌مند می‌شد . در این فرصت بهتر می‌دانم که مجدداً از او تشکر کنم .

۱۷ - اجرت آرد کردن گندم با آسیای موتوری را هر پوت يك تومان قرار گذاشتند . می‌توانیکه که آسیا را روبراه کرد ، يك ترکمن اهل «گنبد کاووس» است که با صاحب اینچه بورونی آسیا شریک شد و یکی از بستگان او را هم طی یکی دو ماه به امور آسیا و روشن و خاموش کردن موتورش آشنا کرد تا خودش بتواند به شهر باز گردد .

۱۸ - ترکمن‌ها هر نوع آسیائی را «دگرمن» می‌نامند .

درباره ترکمن‌ها - بدنبال مطالبی که درباره ترکمن‌ها بقلم آقای هوشنگ پورکریم در این مجله درج گردید آقای محمدزاده صدیق طی نامه‌ای نوشته‌اند :

« در شماره شصت و یکم و دوم آن مجله شرحی در خصوص « وصف خواجه رشیدالدین فضل‌الله » در جامع‌التواریخ از « ترکمان » ها نوشته برای اطلاع نویسنده محترم مقاله عرض میکند منظور خواجه از « ترکمان » قوم اوغوز یا مردم ترکی‌زبان بطور عموم است نه مردم « ترکمن » کنونی که در ترکمن صحرای ایران و ترکمنستان شوروی سکونت دارند و تیره‌ای از یکی از طوایف قوم اوغوز (یا بقول خواجه رشید : ترکمان) هستند .

ضمناً در ضبط اسامی عشیره‌های بیست و چهارگانه کم‌توجهی شده است ، اسم بیست و دو عشیره از آن را قبل از خواجه ، محمود کاشعری در « دیوان لغات‌الترک » و بعداً بازیچی اوغلو در « سلجوقنامه » آورده است و صورت صحیح آنها با اشکال درست تمغاها و شکل صحیح اسامی اونقون‌ها را دکتر فارق سوم در کتاب « اوغوزلار » (چاپ آنکارا ۱۹۶۷) آورده است . اگر لازم بود رونویسش را برایتان می‌فرستم .

مباحثی که آقای پورکریم پیش کشیده‌اند ، در « میتولوژی ترکی » گنجانده میشود و ارتباطی به « مردم ترکمن فعلی » ندارد (نه اینکه آنها ذیحق نیستند) .

در پاسخ نوشته آقای صدیق ، آقای پورکریم می‌نویسد :

« ابتدا از توجه‌تان به مقالات مربوط به ترکمنهای ایران تشکر می‌کنم و بعد در پاسخ دو ایرادی که به مقاله اینجانب در شماره شصت و یکم و دوم مرقوم فرموده‌اند مطالب زیر را به اطلاع می‌رسانم : از توصیفی که خواجه رشیدالدین فضل‌الله درباره واژه « ترکمان » در جامع‌التواریخ نوشته است ، اینطور استنباط می‌شود که در زمان خواجه همه انشعابات و تیره‌های « اوغوز » را ترکمان می‌نامیده‌اند . « تمامت ترکمانانی که در عالم اند از نسل این قومند و فرزندان ۲۴ گانه اوغوزند . و لفظ ترکمانان در قدیم نبوده و همه اقوام صحرائین ترک‌شکل را ترک مطلق می‌گفته‌اند و هر قبیله را لقبی معین و مخصوص بوده . در وقتی که آن اقوام اوغوز از ولایت خود بی‌لاد ما وراء النهر و ایران زمین در آمدند و توالد و تناسل ایشان در این ولایت بود ، بسبب اقتضای آب و هوا شکل ایشان بتدریج مانند شکل تاجیک گشت . و چون تاجیک مطلق نبودند اقوام تاجیک ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند . بدان سبب این نام بر مجموع شعب اقوام اوغوز اطلاق رفته و بدان معروف شده‌اند . . . » بنابراین در دوره زندگی رشیدالدین فضل‌الله همه اقوام « اوغوز » را ترکمان می‌دانستند که ترکمنهای کنونی ایران و ترکمنستان شوروی شناساترین و اصلی‌ترین آن اقوامند و به این اعتبار مباحث مربوط به میتولوژی اوغوزها مستقیماً و در درجه اول به ترکمنهای ایران و شوروی مربوط است و در درجات بعدی می‌تواند به ترک‌زبانان دیگری هم ارتباط داده شود .

دیگر اینکه در مورد ضبط اسامی طوایف بیست و چهارگانه « اوغوز » که حضرت آقای محمدزاده صدیق مرقوم فرموده‌اند « کم‌توجهی شده است » ، باید عرض کنم که این اسامی را و نیز اونقون‌ها و تمغاها را مربوط به هر طایفه عیناً از جامع‌التواریخ نقل شده بود . بعد از چاپ آن مقاله دو مأخذ دیگر بمن رسید که یکی « شجره تراکمه » تألیف ابوالغازی خان خیوه که به اتمام و تصحیح آقای پرفسور کونونوف در شوروی چاپ شده است و دیگری ترجمه فارسی « شجره تراکمه » که به ترکمنی در هزار و هفتاد و یک هجری قمری نوشته شده بود . این هر دو مأخذ ضمن آنکه در ذکر اسامی طایفه‌های اوغوز و تمغاها و اونقون‌هاشان با آنچه در جامع‌التواریخ آمده است اختلاف دارند ، همانقدر هم با یکدیگر مختلفند . اشاره‌ای که حضرت آقای محمدزاده صدیق به کتاب « اوغوزلار » (چاپ ۱۹۶۷ آنکارا) فرموده‌اند مافوق‌العاده خوشحال کرد . مخصوصاً که ایشان مرقوم داشته‌اند اگر لازم باشد رونوشت درستی از اسامی آن طایفه‌ها و اونقون‌ها و نیز اشکال تمغاها را می‌توانند برای اینجانب ارسال دارند که در این صورت موجب مزید امتنان خواهد شد . -

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله
هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
مراجعه فرمایند :

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابخانه جردن
خیابان اسلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر
روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)
خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)
خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنر و مردم
خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

www.KetabFarsi.com